وسلام کرد گفت او بشکار رفته و هیچ تواضعی نکرد و از روزگار شکایت کرد
و پشت با ابراهیم کرد و بخانه رفت ابراهیم در خلق ظاهر و باطن او نظر کرد
دانست که این زن مناسب فرزند او نیست گفت چون اسمعیل بیاید بگو
پدرت سلام رسانید و گفت استانه خانه بدل کن این بگفت و برفت اخر روز
اسمعیل بیامد بوی پدر شنید گفت ای زن چه کسی اینجا بود گفت پدرت
گفت چه فرمود گفت سلامش از ما برسان و بگو استانه خانه بدل کن
گفت برخیز که بر من حرام شدی زن پیش قوم خود رفت و حال بگفت
ایشان ملامتهای او کردند گفت [illegible] قدر ایشان نشناختی پس هم از
بنی جرهم دختری نیک سیرت خوش صورت عاقله باسمعیل دادند بعد
از مدتی دیگر ابراهیم بیامد ان دختر بیرون امد و پای ابراهیم می بوسید و بر
چشم می نهاد و محاسن و گیسوی او از خاک راه می افشاند و شفاعت
میکرد که فرود آیید گفت مرا سوگند داده اند که فرود نیایم پس آب پیش آورد دست
وی بداد و بنوشید و طعامی بر دست نهاد تا بخورد گفت میخواهم سر شما را
کنم فرمود هرچه کنی انجا باید کرد دختر سنگی بزرگ بیاورد
ظرفی اب و شانه بیاورد و بر [illegible] آن زن [illegible]

میس کرد و یک پای بر بران سنگ نهاد حق تعالی ان سنگ را نرم کرد تا
قدم ابراهیم دران سنگ فرو رفت و اثر ان قدم بران سنگ بماند تا سر
اورا شانه کرد ابراهیم ان دختر را بپسندید گفت چون اسمعیل بیاید اورا
سلام من برسان بگو استانه خانه نگاه دار این بگفت و برفت زن نظر بر
ان سنگ کرد نشان پای ابراهیم بران سنگ بود پس ان نشان پای
ابراهیم آیتی شد تا انقراض عالم و از ان مقام ابراهیم گویند خدای تعالی فرمود
فیه آیات بینات مقام ابراهیم ومن دخله کان آمنا و این
مقام مراد ان سنگ است که نشان پای ابراهیم بر انست پس اصل ان نیز روشن
شد اما عرفات را از چه عرفات میگویند گفته اند چون کعبه را تمام کردند دعا کرد و حق
قبول فرمود جبرئیل بیامد و ارکان و فرایض و واجبات و مناسک
حج او را تعلیم میکرد تا او را بعرفات رسانید پس جبرئیل با ابراهیم گفت عرفت
یعنی شناختی ارکانها حج گفت بلی پس ان مکان را عرفات نام شد اکنون
... کنی از ارکانهای حج از کجا پیدا شد وقت انست که شرائط
بیان کنیم و مناسک ان چنانکه علما اسلا...
... که خواهد که حج کند باید ...

در زمین عرفات برند و بیرون اورند حجش درست باشد و صحیح بود اما
سنن وقوف هشت چیزست اول غسل کردن دوم ستر عورت سیوم
طهارت از حدث و خبث چهارم انکه در دعا روی بقبله کند پنجم انکه دعا بسیار
کند ششم خیرات بسیار کند هفتم انکه بروزه نباشد هشتم انکه در موقف رسول
صلی الله علیه واله وسلم بایستد و موقف انجاست که سنگهای بزرگ افتاده است
میان کوه عرفات و کوه رحمت رکن سیوم طوافست و فرض طواف هشتست
اول نیت کردن دوم ستر عورت سیوم طهارت از حدث چهارم طهارت
که اگر در میان طواف وضو باطل شود وضو سازد و طواف تمام کند پنجم انکه داخل
... ششم انکه همه بدن او بیرون خانه باشد و بیرون شادروان و
هفتم انکه هفت بار تمام گرد خانه کعبه بگردد که اگر یک قدم
کم باشد هشتم انکه ترتیب نگاه دارد و ترتیب ان
... بدن بر حجر الاسود بگذرد و از اول
چند قدم در برود و ...

انکه پیاده باشد دوم اضطباع و اضطباع انست که ردا از شیب بغل
بیاورد و سر دو طرفش بر دوش چپ اندازد چنانکه دوش راست برهنه بود
سیوم رمل است و رمل انست که در سه نوبت کام خرد نهد و بشتاب رود اما
ندود و چهار دیگر بقاعده رود و رمل و اضطباع در طوافی سنت است که از
پس آن سعی بود و چهارم ذکر و دعا پنجم انکه حجر الاسود را بوسه دهد و پیشانی
بران نهد اگر تواند و اگر نتواند دست بران مالد و رکن یمانی را فرو دارد
اما بوسه بران ندهد و اگر نتواند دست اشارت کند بروی فرود آرد ششم
انکه ادب در ظاهر و باطن نگاه دارد هفتم موالاتست یعنی پای بیشتر دو
نماز از پس طواف بگذارد و نزد بعضی علما موالات و نماز
سعی میان صفا و مروه است و فرض سعی چهار
میان صفا و مروه است تمام قطع کند و نزد
دوم در مروه بقدر قامتی بالا رود
مروه کند سیوم انکه

بباید که هر طاعتی وقتی معین دارد که اگر بوقت باشد درست باشد و اگر بیوقت
۳۷ بود درست نبود و وقت احرام حج از اول ماه شوال است تا صبح روز عید
اضحی و وقت عمره همه سال است مادام که احرام حج نداشته بود اما ان شرطها
که چون حج کند درست باشد و حج فریضه گزارده باشد ان پنج چیز است اول مسلمانی
و ازادی و بالغی و عاقلی و استطاعت که اگر طفلی حج کند درست باشد اما چون
شود او را حج فریضه بباید کرد و اگر کسی حج از برای کسی کند باید که خود حج فرض
شد و استطاعت دو نوعست اگر مال دارد و راه ایمن است و دریایی
ک در راه نیست و کسی در راه نیست که قصد مال و جان کند برود دوم
عت بدنی قوت دارد که پیاده تواند رفت و پیشه داند که اجرت یکروز
ر روز خرج کند شاید که برود که این نیز استطاعت بود و اگر بمیرد باید که
یت کند تا از مال او کسی باجارت بگیرد که حج فرض کرده باشد تا از برای
کند روا بود اما ارکان حج که حج بی ان درست نباشد پنج است
احرام دوم وقوف عرفات سیوم طواف چهارم سعی میان صفا
م موی سر تراشیدن یا کوتاه کردن اما وجوه گزاردن حج
قران و تمتع هرکدام که خواهد نیت کند اما

افراد فاضلترست که دران فدا باید دادن ودران دو نوع فدای باید
داد و افراد انست که اول نیت حج کند و حج تمام کند ان وقت بتنعیم رود که
مسجد عایشه گویند و نیت عمره کند و بمکه اید و اعمال عمره بجای اورد این را افراد
گویند اما تمتع ان بود که در میقات نیت عمره کند تنها و احرام بعمره گیرد و چون بمکه
رود اعمال عمره بجای اورد و جامه در پوشد تا ان روز که بعرفات روند از نفس
مکه احرام بحج بندد و نیت حج کند و درین گوسفندی واجب شود و اگر ندا[شته]
باشد ده روز روزه دارد بنیت فدیه تمتع سه روز در حج و هفت روز چون
بخانه باز اید و اگر در حج نتواند چون بوطن باز اید سه روز روزه دارد و صبر کند
تا مدت مسافت بگذرد و هفت روز دیگر روزه گیرد که فرموده تلک عشرة
کاملة و قران ان بود که چون نیت کند گوید نیت کردم که حج و
عمره باهم میکنم و احرام باهر دو می بندم چون اعمال حج بجای اورد عمره
دران داخل باشد چنانچه وضو در غسل و درین نوع نیز فدا لازم اید اگر شتر
بود بهتر و اگر نه گاوی و اگر نبود گوسفندی و اگر ازین هر سه عاجز اید روزه
گیرد ده روز بدین طریق که گفته شد و در مذهب [illegible] افراد فاضل
است و افراد پیش شافعی و تمتع پیش همه امامان پس [illegible]

و صبر پسر گویم در تسلیم امر خدا گفت ای پدر هرچه خدای فرماید بی حکمتی نباشد
اما سه وصیت میکنم اول دست و پای او من محکم ببند تا من حرکتی نکنم
دوم روی مرا بر زمین نهی مباد اخر کشی کنم و چشمت بر روی من افتد در
[illegible] سختی نیاید سیوم خاطر ان مادر فراق زده مرا نگاهداری و از
منش سلام رسانی پس دست و پایش در بست و سخن کوتاه شد اما غلغله در
[illegible] که هفت اسمان افتاده بود و همه سر حیرت در پیش افکنده بودند حق
[illegible] فرمود که این یکیست از اسرار انی اعلم ما لا تعلمون است [illegible]
[illegible] در دم شکر دید من این اسرار ها در وی و فرزند [illegible]
[illegible] ازان غافل بود دید پس ابراهیم [illegible]
[illegible] از فرزند نداشت [illegible]

جای اسمعیل قربان کرد فدای او اینست که حق عز و علا ازان خبر میدهد

فلما اسلما وتله للجبین وناديناه أن يا ابراهيم قد صدقت الرؤيا انا كذلك

نجزی المحسنین ان هذا لهو البلاء المبین وفدیناه بذبح عظیم یعنی چون هر دو تسلیم امر

خدای شدند حیرسل ندا کرد که ای ابراهیم راست کردی خواب خود را این

فدای او کبش که ما از هر دو قبول کردیم وعظمت ان فدا مراد ثواب عمل

ایشان است بس اسمعیل را بسلامت پیش ما در اورد و خود بشام مراجعت

فرمود و چند حکمت دران بود اول ان دوستی بر دل ابراهیم سبک شد

تا قربان کردن سنت شد فدا دادن ترک واجب تا ارکان حج بدان

... ازین چند سر دیگرست بعد ازان اسمعیل بالغ شد

... اکفت تا زنی ازان قوم طلب کند ...

... اهل ...

1

بناشد در رمی روز عید و در سه روز ایام التشریق این همه فرض است با چند چیز

دیگر اول انکه رمی درست نباشد الا بعد از زوال روز عید و دران سه روز اول

بجمره العقبه اندازد دیگر بجمره میان دیگر بجمره اخر اما در روز اخر اول ان جمره اندازد

که نزدیک مسجد خیف است دیگر میانه اخر بجمره العقبه اندازد ششم طواف وداع سنت

انکس که از مکه سفر میکند و هر کس که فرضی از فرضهای حج یا عمره ترک کند حجش تمام نباشد

و همچنان در احرام بود تا ان قضا نکند محرمات بروی حلال نباشد و اگر ترک واجبی کند

دمی واجب اید و اگر گوسفند ندارد ده روز روزه گیرد چنانچه در فدیه تمتع و قران

و اگر بقصد ترک واجبی کند اثم باشد اما بترک سنت چیزی لازم نباید اما فضیلت و ثواب

فوت شود که سنت و اداب در عبادات زیادتی حسن عبادتست چنانکه شخصی را

رنگ لطیف بود و چشم و ابرو خوش بود و در سر تا قدمش عیبی نبود بدانکه فدا اگر

واجب کند سه نوع است و فریضه بود القربان کردن سنت است یا شترست

یا گاو یا گوسفند و شتری از هفت کس محسوب بود و گاو نیز از هفت تن

محسوبست اما گوسفندی از یک کس فدا بود و گاو باید که دو ساله بود و در سوم

شروع کرده باشد و گوسفند اگر میش بود یکساله که در دوم شروع کرده باشد

... شروع کرده باشد و ...

باشد اما ماده باید که بسیار لاغر نباشد از هر رنگ که باشد محسوب بود اما باید که صحیح بود
و هیچ عضو ان ناقص نباشد دگر کین و لنگ نباشد اما اگر گوش شکافته بود شاید
و سنت انست که بدست خود بکشد و نیت کند و بنام خدای کشد و اگر خود نشواند اگر
وکیل بدارد تا بکشد شاید اما باید که خود حاضر باشد و خالص از بهر خدای کشد و سنت
انست که خود ازان بخورد با عیال دو دانگ ان و ثلثی بخویشان و دوستان
فرستد و دو دانگ دیگر بفقرا و مساکین دهد تا باشد بمحل قبول رسد و اصل انست
که از مال حلال بود تا از هر عضوی قربان عضوی از اتش دوزخ خلاص کند
انشا الله تعالی اما محرمات حج هشت چیزست که در احرام حرام میشود اول
پوشیدن جامه بهرحه دوخته بود یا ساخته باشد بقدر بدن یا عضوی از بدن مثل جامه
و قبا و موزه و کفنک و عوق و کرکاو و کیوه در پای کند مگر کسی که نعلین ندارد
اگر کیوه در پای کند روا بود دوم پوشیدن سر بهرچه پوشیده شود سیوم
بوی خوش و هرچه بوی خوش در ان بود از سرمه و دارو و طعام و غیر ان
و زعفران نیز هم از بوی خوش گرفته اند در برنج و حلوا نشاید که خورند چهارم
در ریش مالیدن اگرچه بوی خوش دا...
...

56

نیاورده است سعی درست نباشد بس سر و از سر گیرد و پیش بعضی از علما سنت
در سعی فرض است اما سنت در سعی هشت است اول موالات نگاه دارد
میان طواف و سعی دوم میان هفت نوبت میان سعی موالات نگاه دارد
اما اگر در میانه سعی وقت نماز در اید و جماعت فوت شود اول نماز کند و سیوم
ذکر و دعا چهارم ستر عورت پنجم طهارت از حدث و خبث ششم انکه چون از
صفا بمروه رود بعادت رود تا انجا که شش گز مانده بود بمیل سبز سخت دود
تا بمیان ان دو میل دیگر برسد باز بعادت رود هفتم پیاده سعی کند هشتم انکه
سعی از پس طواف قدوم کند و از پس سعی هیچ نمازی نیامده رکن پنجم
حلق است فرض حلق دو چیزست اول انکه می باید که از سه موی کمتر نباشد خواه
که تراشنده و خواه کوتاه کننده دوم انکه در وقت حلق باشد و وقت آن از نیمه
شب عید ست تا اخر عمر چنانکه طواف افاضت اما سنت حلق شش
چیزست اول انکه همه سر تراشد یا از همه سر موی کوتاه کند یک دفعه دوم انکه
حلق بعد از رمی و پیش از طواف افاضت باشد سیوم انکه در منا باشد که حلق کند
چهارم انکه روی بقبله نشیند پنجم انکه ابتدا از پیش سر کند از نیمه
دیگر نیمه جب دیگر باقی ششم انکه موی سر را دفن کند

بلکه کوتاه کنند اینست پنج ارکان حج والله اعلم اما واجبات حج شش چیز است
اول احرام از میقات بستن و میقات حج و عمره بنسبت انکس که از بیرون میرود
از هر طرفی جای معین هست و بنسبت انکس که در مکه است خواه مقیم و خواه مسافر
میقات حج نفس مکه است و میقات عمره بیرون مکه اگر چه احرام بعمره در حرم درست
اما ترک واجب کرده باشد و ارکان عمره هم ارکان حج است اما وقوف
عرفات دران نیست باقی فرایض و سنن ان چهار رکن دیگر همه برای انجا می باید
اورد دوم انکه پاره از شب در عرفات بایستد سوم انکه شب عید در مزدلفه باشد شبهای
چهارم انکه ایام التشریق در منا باشد پنجم انکه رمی است و در رمی و رعید هشت
چیز است که فرض است اول انکه بجمره العقبه اندازد و جمره العقبه انست که چون از مکه
بعرفات میروند اول انجا می رسند دوم قصد انجا کند که سنگ جمع شده است
که اگر در هوا اندازد و انجا افتد درست نباشد سیوم انکه خود بیندازد که اگر
عاجز بود بسبب بیماری و غیر ان اگر نایب نداند تا بیندازد بشرط انکه اول ازان
انداخته باشد چهارم انکه هفت سنگ تمام بیندازد که اگر یک یا کل ناقره باز یک چهر
... نباشد الا سنگ ششم انکه بدست بیندازد که اگر بپای بیندازد روا
انکه یک یک بیندازد که اگر دو دو یا سه بیندازد درست

علی علی

صید کردن چیزی که بری بود و ماکول اللحم بود و رمانیدن صید و مدد صیاد کردن
و خوردن صید هر یکی ازینها که بکند فدایی لازم اید الا مجامعت که حج بکلی
باطل شود و تدارک ان بهیچ وجه نمیتوان کرد الا تا سال دیگر و فدای اینهای
دیگر گوسفندی بود و اگر گوسفند نبود شش مسکین را هر یکی مدی طعام بدهد
که رطلی و دو دانگ رطلی بسنگ شیراز بود و اگر طعام ندارد سه روز روزه
بدارد و هر وقت که تواند بدارد و اگر حج بمجامعت باطل شده باشد سال دیگر قضا
کند و شتری فدا بدهد و ان سال که این حرکت کرده باشد همه اعمال مناسک
حج بجا می باید اورد و قضا و فدا بر جای خود و بکلمه رده نیز حج باطل شود چه اگر
اسلام شرط است پس احتیاط ان بود که پیش از احرام توبه کند و کلمه شهادتین
بگوید از سر اخلاص و بود از ان حاضر زبان خود بود و اگر نداند که گفته باید که
همیشه گوید اللهم انی اعوذ بک ان اشرک بک و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم
و هر گوسفندی که کشد در زمین حرم باید کشتن که انکه در عرفات میکشد محسوب نیست
چرا که نه زمین حرم است این بود مناسک حج و عمره که علما ازان پسندیده اند
و در جمله این مناسکها که بطریق حساب و حکایت گفته اند معانی ...
حدیث است که دران وارد است و از خبدن کتب معت...

امامکه کردن مشکل بود اما بتوفیق و هدایت الله تعالی درین مقدار بیان کردیم
بحمدالله ومنه اما اداب چهار ادب نگاه باید داشت اول اداب راه و ساز
ان باید که اول عزم کند که بحج میروم و توبه نصوح بکند و رد مظالم کند و امانتهای
مردم باز دهد و قرضها باز دهد و نفقه اهل و عیال بهند و وصیت نامه بنویسد و زاد
راه از مال حلال بدست اورد و از شبهه حذر کند تا بپذیرند و زاد چندان بردارد که
نصیبی بدرویشان رساند جهت سلامت راه و مرکبی بقوت پیدا کند و باوی رفق
کند و بار او سبک کند تا از راه باز نماند و اگر با جرت بگیرد باید که خیانت نکند
و هرچه در بار می نهد بوی بنماید تا کراهت نباشد دیگر رفیقی صالح پیدا کند و صالح
عبارت از ان بود که رعایت طرف حق کند و با مسلمانان بشفقت باشد که
التعظیم لامر الله والشفقة علی خلق الله اینست صفت صالحان و رفیق باید که
سفر کرده باشد و تجربه سفر او را افتاده باشد که گفته اند الرفیق ثم الطریق
و درین زمان این بغایت عزیز است و نادرست مرا رفیقی باید که بار دارد نه
صاحبی که من از وی کشم تحمل بار و بیشتر خلق این زمان بدخوی شده اند بس اولی
ان بود که بار خود بر نفس خود نهی و با کس نیامیزی و در کنج سلامت گریزی
باشی که گفته اند مردمان عاقل با نفس هر که برامیختم مصلحان بود

که بگزیچشم وابن قصه مشکل است که اگر یاری موافق دست داد و با او عقد محبت
بستی چون فرقت دست داد شدت فراق بلایی سخت است و اگر نعوذ بالله
مخالف افتد فوذ غدا بی الیمست بس اختیار انست که السلامة فی الوحدة اما
حق تعالی نفسی سلیم داده که در فرمان تو بود و در تو چند خصلت باشد اول
همه کس را از خود بهتر دانی بغیبت نبر زبان و در تو صبری و سکونی بود که تحمل از
همه کس توانی کرد و بردبار باشی یعنی بار دیگران بر خود نهی و بکلی طمع از خلایق
قطع کنی و پیوسته خاموش باشی و بهمه کس بهر توانی برد و همه کس بتو بسر برند نقلی
از امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام کرده اند که فرموده که اگر فی المثل
موی بدست من بود و سران بدست همه خلایق بگذارم که بگسلد این اشارتست
بمقام حلم بعد از ان وداع دوستان کند و با هر یکی گوید استودع الله دینک و امانتک
و خواتیم عملک و ایشان در جواب گویند فی حفظ الله و کنفه زودک الله التقوی پیش
از ان که از خانه بیرون اید دو رکعت نماز بگذارد و بعد از سلام این دعا کند اللهم انت
الصاحب فی السفر وانت الخلیفة فی الاهل والمال والولد احفظنا وایاهم
من کل افة اللهم فی السفر ارزقنی هذا البر والتقوی ومن العمل ...
چون بدر خانه رسد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم توکلت ...

باشد و چون بر مرکب سوار شود بگوید بسم الله و الله اکبر سبحان الذی سخر لنا هذا
وما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و در همه راه بذکر و قران خواندن مشغول
باشد و همیشه حاضر دل خود باشد و درین صحراها و کوهها و درختان و دریاها و رود
خانها و چشمها و در اصناف جانوران نظر میکند و در ان تاملی و فکری میکند و از هر
یکی معرفتی حاصل میکند از ان نظر با نفس خود کند و گوید تو در جنب این همه مخلوقات
خود چه قدر داری و در چه حسابی بیت یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید که من پیش این بحر خود کیستم گر او هست من
پیش او نیستم چو خود را بچشم حقارت بدید صدف در کنارش بجان پرورید
سپهرش بجایی رسانید کار که شد نام او لولو شاهوار تا این سالک براه تحقیق بمقام
فنای محض نرسد سر موی به بقای وحدت راهش نمیدهند و این راه کعبه ظاهر
اندک نمودار یست در طریق سالکان تا در عقبهای این راه سیر عقبات ان طریق
تعقل نماید پس هر وقت که خوفی واقع شود آیة الکرسی و شهد الله و قل هو الله
و قل اعوذ دوگانه بر خواند و این دعا میخواند اللهم انی اعوذ بک من شر جمیع الظلمة
الکفرة و الفجرة من ان یفرط علینا او ان یطغی عز جارک و جل ثناءک و لا اله
هر شهری و دیهی که برسد تفحص حال اولیا حق کند احیا و اموات

و زیارت ایشان

۹

و بزیارت ایشان رود و چون باحرام گاه رسد بفرایض و سنن قیام نماید و لبیک
گوید و چون قدم در زمین حرم نهد بگوید اللهم هذا حرمک و امنک فحرمنی علی النار
و امنی من عذابک یوم تبعث عبادک و اجعلنی من اولیائک و اهل طاعتک و چون
اهل خانه کعبه بیند بگوید اللهم زد هذا البیت تشریفا و تعظیما و مهابة و زد من عظمه و شرفه
و عظمه ممن حجه و اعتمره تشریفا و تکریما و مهابة و براه چون در مسجد رود پای راست
فرا پیش نهد و بگوید بسم الله و الحمد لله اللهم صل علی محمد و علی ال محمد و سلم
اللهم اغفر لی و ارحمنی و افتح لی ابواب مغفرتک و در بیرون امدن پای چپ
فرا پیش نهد و بجای مغفرتک گوید ابواب فضلک و ابتدا بطواف کند که
تحیت ان مسجد طواف است و در دعا اورده اند علما باین اختیار کرده اند که
ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة و قنا عذاب النار و در برابر حجر الاسود
بگوید بسم الله و الله اکبر و لا اله الا الله اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک
و وفاء بعهدک و اتباعا لسنة نبیک محمد صلی الله علیه و اله و سلم و در صفا
و مروه تکبیر گوید و لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
و له الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله وحده انجز وعده و نصر عبده
الاحزاب وحده لا اله الا الله و لا نعبد الا ایاه مخلصین

وهر بار که از صفا بمروه رود بگوید رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انک
انت الاعز الاکرم و دعای ربنا آتنا در همه ارکان و مقامات بخواند که پیش
بعضی علما فاضل ترین همه دعوا انست که هم دعاست و هم قرآنست و شب عرفه
در منا باشد و شب زنده دارد و از دعا غافل نباشد و ان شبها که می افروزند
بدعتست تو خود مکن و با دیگران جنگ مکن که حق تعالی فرموده فلا رفث
ولا فسوق ولا جدال فی الحج بامداد چون بعرفات رود غسل کند و توجهی
تمام بکند تا شب ذره از ذکر خالی نبود و قران خواند و لبیک گوید و فاضل
ترین ذکری دران روز اینست که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله
الحمد وهو علی کل شیء قدیر و دعایی که سنت است در اخر کتاب بیاوریم
و شب عید در مزدلفه تا صبح باشد و دعا بسیار کند و لبیک گوید و روز
عید پیش جمرة العقبه رود و هفت سنگ بیندازد و بگوید الله اکبر الله
اکبر کبیرا والحمد لله کثیرا سبحان الله بکرة واصیلا و چون سنگ
انداخت باستد و دعا کند و باز گردد در روزهای ایام التشریق در آن جمرات
روی بقبله باستد و دعا کند چندانکه سوره البقره باشد که درگیر دیکی از صد هزار
خواهد که برود و آن درد فراق بر جان خود نهند طواف وداع بکنند و زود

از مسجد بدر رود

از مسجد بدر رود و بچشم حسرت باز پس بنگرد و آب از دیده ریزد و هیچ چاره اند
و اگر میسر شدی باندرون کعبه رفتن عبادتی بزرگست اما از مناسک نیست
و دران چند روز که انجاست غنیمت داند و هر چند بار در قبه زمزم رود و غسل کند
و چندان آب زمزم بنوشد که پهلوها پر کرد و اگر میسر شود بسقایه عباس رود و
دران حوض غسلی برآورد و احرام بشوید و چون طواف وداع کرد و توقف
نکند و برود پس عزیمت مدینه مطیبه کند تا فضیلت زیارت حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله وسلم نیز دریابد و این نیز حکمتیست که اگر نه امید زیارت ان
حضرت بودی حاجی از فراق کعبه هلاک شدی یا رنجور شدی اما نه هر کس
چنین باشد و حضرت رسالت صلی الله علیه و اله وسلم فرموده که هر کس که بعد از
وفات من مرا زیارت کند همچنان باشد که مرا در حال حیات دیده و زیارت
من کرده و در حدیثی دیگر فرموده که هر که قصد مدینه کند و نیت او زیارت
من بود و او را حقی ثابت شود نزد خدای تعالی که مرا شفیع او گردانند و چون
در راه مدینه رود باید که صلوات بسیار فرستد چون چشمش بر مدینه افتد
گوید اللهم هذا حرم رسولک فاجعله لی وقایة من النار ا...
و سوء الحساب باید که در مدینه رسد زود بزیارت رود

براورد و جامه پاک درپوشد و خود را معطر سازد و بتواضع و توقیر تمام
قدم در مدینه نهد و بگوید رَبِّ اَدْخِلْنِی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِی مُخْرَجَ صِدْقٍ
و در مسجد و درمیان روضه و منبر دو رکعت نماز بگذارد جائیکه ان ستون
که منبر ران نهاده برابر دوش راست او بود که مقام حضرت رسالت صلی
الله علیه واله وسلم انجا بوده و این کمینه نیز از مطالعه کتب از دیده نشان می
دهم اللهم ارزقنا انکس که بدین دقایق عمل کند ان کمینه را بدعائی یاد کند
دران حضرت هر دعا که کند البته مستجاب بود خاصه معامی که فرموده روضة
من ریاض الجنة غنیمت باید دانست این دولت و پدران و مادران و دوستان
یاد کنید :. ای که در راه طلب دو نیازی داری :. فرصت باد که خوش نعمت
و نازی داری :. مستمندان بلا را بدعا کن مددی :. ای که با حضرت حق
راز و نیازی داری :. هم ازین اتش دل کار تو گیرد بالا :. تو که چون شمع به
شب سوز و گدازی داری :. وی که از درد دل سوخته پنهانی زار :. راه این
پرده نگهدار که سازی داری :. پس قدم دران روضه مطهره نهد در غایت
ادب ظاهر و باطن سلام بدان حضرت کند گوید السلام علیک یا
[illegible] السلام علیک یا حبیب الله السلام علیک یا نبی الله السلام علیک

صفوة الله

یا صفوة الله السلام یا اکرم ولد ادم السلام علیک یا سید المرسلین و خاتم النبین
و یا قائد غر المحجلین السلام علیک و علی الک و اهل بیتک و ازواجک و اصحابک
اجمعین السلام علیک و رحمة الله و برکاته و حرمت جان دارد که گویا در حضور
او ایستاده و با وی سخن میگوید و بوسه بر دیوار دادن و دست مالیدن حاجت
نیست بعد ازان از طرف راست بقدر گزی برود و گوید السلام علیک یا ابابکر
صدیق رسول الله و ثانیه الغار جزاک الله عن امت رسول الله صلی الله علیه وسلم
و بارک علیه خیرا باره و دیگر پیش رود بگوید السلام علیک یا عمر الذی اعز الله بک
الاسلام جزاک الله عن امت نبیه صلی الله علیه واله وسلم خیرا و بعد ازان دعا کنند
و حاجت بخواهد از برای خود و مادر و پدر و همه اهل ایمان و روح مبارک او را
شفیع سازد بعد ازان عزم زیارت گورستان بقیع کند اول تربه عباس رود
و زیارت امیر المومنین حسن بن علی علیهما السلام بکند پس از در قبلی بیرون اید.
و زیارت فاطمه زهرا بکند و ابراهیم و قاسم علیهم السلام و طیب و طاهر هم انجا زیارت کنند
و بر کناره بقیع زیارت امیر المومنین عثمان کند و ازانجا عزم زیارت مسجد قبا کند
هم درمیان ان نخلستانست و ازان جاه که بر در مسجد ست غسل کند و ان
مسجد نمازی چند بگذارد که در حدیث است که هر که ازان ...

و دو رکعت نماز بگذارد دران مسجد جنان بود که عمره در صحبت پیغامبر صلی الله علیه و سلم
گذارده و ما شرح این جاه و مسجد در باب طهارت بتمام گفته ایم و شب در مسجد
مدینه احیا کند و نظاره نور محمدی صلی الله علیه و اله سلم و متعرض نفحات ربانی شود
که انجا مقام کرامتاست جون وقت رفتن فرارسد ان مسجد را بدو رکعت
نماز وداع کند و آن حسرت نیز با خود بدان عالم برد اگر دیگر میسر نشود این
دعا کند اللهم لا تجعل هذا اخر العهد بحرم رسول صلی الله علیه و اله و سلم و یسر
فی العود الی الحرمین سبیلا سهلة و ارزقنی العفو و العافیه فی الدنیا و الاخره
سالمین غانمین الی غانمین سالمین و زیارت حمزه و شهداء احد بکنند و روا
شود بدانکه در پانجده مقام دعا مستجابست اول در طواف دوم در ملتزم
وان شکافیست میان در کعبه و رکن حجر الاسود سیوم زیر ناودان میان
حجر جهارم اندرون کعبه پنجم در سر جاه زمزم ششم در پس مقام ابراهیم هفتم در
صفا و مروه هشتم در میان صفا و مروه نهم در عرفات دهم در مزدلفه
یازدهم در منا و سه دیگر در جمرهای سه گانه پانجدهم در حضرت رسول صلی الله
علیه و آله و سلم و در ده جای غسل کردن سنت است اول از برای احرام دوم
...م وقوف عرفات جهارم در مزدلفه پنجم صبح روز عید ششم طواف

افاضت هفتم

افاضت هفتم از برای سر تراشیدن هشتم از برای جمرات نهم
از برای طواف وداع دهم از برای زیارت حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله و سلم حقیقت حج کردن بدانکه این شرحها که کردیم
صورت اعمال حج است و هر یکی ازین اعمال اسری هست و مقصود
ازان عبرتی است و تذکری و یاد آوردن از کارهای اخرت
واصل و حقیقت ان انست که ادمی را جنان افریده اند که بکمال سعادت
نرسد تا اختیار خویش در باقی بکند و ترک هوای نفس کند بدانکه متابعت
هوا سبب هلاک ویست پس هر جه کند باید که بدستوری شرع کند و سعادت
و در نیکی و فرمان بردار یست در ملتهای پیشینه بر رهبانیت و سیاحت
...ان میفرمودند و عباد ایشان از میان ایشان بیرون میرفتند
و در سر کوهها همه عمر خود در مجاهدات و ریاضات ببایان می رسانیدند
پس از حضرت رسالت صلی الله علیه و اله و سلم سوال کردند که سیاحت
و رهبانیت درین دین نیست فرمود که ان جهاد و حج است پس
حق تعالی این امت را عوض رهبانیت حج فرموده که در وی هم
مجاهده هست و هم عبرتها در وی ظاهر پس حق تعالی که...

مرفند

واضافت بخود کرد پس هرچه محسوب محبوب بود مطلوب بود پس اهل اسلام
درین شوق اهل مال و عیال و وطن همه را فرو میگذارند بلکه جان نیز در معرض
تلف آورند و روی بعبادت حق نهادند و ایشانرا کارهای فرموده اند که
عقل ادراک آن نکند و آن تعبد محض بود سنگ انداختن و سعی میان صفا و مروه
اما طاعتهای دیگر را هر یک وجهی توان گفت و کمال بندگی آن بود بمحض فرمان
کار کند و جمله تصرفات خود در باقی کند تا در وی جز حق و فرمان حق هیچ چیز نماند
مرد حق آنست که در راه عشق ۞ هرچه کند جمله بفرمان کند ۞ و درین سفر یاد سفر آخرت کند
و چون وداع دوستان کند سکرات مرگ یاد آورد و دل از همه تعلقات پاک کند
و از سر اخلاص بود و از ریا احتراز کند که ریا اعمال باطل میکند و چون احرام پوشد آن
دم یاد کند که ویرا در کفن بپیچند و چون بعقبات رسد از عقبات آخرت یاد آورد
باید که خود را فراموش کند نقلست که علی بن حسین رضی الله عنهما چون احرام می
بست رنگ او زرد شد و اندام مبارکش بلرزید و قطعا لبیک نمیتوانست گفت
گفتند چرا لبیک نمیگویی گفت می ترسم که اگر بگویم مبادا گویند لا لبیک و لا سعدیک
چون این بگفت از شتر در افتاد و بیهوش شد و این کمال معرفت آن معصوم بود
و در طواف مانند آن بود که جمع حاجتمندان گرد قصر پادشاه میگردند و هر یکی خاکی

دارند که

دارند باشد که نظری کند و حاجت خود عرضه کند و در میان صفا و مروه مثال
میدان در خانه پادشاهست که می آیند و میروند و کسی میخواهند از برای ایشان
شفاعتی کند و امید دارند که اجابت کنند و بر ایشان نظری کنند اما در وقوف
عرفات بعرصات قیامت میماند که همه بخود فرو مانده اند و هر کس بزبانی او را
میخوانند و مترددند میان رد و قبول و در هر یکی ازین اعمال بسی اسرارست اما هر کسی
بحسب مرتبه خود چیزی ازان فهم میکنند پس تدبر و تفکر باید و بکار آخرت مشغول
باید بود و امید برحمت بی نهایت او باید بست فصل ششم در بیان آنست که
زاد بزرگ این راه توکل است و تقوی که حق تعالی فرموده که فان خیر الزاد
التقوی نقلست از انس مالک که سالی عزیمت حج کردم چون بمیان بادیه رسیدم
کلاغی دیدم در هوا که گرده نان در منقار داشت و میرفت من از عقب او برفتم
بخرابه رسیدم دران خرابه رفت من نیز برفتم مردی دیدم خفته کلاغ بر سینه او
نشست و نانرا پاره میکرد و در دهان او می نهاد و نانرا بخورد او داد دیگر
رفت و در حال باز آمد و دهان پر آب کرده بود در دهان او کرد و برفت
من پیش آن شخص رفتم و سلام کردم و احوال او پرسیدم گفت من مردی
حجامم و عربان مرا اگر فتند و مال و قماش من بستدند و مرا ببستند و در [illegible]

انداخت به سه روز بگذشت بی طاقت شدم گفتم بار خدایا تو گفته امن یجیب المضطر
اذا دعاه من مضطرم فریاد رس حق تعالی این کلاغ را بگماشته هر روز می آید
و مرا نان و آبی می دهد پس او را بگشادم و با خود بردم بمکه و حج بگزاردم و باز پیش
اهل و عیال خود رفت تا بدانی که توکل هر که برضای که خدای تعالی کار وی برآورد
حکایت گویند ابو حمزه خراسانی علیه الصلوة والسلام سالی عزمت حج کرد و نیت کرد
بر توکل که قطعا هیچ سبب مدد از غیر خدا نطلبد و با کس از انس نگیرد و بس توجهی تام
حضرت کرد و همیشه دور از قافله رفتی چون نیت او خالص بود حق تعالی کار وی
می ساخت شبی تنها می رفت و در بحار معرفت مستغرق بود ناگاه در چاهی افتاد چون
شیخ با خود آمد خود را در بن آن چاه دید شکر حق بگذارد و در ان چاه بنوعی جای
طاعت راست کرد و بنماز مشغول شد چون صبح روشن گشت قافله آنجا رسید نفس ملح
او میگوید اینها بگذرند و تو در بن چاه بمانی گفت ای نفس اگر ترا فریاد رسی باید
من بکسی سوا از توکل تجاوز نکنم تا که دو کس از عقب قافله برسیدند گفتند این چاه در سر
راه نیکو نیست خدا را ان سر چاه محکم بگیرفتند ابو حمزه هیچ نگفت تکبیر نماز در بست
و ایشان برفتند شیخ را ذوق زیاده شد تا دیگر شب شد هولی عظیم در ان بر
آمد گفت ای نفس همان گیر که امشب شب اول گور است که آن

دار وطاعتی

١٧ دآن وطاعتی بپرپا میکن وشکر این نعمت بر خود شناس که مسلمانان از
دست و زبان تو ایمن اند اما این حج از ما فوت شود او داند اگر با این
رآضیست الحمد لله چون پاره از شب بگذشت آوازی از بالای چاه شنید
نظر کرد آسمان دید و ستارگان را گفت تبارک الذی جعل فی السماء
بروجا نظر کرد مثل رسنی دید که در چاه او کشید شیخ با خود گفت در این شب
این سرسیت دست در ان زد و برابر کشیدند نظر کرد شیری عظیم دید
که سر در بیابان نهاد و برفت هاتفی از غیب آواز داد که چون تو در توکل صادق
بودی آنچه دیگران بدان تلف میکنیم ترا بدان می رهانیم پس بسلامت برفت
و حج بگذارد اینست مقام توکل حکایت گویند شیخ عبدالله خفیف رحمة الله علیه
در اول جوانی عزم حج کرد چون به بغداد رسید زیارت مشایخ میکرد و بصحبت
شیخ جنید رسید سلام کرد و با ادب بنشست و جمعی از مشایخ کبار در حضور شیخ
حاضر بودند و سخن در شکر میرفت و هر یکی بیانی میکردند چون نوبت بابی
عبدالله رسید شیخ فرمود ای جوان تو نیز سخنی بگوی گفت انا صغیر یعنی
من کوچک ام و در ان مقام نیستم که در نظر بزرگان سخن بگویم شیخ فرمود
جون در حلقه درویشانی تو تیز آنچه بخاطر آید بگوی گفت غایت شکر آن است

که هر عضوی دران عمل صرف کنند که از برای آن آفریده اند شیخ چون این سخن
از وی بشنید فرمود دانست که لا صغیر چون او خود را کوچک دانست بر زبان
شیخ چنین رفت که تو بزرگی نه کوچک پس این اسم بر شیخ کبیر بماند و برکت زبان
شیخ جنید بدان اسم مشهور شد پس با وی نظری خاص داشت روزی سوال
کرد که بچه نیت از خانه بیرون آمدی گفت به نیت حج شیخ فرمود تا زاد و راحله
راست کنند شیخ کبیر گفت جزاک الله این کمینه بحسن توکل قدم درین بیابان خواهم
نهاد شیخ جنید گفت توکل نوعی دیگر است خادم را گفت او را در میان قافله پیش
فلانکس بر و بگوی بار خود بدین شخص نمای خادم شیخ کبیر پیش آنکس برد گفت شیخ
میفرماید که بار خود بده و نمای برخواست و سر بارهای خود بگشود نظر کرد بارها
همه رمل بود درو و سر بار روی باز جای بست پس باز آمد شیخ جنید فرمود هر کس
که بتوکل بیرون چنین باید رفت والا این خرقه و کلاه و عصا همه نعمت در نعمت
و همه کس دانند که چیزی بتو می باید داد پس حال خود چنان ساز که کسی ظن فقر بتو نبرد
این زمان هر چه برسد فرستاده حق بود و توکل ترا مسلم بود پس بار شاد شیخ
برفت و باز آمد فصل هشتم در بیان آنست که صدقه باخلاص وقت می
ثمه که بدان ثواب حج حاصل میشود بلکه می باشد که حج ششصد هزار حج بست صدقه

دیگری قبول میکنند چنانچه آورده اند که یکی از اکابر دین سالی بحج بود شبی
در منا در خواب دید که دو ملک از آسمان فرود آمدند و با یکدیگر می گفتند امسال
حج این همه خلایق حق تعالی قبول کرد بواسطه یک نیکی فلانکس باره دوز که در واسط
کرده و خود نیامده شیخ چون از خواب در آمد متفکر برخواست و میان اهل
واسط رفت و با ایشان برفت چون بواسط رسیدم نام آن باره دوز پرسیدم
او را نشان دادند او را دیدم پیری در غایت نور و صفا جوی سلام کردم
و زمانی با وی بنشستم گفت اسم شما چیست شیخ نام خود بگفت پیر در قدم
شیخ افتاد گفت من که باشم و چه ارزم مثل تو بمن نظر کنی فرمود خوش
باش که من بکاری پیش تو آمده ام تا در زندگی چه عمل از تو صادر شده است
گفت از دست من چه برآید که شایسته حضرت احدیت باشد گفت تو
فکری بکن که من سری با تو خواهم گفت البته تو صدقه داده و از او قبول
کرده اند از او بگوی که بیکه حج ششصد هزار مسلمان بواسطه تو و صدقه تو قبول
کرده اند بگوی تا در راه دین ترغیبی بود اهل ایمان را گفت آنچه این مسکین را بخاطر
می آید آنست که خورده از کسب حلال هم در ایام حاصل شده بود و داعیه
حج داشتم و هر سال مانعی دست میداد امسال جازم شدم که بره دم خوا

عزیمت شد زن مرا منع کرد جهت حملی که داشت و مرا از راه باز داشت
شب عرفه من در خانه ملول و خسته خاطر نشسته بودم زن گفت برخیز و
همسایه رو و بوی بستان مبادا فرزند ما تلف شود برخاستم و بخانه همسایه
و او زنی بیوه بود و چند طفل یتیم داشت گفتم بویی ازین گوشت بده که زنی
آبستن است گفت ای مرد ای بر ما حلال است اما بر شما حرام من تعجب کردم
گفتم سبب چیست گفت حال ما حق میداند گفتم باز گوی گفت من و فرزندان من
چند روز است تا چیزی نخورده ایم و بیم هلاک گشت و درین نزدیکی گوسفندی
و پاره ازان جهت سد رمق خود و فرزندان برداشتم و بریان میکنیم تا ما
از گرسنگی و عاصی نشویم این مقدار بر ما حلال بود و بر شما حرام بود من چون این
بشنیدم گفتم زنهار ازین مردار مخورید برفتم و آن خرده که از برای خرج
حجاز نهاده بودم بیاوردم و بدو دادم چنانچه زنم تیز ندانست و دعای
خیر در شان من کرد از عملی که امیدی بدان دارم ظن بدین میبرم شیخ فرمود
من چهل حج پیاده کرده ام اگر مرا در توفیع است هر چهل بتو می بخشم تو ثواب
این صدقه بمن می بخش پیر گفت یا شیخ ما هر چه از بهر خدای کردیم بهیچ نفروشیم
حج خود و ما دانیم و صدقه خود گفت بدانکه این صدقه جان قبول

جان قبول کرده اند که ثواب ششصد هزار حج در دیوان تو نوشتند و از ان
اهل موسم ببرکت تو قبول کردند فصل هشتم در بیان حج عبدالله مبارک در
اول حال میخواست که بحج رود و طلبی داشت و ریاضی میکشید و طلب رشدی
میکرد سالی عزم کرد و میسر نشد در دهه ذوالحجه در بیرون شهر در گوشه بعبادت
مشغول بود و سوزی و نیازی داشت و میگریست تا سه روز مانده بود
بعرفه چون آفتاب برآمد پیرزنی بروی ظاهر شد گفت السلام علیک یا عبدالله بن
المبارک گفت علیک السلام ای نیک زن گفت ترا چه شده که این چنین محزونی از
بامداد گفت ترا چه کار است با حال مردان در هر سری سریست و در هر دلی
دردی آن زن گفت باری سر تو و درد تو آنست که امسال از حج باز مانده
عبدالله تعجب کرد و گفت بلی و بدانست که این زن یکی از اولیا است برخاست
و تعظیم وی بجای آورد و گفت چون ترا این داعیه است برخیز تا بعرفات رسانم
عبدالله گفت ای مادر سه روز مانده آن زن گفت ترا عجب می آید از کسی که نماز
سنت صبح در سنجاب گذارده و فریضه در کنار جیحون گزارده و این زمان در روی
پیش تو ایستاده برخیز تا بدان مقام برم و خاطر ترا از بند برهانم عبدالله برخواست
و در صحبت آن نیک زن برفت و گفت هر روز بر چند رود و خانها رسیدی [illegible]

بایستی گذشت گفتی عبدالله چشم بر هم نه من چشم بر هم نهادیم چون چشم برداشتم
ازان رود گذشته بودم همچنین میرفتیم روز عرفه نماز صبح در دوم روز در
عرفات گزاردیم بعد ازان حجاج رسیدند پس ملازم وی بودم تا مناسک
حج همه بجای آوردیم و مرا تعلیم میکرد و مرا بزیارت بسیار از اولیاء الله برد
و نظرها کردند بعد ازان گفت مرا پسری هست میخواهم که او را ببینم هیچ رغبت
داری گفتم بلی پس رفتیم تا کوهی از کوههای مکه در غاری جوانی دیدم در غایت
حسن و جمال و رنگ او زرد شده و بدن ضعیف همین که مادر را بدید روی
ما در نهاد و بگریست گفت خوش آمدی ای مادر عزیز در انتظار تو بودم این
بگفت و لا اله الا الله میگفت تا روح بحق بسپرد و او را برگرفتیم و بشهر
آوردیم و همه مشایخ حرم جمع آمدند و تجهیز وی کردند و در گورستان
معلا او را دفن کردند زن گفت انا لله ای عبدالله مرا درین عالم نگرانی
او بود اکنون بقیت عمر درانجا خواهم بود اگر عمر بود بهم باز رسیم و کار تو در
دین بالا خواهد گرفت مرا بدعای یاد میکن پس مرا وداع کرد و در مکه
مجاور شد من با قافله باز گشتم و حق تعالی در فضل بر من بگشود و علم ظاهر
... دند چنانچه در حلیة الاولیا آورا راض الفریقین میگویند یعنی چون ب

سوار شدی چندین اولیا در پیش او رفتندی و چندین علما در عقب او رفتندی
و درس این هر دو فریق گفتی رحمة الله علیه ثعلبت که فضیل عیاض در اول
حال جمعی دزدی کردندی و پیش وی آوردندی و او میان ایشان
قسمت کردی روزی بر کاروانی زدند شخصی از میان بدر رفت با یک
کیسه زر سرخ و روی در بیابان باشد آن نقد از میان بدر بر داز دور خیمه دید میل
بر انجا کرد دید مردی نشسته و کلاهی بر سر و پلاسی پوشیده و تسبیحی در دست
این مرد خرم شد و سلام کرد گفت ترا چه بوده گفت کاروان را زدند و من از
میان بیرون آمده ام و نقدی دارم گفت برو و دران گوشه بنه آن مرد زر را
دران گوشه بنهاد و خود بنشست بعد از زمانی این دزدان بیامدند و آن کالها
بیاوردند و میان ایشان قسمت کرد این مرد گفت ای دریغ من مال خود
پیش دزدان آوردم پس حق النظری بفضیل دادند گویا آن دزدان
بحکم وی راضی بودند پس صندوقی حلوا قسمت کردند نصیبی از آن پیش
فضیل آوردند فضیل از آن نمی خورد این مرد سوال کرد که چیزی نمیخوری گفت
بروزه ام این مرد گفت سبحان الله این همه احوال او نیکوست چونست
که در میان این قوم می باشد پس ایشان هر کس بمسکن خود باز گشت...

تنها بماند آن مرد گفت تو مرد درویشی و بروزه در میان این ظالمان چه
میکنی گفت من اینجا مقام دارم و این دزدان بقسمت من راضی شده اند
و دل من با حضرت حق رازی و نیازی دارد و نزدیک است که از میان
ایشان بدر روم حالی تو امشب بساز تا ایشان بمسکنهای خود رسند تو مال
خود برگیر و برو روز دیگر آن نصیب که بفضیل داده بودند مرکبی و قماشی چند
بدان مرد داد چو کیسه زر برگرفت و او را براهی روانه کرد باندک روزی به
بغداد رسید بعد از چند روز قافله بیرون میرفت آن مرد گفت چون حق تعالی مرا
ازان بلاها برهانید بروم وجهی بگذارم کارسازی کرد و با قافله بیرون رفت
چون بمکه رسید و ارکان حج بجای آورد در طواف فضیل را چون شتری
مست سوی سر کالیده و چشم در مغاک افتاده و اشک از چشمش روان آن
آن مرد سلام کرد گفت حالت چیست گفت ای برادر آن درد طلب
اخر کار بکرد و با ما صلح کرد پس آن سال حج کرد و در مکه مجاور شد تا کار
بجایی رسید که از اکابر حرم شد و مشایخ التجا بوی کردندی و ذکر او در کتب
آورده اند این مقدار جهت مناسبت مکان یاد کرده شد نقلست که چون
وقت وفاتش رسید هم در مکه او را ده دختر بود که بزرگترین ایشان در سن پانزده

سالکی بود

سالکی بود و کوچکترین دو ساله بود مشایخ حرم در بالین او بودند گفتند یا شیخ
درشان این دختران وصیتی فرمای گفت حسبی الله یعنی خدای بس است ایشان را
دیگر هیچ نگفت بغیر از کلمه لا اله الا الله تا روح بحق تسلیم کرد بیت از لطف تو
هیچ بنده نومید نشد * مقبول تو جز مقبل جاوید نشد * لطفت بکدام ذره پیوست
دمی * کان ذره به از هزار خورشید نشد * چون موسم حج برسید و از اطراف
خلایق در مکه جمع شدند پادشاه یمن آن سال به حج آمده بود تفحص حال فضیل کرد
گفتند وفات کرد برفت و زیارت قبر او کرد سوال کرد که از او که مانده گفتند
ده دختر بدید حق تعالی محبتی در دل او پادشاه کرد و قاضی مکه طلب کرد گفت مرا
ده پسر هست میخواهم ایشان را با پسران من عقد و نکاح ببندی بزرگان حرم
همه خرم شدند و عقد آن دختران با پسران یمن در بستند چون از اعمال
حج فارغ شدند محملها راست کردند و درانجا نشاندند و با خود به یمن بردند
و بتدریج بفرزندان می سپرد تا بدانی که هر کس توکل بر حضرت حق کند کار او
چنین ساخته گردد نقلست که آن پادشاه صورت معنی ابراهیم ادهم جذبه الحق رسید
و ترک پادشاهی بلخ کرد و روی براه کعبه نهاد و دل و روح و سر متوجه
کعبه حقیقی گردانید اول بدانکه حق تعالی بنده خواهد که مقرب گرداند سالها

چند بازدید میفرماید تا بنده بدان اسباب واصل شود و سبب ترک پادشاهی
ظاهر او آن بود که شبی بر تخت خفته بود و دل او بیاد حق مشغول بود و هر چند
که در لباس پادشاهی دل او خواهان خرقه و درویشی بود و حق تعالی سر دل
او میدانست پس تنبیهها فرستاد اول در آن نیم شب آوازی از بام قصر شنید
بغایت سهمناک برجست گفت کیست برین گفتند شتری گم کرده ایم و میجوییم
ابراهیم گفت این ابلهی شتر بر بام میجویید گفتند ای احمق خدا را بر تخت در میان دنیا
میجویی گویا تیر محبتی در دل وی زدند برخواست و تا روز در فکر بود بامداد
چون ارکان دولت در بارگاه حاضر شدند او در فکر جهان مستغرق بود که نظر
بکسی نمیکرد ناگاه شخصی از در بارگاه درآمد و هیچکس مجال نداشت که با وی بگوید که
بچه مصلحت درین بارگاه آمده و او می آمد تا پیش تخت ابراهیم گفت چه کسی و مرا
میطلبی گفت مردی غریبم آمده ام تا درین کاروان سرای فرود آیم
گفت ای کاروان سرای نیست گفت پس چیست گفت خانه من است گفت
پیش ازین از آن که بود گفت از آن پدرم گفت پیش از آن گفت از آن فلان
پادشاه گفت جایی که هر مدتی کسی فرود آید و جمعی روند نه کاروان سرای بود
بیدار شو ای ابراهیم این بگفت و هم آنجا ناپدید شد در دل ابراهیم یکی صد شد پس

پس عزم شکار کرد بعظمتی هر چند تمامتر بشکارگاه رسید آهویی خود را بدو نمود
او مرکب از پی او بتاخت تا صید کند او خود صید آهو شد چون لشکر دور
شد آن آهو روی باز پس کرد گفت ای ابراهیم ترا از بهر بازی آفریده اند
تا کی بیدار نشوی ابراهیم خود را از مرکب در انداخت و متوجه حق شد
و قدم در طریق تحقیق نهاد و بزبان حال این ابیات میگفت **بیت**

روز ازل گزین تن خاکی اثر نبود ۞ جان را بجز هوای تو کار دگر نبود ۞
خاص از برای عشق تو در عالم آمدم ۞ ورنه مرا ز کوی تو عزم سفر نبود ۞
اول توام ز خویش خبر داده ورنه من ۞ بودم بحالتی که ز خویشم خبر نبود ۞
در کاینات اگرچه نظر کردم از هوس ۞ حقا که جز جمال توام در نظر نبود ۞
از سر بدار دست که در بارگاه عشق ۞ آنکس نهاد پای که در بند سر نبود ۞

و میگفت و جان مستغرق بحر شوق شده بود که سر از پای نمیدانست تا که
بشبانی رسید گفت این گله از آن کیست گفت از آن ابراهیم ادهم و من غلام
ویم ابراهیم آن جامههای پادشاهی بوی داد و آن خرقه و کلاه او بستد گفت
ترا از آن مال خود آزاد کردم و این گله بتو بخشیدم برگیر و از هر طرف که میخواهی
بدر رو پس متوجه شد و مدتها سلوک این طریق کرد که

کعبه بود و سر چند قدم دو رکعت نماز بگزاردی چون خبر او بمکه آوردند همه مشایخ حرم
باستقبال وی امدند و احترام نمودند و انجا مجاور شد و هر دو روز یکبار هیزم آوردی
و بفروختی نیمه بصدقه دادی و نیمه را نفقه خود کردی و هیچ از کس قبول نکردی پس
صیت وی در عالم منتشر شد و مشایخ آن عهد اقتدا بوی میکردند و ارشاد
از وی میگرفتند گویند چون از بلخ بیرون رفت پسری شیرخواره داشت
چون بالغ شد بر جای پدر عدل گستری میکرد روزی با مادر گفت پدرم در
مکه میباشد و ما اشتیاق دیدار او داریم امسال برویم و حج بگذاریم و زیارت
پدر دریابیم مادرش رضا داد بفرمود کار سازی در خور او بکردند و عزیمت راه
کردند در اثنای راه بسی خیرات کردند تا بمکه رسیدند شب ابراهیم با جماعت
یاران خود میگوید امسال زنان و امردان بسیار از اطراف امدند زنهار
نظر نگاه دارید در طواف کردن روزی دیگر در طواف ابراهیم را چشم بر فرزند
خود افتاد او را بنور ولایت بشناخت زمانی نیک در وی منگریست مریدان
دیدند که شیخ نگران جوانی شده که کسی مثل جمال وی ندیده پس نظر باسمان
کرد و باز بکسان خود رفت پسر چون از طواف فارغ شد احوال ابراهیم
پرسید خود و مادر و چند غلام پیش پدر رفتند سلام کرد و در قدم پدر افتاد

ابواسحق

ابراهیم در وی نظر میکرد و میگریست و مادرش نیز میگریست و همه مریدان
میگریستند مادرش گفت ای ابراهیم پسر تست او را دریاب پس پسر را در بر گرفت
و از روی بشریت مهری در دلش پیدا شد و با وی زمانی انس گرفت
غیرت حق الهام بدلش رسید که ای ابراهیم با غیر ما انس گرفتی و محبت ما بر غیری
نهادی نعره زد و بیهوش شد چون با خود امد گفت الهی اگر دل ما غیر تو
انس خواهد گرفت ما را از و بردار و اگر او حجاب ما خواهد بود او را بردار
در حال او پسر صاحب جمال روح تسلیم کرد ابراهیم گفت انا لله و انا الیه راجعون
زن گفت پسر را بکشتی گفت برو از برابر من و اگر نه غیرت حق
تیر ترا بکشد مادر فرزند را بر گرفت و راه بلخ در پیش گرفت و برفت این است
احوال مقربان این راه که سر موی از آن حضرت غایب شوند خطابهای
حسین با ایشان می رود که حسنات الابرار سیئات المقربین یعنی انچه نسبت
با نیک مردان طاعت بود از مقربان بود گناه شمرند هرچند با زن و فرزند
خلق خوی خوش طاعت است اما مقربان که دم از مهر محبت زنند چون ذره از
محبت غیر در دل ایشان بینند ایشان را تازیانه قهر زنند و غیرت الله اشعار
این معنی کرده آورده‌اند که سالی از قدس بمکه میرفت و از غایت شوق از

رفیقان باز ماند چون باز بوقت خود آمد دید که در بیابان پی رفیقان درمانده
تا که جوانی صاحب جمال در سن چهارده سالکی با جامهای نفیس بر وی ظاهر شد
کفت ای ابراهیم ترا چه شده هیچ غم مخور ابراهیم کفت ای ولی الله تو مرا ازکجا
شناختی کفت در عالم ارواح مارا با تو اشنایی بوده دست بمن ده تا ترا بر رفیقان
رسانم دست مرا کرفت کفت چشم برهم نه من چشم برهم نهادم چون نظر
کردم در میان رفیقان بودم و اورا باز ندیدم چون بمکه باز امدم روزی در
طواف کعبه ان جوان دیدم که بر در کعبه ایستاده بود و سخنانی چند میکفت کوش کردم
در مناجات با حق عرضه میکرد چون فارغ شد سلام کردم و دستش بوسیدم
کفت خوش امدی ای ابراهیم بس بازه پیش رفت و روی بکعبه نهاد و چند نوبت
کلمه لا اله الا الله بکفت و روح بحق تسلیم کرد من برفتم تا مشایخ حرم را خبر کنم و اورا
تجهیز و تکفین کنیم چون باز امدم اورا نیافتم از هر کس که سوال کردم کفتند ما هیچ کس
اینجا ندیدم بعد از ان شبها با حق تعالی مناجات میکردم که بار خدایا اورا بمن
نمای شبی خود را در بهشت دیدم ان جوان را دیدم با کوکبه عظمت چون مرا دید
کفت خوش آمدی ای ابراهیم سخت آشتی که مرا بینی دست او بکرفتم و بوسه دادم
و از خواب درآمدم بویی از دست خود شنیدم که مثل آن هرکز نشنیده بودم

زنده بودم ان بوی از دست من می آمد تا با ان بجاک رفتم رحمت الله علیه از
نقطه اول که آدم بود تا بخاتم انبیا رسید هرکدام که دل ایشان میل کرد بغیر
حق ایشان را بعتابها مبتلا کردانید اول آدم را علیه السلام در بهشت فرود
آورد و حوا را بوی داد تا محبت او را باز نماید آدم متعرض نعیم بهشت و صال حوا
شد غیرت حق دررسید کفت وجود تو مظهر جمال خود کردم و دل ترا مخزن محبت
خود ساختم چرا دل بغیر ما نهادی اورا از بهشت بدر کرد و دویست سال در
فراق حوا کریان کرد و بغرامت او را در زندان او را مبتلا بعقوبات دنیا
و کور و قیامت کردانید با نوح علیه السلام همین معامله کرد که دل او در فرزند
محبت پسر دید و دعا از برای او کرد حق تعالی خطاب با وی فرمود که انه
لیس من اهلک چرا این سوال نه برجای خود کردی تا قیامت از ان توبه
میکنند ابراهیم علیه السلام در ان پیری نظر با سمعیل علیه السلام کرد نور جمال او
دلش ربود دلش بوی خوش شد خطاب امد که ای ابراهیم دعوت محبت ما
کردی و در دل تو غیر می بینم او را قربان کن تا جان شد که خواندیم از پیش
یعقوب علیه السلام شیفته جمال یوسف شد و محبت در دل خود جای داد
هشتاد سالش در فراق او کرفتار کرد مهتر انبیا علیه الصلوة والسلام که در شان او

فرموده که ما کذب الفواد ما رای یعنی دل مبارک سین بغیر نکرد و بر چه
دید راست دید و چشم او بدی و طغیان نکرد که فرموده ما زاغ البصر
و ما طغی باند که بین طبعی که با عایشه داشت تهمتی بروی نهادند
باختیار از خانه انش بدر کرد و بخانه پدرش فرستاد که ای دعوی محبت
حق میکنی حاضر دل خود باش اگر از دل خبری داری که او ل بر شاهد دنیا
دل ننهی و از یاد حق غافل نشوی و از قهر دورباش بیت غیرت
امد بر دلت زد دورباش یعنی این نا اهل ازین در دور باش تو
گدایی دور باش از پادشاه ورنه بر جانت زند صد دور باش بلکه
اول قدم عارف محبت است دیگر مقام شوق دیگر مقام حیرت
و دهشت اگر درین مقام با غیر نگرد و یر ابزنند بیت گر ز جان
خویش سیری الصلا ورهمی ترسی تو بر جان الحذر این برادر با انبیا
و اولیا و مقربان این خطابها می رود با اسیران نفس و هوا که وسوسه
شیطان و نفس از لمه ملکی نشناسند دل خود دانند و محنت نشناسند فصل
نهم در بیان شرح این طایفه که بهر مقدار که از ایشان صادر شود ایشان را
ببلاها مبتلا میکنند اورده اند که شیخ ابی عبدالله خفیف رحمة الله علیه مریدی

داشت بغایت درویش روزی شیخ را دعوت کرد گفت قدمی در
خانه این مسکین نه شیخ قبول کرد و رفت و گوشت پاره حاصل
کرد قضا ان روز شیخ را مانعی دست داد و نتوانست رفت
هوا بغایت گرم بود ان گوشت متغیر شد روز دیگر شیخ رفت تنها
بخانه ان درویش و طعامی پیش شیخ آورد شیخ از ان برغبت میخورد
و درویش گوشت پاره میکرد شیخ پاره از ان در دهان نهاد
جنان متغیر شده بود که بهزار زحمت فرو برد مبادا که ان درویش
فهم کند و خاطرش شکسته شود اما دیگر نمیخورد درویش پاره برگرفت
و بدست شیخ داد و پاره خود بدهان نهاد دید که جنان گندیده
شده که نتوانست خورد بیرون رفت و بینداخت باز امد خجل و
منفعل سفره برگرفت شیخ هیچ بر روی او نیاورد و عذر وی
میخواست او بغایت شرمسار بود البته کار درویش جنین بود قضا
در آن سال شیخ را اتفاق سفر حجاز افتاد جون قدم در بادیه نهاد
نه تن از ابدال بصحبت شیخ رسیدند هر ده به نیت توکل سلوک راه میکردند
تا جند روز بر نشستند حق عز شانه هر روز بسببی رزقی بایشان میرسانید

ناگاه سه روز هیچ نیافتند روز چهارم بیم هلاک بود دعا کردند و روزی
خواستند سگی بر ایشان ظاهر شد و از پی ایشان میرفت دانستند که آن رزق
ایشانست سگ تسلیم شد تا او را بکشتند و بریان کردند و از آن ده نصیب کردند
جهت شیخ سر آن نصیب شیخ آمد با وجود آنکه بهمه مذهبی حلال بود پیش
خود بنهادند و در آن نظر میکردند و میخوردند پس آن سر سگ با شیخ بسخن آمد
گفت یا اباعبدالله این جزای آنست که در خوردن گوشت آن چندان تعلل
کردی که آن بدانست و چنان خجل شد که هنوز شبها از آن انفعال گریه میکند
و در آن درد میسوزد شیخ نعره بزد و بیهوش شد ایشان بر سر شیخ جمع شدند
و هیچ یک از آن نخورده بودند تا شیخ با خود آمد گریه و زاری میکرد و گفت ای
یاران این جزای تقصیر منست پس شیخ سر برهنه کرد و در مقام ما جان رفت
ایشان دست بدعا بر داشتند و تا شب گریه میکردند شب جماعتی از اهل غیب
ظاهر شدند و بشارت و رحمت و غفران دادند و نعمتها پاک طیب حاضر
کردند و بسلامت بمکه رسیدند و حج بجای آوردند و باز گشتند تا بدانی که اهل
حق تا بدک چیزی با ایشان خطابهای چنین میکنند و نزدیکان را بیش بود
حیرانی کایشان دانند سیاست سلطانی **فصل** دهم در آنست که اگر کسی

سوال

سوال کند که خانه کعبه همان است که ابراهیم علیه السلام ساخت علما درین جواب
آورده اند و از سیرت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم چنین معلوم شد
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم در سن بیست و پنج سالگی بود و در
میان قریش بامانت و دیانت و راستی مشهور و معروف بود در آن
وقت کعبه خراب شده بود و قریش باتفاق بعمارت کعبه مشغول شدند
چون بمقام حجر الاسود رسیدند همه قبایل قریش دعوی میکردند که ما اولی
ایم بنهادن آن پس خصومت میان ایشان باز دید شد چنانچه بیم آن
بود که قتل واقع شود بزرگان گفتند نظر ها بر باب بنی شیبه کنیم هر کس که اول در
اید او را حاکم سازیم آنچه او بگوید چنان کنیم همه برین راضی شدند که ناگه
حضرت رسالت در آمد همه خرم شدند گفتند کسی آمد که نسب او از همه عالی
ترست و از همه امین تر همه روی بوی آوردند گفتند یا محمد ترا حاکم
ساخته ایم در نهادن حجر الاسود که اولی باشد بنهادن آن فرمود
شما همه اولی اید و همه استحقاق آن دارید گفت گلیمی بیاورید گلیمی آوردند
حجر الاسود در میان آن نهاد فرمود بیایید و همه بر گیرید تا همه را از آن
نصیبی باشد پس همه بیامدند و آن را بر داشتند و نزدیک کار بردند

٤٢

حضرت رسالت دست کرد و برداشت و برجای خود نهاد و همه برین
راضی شدند و کعبه را تمام کردند این زمان حجر الاسود انست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم نهاده است اما سنگها همان سنگ است
که ابراهیم بر هم نهاده و یکنوبت دیگر حجاج بن یوسف یکرکن خراب
کرد و باز جای کرد والله اعلم نقلست که چون امیر المومنین حسین علیه السلم
شهید کردند و یزید ملعون حکومت بدست فروگرفت و مدینه را غارت
کرد و قتل بسیار در مدینه بکرد و همیشه فتنها از وی برخواست و باندک روزی
مملکت او زوال یافت و در کفر او علما اتفاق دارند بعد از وی عبد الملک
مروان بحکومت نشست و همه بلاد اسلام مسخر او شد الا مکه و عبد الله زبیر
انجا حاکم بود و با عبد الملک مخالفت کرد و دایم لشکری بمخالفت و جنگ
عبد الملک مروان اوردی و نسب او بغایت عالی بود اول پسر زبیر
عوام بود که عمه زاده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم و دختر زاده ابوبکر
بود و قطعا بحکومت ایشان راضی نبود و مادرش اسما بنت ابوبکر انجا
بود و هرکس که با ان قوم تعلق داشت بمکه مسکن داشت و خلقی بروی
جمع امده بودند پس عبد الملک هر جمعه در میان خطبه موعظه ساخت بود که

ای مسلمانا

ای مسلمانان شخصی مخالفت من میکند که خلیفه ام کسی میخواهم که شر او از من
کفایت کند هیچکس اجابت وی نمیکرد و هر جمعه این سخن مکرر میکرد تا جمعه
این سخن میگفت شخصی برخاست بغایت کوتاه بالا و شکلی ناخوش گفت
یا امیر المومنین این کار من است عبد الملک نظر بدان طرف کرد بغایت
در نظرش حقیر امد جمعه دیگر همین جواب گفت چون بخانه رفت ویرا طلب کرد
گفت تو از کجایی و چه نام داری گفت حجاج بن یوسف نام دارم و از
واسطم گفت تو هرگز لشکرکشی کرده گفت نه من مردی معلم اما اگر عنایت
شما باشد بینی که چها کنم گفت من لشکر دارم که اگر بفرمایم عالم مسخر کنند
اما این قصه مشکلست اول انکه بجنگ حرم خدای می باید رفت دوم با کسی که
همه مسلمانان او را محترم میدانند از جهت انکه غم دین خود دارند فرمان من
نمی برند حجاج گفت هرکس که خلاف ولوا الامر کند خون او بباید ریخت
چون مخالف تو در مکه باشد بجنگ خراسان نتوان رفت انه تو لشکر ترتیب
کردن و تربیت من بجای اوردن و از من دلیری نمودن و رحم نا کردن
تا انزمان که کار بمراد تو شود عبد الملک از تقریر او چند چیز معلوم کرد که دلیل
بود بر انکه این کار از دست او براید اول انکه دنیا از دین دوستر میدارد و کلی

آخرت فراموش کرده خرجی بکرد و خلعت فاخر و شمشیر خود بوی داد و با
لشکری عظیم روانه کرد چون نزدیک مکه رسیدند منجنیق و اسباب جنگ
راست کرد و گفت بار خدایا ما نه بجنگ حرم تو آمده ایم کسی با خلیفه وقت مخالفت
میکند آمده ایم تا وی را براه صواب آوریم روز اول که برسید جنگ سخت بکرد
بسی از لشکر وی بکشتند پشیمان شد از جنگ کردن فرو داماند و در خیمه بنشست
و بتدبیر و حیلت مشغول شد و با هیچکس مشورت نمیکرد اول نامه نوشت که این
عبدالله زبیر تو میدانی که این دو لشکر همه مسلمانان اند روا مدار که این همه مسلمان
بسبب تو کشته شوند مصلحت آنست که صلح کنیم و ترا پیش خلیفه برم و منصب ترا
عالی تر سازم عبدالله آن نامه پیش مادر برد و برخواند تا مادر چه فرماید مادر بگریست
گفت زینهار جان مادر باید که بدانی که تو بر حق و ایشان بر باطل زینهار بر حق
ثابت باش و متابعت باطل مکن تو خود از حسین علی عزیزتر نیستی بکوش تا رمقی
از حیات در تو باشد عبدالله بیامد و بوسه بر پای مادر بداد گفت بحق خدای که من
همین چشم میداشتم تو اکنون که ترا در راه حق صبور یافتم می روم تا رضای حق بدست
آورم جواب نامه نوشت که ما اقربا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و در حرم
خداییم و هرگز متابعت ظالمان نکنیم و ما در بیعت حسین شهیدیم آن بدبخت که خصم ما شو

و تیر بحرم خدای

و تیر بحرم خدای اندازد او را مسلمان نتوان گفت ما غزا میکنیم تا شهید شویم شما بر سر
دین که خواهید باشید چون نامه پیش حجاج بردند در حال لشکر بنشاند و سوگند خورد
که فرود نیایم تا کار تمام نکنم و از چهار رکن مکه جنگ آغاز کرد و بسنگ و منجنیق باروی
مکه خراب کرد در شهر بشد خبر به عبدالله رسید مسجد الحرام را حصار کرد و جنگی عظیم در
پیوست از طرفی رخنه در مسجد کردند عبدالله با جمعی بر بام کعبه رفتند و جنگ میکردند
آن بدبخت سنگی بدیوار کعبه زد و رکن کعبه خراب کرد میان رکن عراقی و شامی
پس عبدالله فرود آمد و جنگ میکرد تا ضربتی بر روی زدند و بیفتاد و آن ملعون
عبدالله بر دار بیاویخت تا هلاک شد هرچند گفتند او را دفن کنیم میگفت تا مادرش
شفاعت نکند او را فرو نگیرم بعد از چند روز مادرش میگذشت نظر بفرزند خود
گفت إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ هنوز این خطیب راه خدای بر منبر است
این سخن بحجاج رسانیدند بگفت او را دفن کردند رضی الله عنه او بجوار رحمت حق
پیوست و حجاج در عذاب الیم بماند و بگفت تا دیوار کعبه باز جای کردند و آن
سنگها که بماند در اندرون کعبه ریخته شد و حجر کرد آنجا بکشیدند و ناودان بنهادند گویند
یکی از اولیا در خواب دید حجاج را گفت حال چیست گفت بهر قتلی که کردم مرا
یک عقوبت میکنند و از برای عبدالله زبیر هفتاد بار عذابم میکنند تا قیامت

فصل یازدهم نقل است که عبدالله جعفر سالی بحج میرفت و ی شتر بار داشت
و بر سر شتری غلامی نشانده بود چون بکعبه رسید بر در کعبه بایستاد و همه غلامان آزاد
کرد و آن سی شتر بار با چند کیسه زر بصدقه داد غلامانرا وداع کرد و در طواف
کعبه این ابیات میخواند همی گردید گرد کعبهٔ پاک ❊ بزاری گفت کای دارای
افلاک ❊ مرا از غیر خود درویش گردان ❊ ز کمتر بندگان خویش گردان
توکل بر خدا بهتر که بر مال ❊ بریده به بود سرهای آمال ❊ چو سنگ کعبه گرچه
روسیاهم ❊ بنور کعبه روشن کن چه ماهم ❊ اخر فکری بکن کان پاکان را
ان کرم و جود چنین خود را مقصر میدانند انکس که بران مقام بلیغ نباشد در نشان
مضاف نباید باید که خود را معذاری نهند **حکایت** اورده اند که یکی پس حبیب
عجمی امد گفت عزیمت حج دارم این ده هزار درهم بتو می سپارم که اعتماد بر کسی دیگر
ندارم باید که تا امدن خانهٔ نیکو از برای من بخری که باغچه ان مشجر باشد و اب
دران روانه بود و برفت حبیب فکر کرد که خانهٔ چنین از بهشت از برای او بخرم
پس آن زر بدرویشان قسمت کرد بخط خود بنوشت که خانهٔ بدین صفت
خریدیم که حدیش خانهٔ ابراهیم خلیل است و حدیش خانهٔ موسی کلیم است و حدیش
خانهٔ عیسی مریم است و حدیش خانهٔ محمد رسول الله است صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین
تا

ان خواهم

تا ان خواجه از سفر باز امد گفت خانهٔ من چه کردی گفت خریدم و قباله بدست
او داد و بر خواند گفت کجاست گفت در بهشت او سخت ملول شد گفت مرا
خالی خانه می باید قباله پیش شیخ بنهاد و برفت همان زمان خواجه بزیارت
شیخ امد شیخ گفت معامله چنین کرده ام از بهر شخصی و او راضی نیست تو رغبت
داری تا با تو بیع کنم گفت بلی ان مرد صادق ده هزار درهم بیاورد
و تسلیم کرد شیخ با وی کرد و حجت بوی داد شیخ ان نامه را طلب کرد و زر
رغبت توقع دارم که این حجت در کفن من نهی و با من دفن کنی و نماز
بر من بگذاری شیخ همچنان کرد شب که از دفن او باز گشت عظیم ملول و
متفکر با خود گفت این چه گستاخی بود که کردی روزی که همه انبیا درمانده
شوند و نفسی نفسی گویند تو کجا از عهدهٔ این امر بدر آیی درین اندیشه چشمش در
خواب رفت خواجه را دید عظیم شاد و خرم گفت یا شیخ جزاک الله خیرا خدای
بر تو رحمت کند که خدای تعالی ان خانه بمن رسانید و مرا بفضل خود انجا فرود
اورد و بستان این حجت که تو از عهدهٔ خود بدر امدی شیخ چون از خواب بدر امد
قباله در دست داشت بیچاره انکس که دنیا اختیار کرد و آخرت از دست
داد **فصل دوازدهم** چون درین باب همه ارکان حج و بیان احوالی

وحکایتی چند که تعلق بدان داشت گفته شد درین فصل آخر خواهیم که ختم آن حج حضرت
رسالت باشد صلی الله علیه وآله وسلم وبیان وفتح مکه وحجة الوداع آن حضرت
نقلست که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم شبی در خواب دید
که با اصحاب در مکه رفتند و در مسجد الحرام طواف کردند و سر تراشیدند و موی
کوتاه کردند روز دیگر با اصحاب بگفت همه خرم شدند و بکارسازی مشغول
شدند و روی بمکه نهادند و فدایها با خود برگرفتند چون در حدیبیه فرود
آمدند خبر بمکه رفت که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم عزیمت حج کرده
و نه بسر جنگ آمده است پس قریش همه جمع شدند و مشورت کردند گفتند محمد میخواهد
مکه را بمکر مسخر کند پس اتفاق بر آن کردند که پیغمبر را نگذارند و پیغام فرستادند که نمی
گذاریم که شما در مکه آیید حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم بغایت ملول
شد و صحابه جمعی پیش ابوبکر آمدند گفتند خواب پیغامبر وحی بود چون نشد که
صدق آن پیدا نیست گفت شما سر و حکمت این امر ندانید صبر کنید تا از حضرت
عزت چه وحی میرسد درین باب بعد از سه روز از خیمه بیرون آمد و صحابه پیش
او جمع شدند فرمود که ای یاران خدای تعالی فرمود که تعبیر این خواب من
در سالی دیگر ظاهر شود پس هر کس که فدایی دارد آنجا قربان کند و سرها تراشید تا مراجعت

کنیم که حق تعالی

کنیم که حق تعالی از شما قبول کند و این امر بر صحابه عظیم دشوار بود پس اول
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خلایق را طلب کرد و سر مبارک بتراشید
و همه صحابه موافقت کردند و فدایها بکشتند قریش چون آن رفق بدیدند
جمعی بفرستادند و عهدنامه بنوشتند و عذر میخواستند که امسال جمعی فکری
کردند اما معلوم کردیم و چنان نبود اما سال دیگر بیایید و حج کنید چون عهد
نامه تمام شد حضرت رسالت بازگشت بمدینه و این در سال نهم بود از هجرت
و این را سال حدیبیه گویند سال دیگر حضرت رسالت با اصحاب عزیمت حج کردند
اهل مکه یکبار از شهر بیرون آمدند و شهر خالی بگذاشتند حضرت رسالت با همه اصحاب
آمدند و مناسک حج بجای آوردند بعد از سه روز بیرون رفتند و یکبار بار بشهر
آمدند در سال یازدهم از هجرت خبر آوردند که قریش نقض عهد کرده‌اند پس
غزاه رفته‌اند که در ذمت پیغامبر بودند و ایشان را غارت کرده‌اند حضرت
رسالت بفرمود تا لشکر اسلام کارسازی کردند بقولی شانزده هزار کس بودند
و بقولی دوازده هزار مرد آراسته روی بمکه آوردند بازداده و سلاح
بفرمود تا راهها نگاه میداشتند تا کسی خبر ایشان بمکه نبرد تا در یک منزلی مکه
فرود آمدند بفرمود تا در آن شب بر در هر خیمه چند جای آتش برافروختند

وان شب طلایه لشکر از ان عباس بود از اطراف میکشت و احتیاط میکرد
و بر اشر حضرت رسالت نشسته بود ناگاه از پس سنگی اواز دو کس شنید که
با یکدیگر سخن میکفتند عباس با شمشیر کشیده بر سر ایشان رفت ابو سفیان با مردی
دیگر از قریش گفت یا ابا سفیان گفت لبیک یا ابا الفضل این چه است
گفت لشکر اسلام است خواست تا گردنش بزند گفت مرا زنهار ده گفت
زنهارت میدهم تا نزد حضرت رسالت پس او را بر پس استر خود نشاند در راه
ابو سفیان میکوید بزرک سلطنتی یافت برادرزاده تو گفت چه میکویی ای ملعون
این نوبتست که صد هزار پادشاه کمر بسته بندگی او باید شد که باشد که شان قبول
کنند پس او را در میان لشکر میکذرانید خوار و ذلیل وقع ناگاه بر لشکرگاه عمر بگذشتند
عمر نظر کرد و ابو سفیان دید برخواست و شمشیر برکشید که او را بکشد عباس گفت
او در زنهار منست عمر همراه او شد تا نزد حضرت رسالت آمدند ابو سفیان نظر
کرد از هر طرفی چندین هزار تیغ برهنه برکشیده بودند با خود فکری کرد که پیش
ازین کفر نباید ورزید این غیرت جاهلیت از خود بیرون کن و مسلمان
شو چون چشمش بر جمال جهان آرای حضرت رسالت افتاد صلی الله علیه و آله و سلم
در قدم او افتاد فرمود مسلمان شو تا سلامت یابی گفت بلی یا رسول الله

بفرمای تا چه

بفرمای تا چه کویم فرمود اشهد ان لا اله الا الله و اشهد انک رسول الله پس
همه صحابه با سلام ابو سفیان خرم شدند عباس گفت یا رسول الله ابو سفیان
همیشه در میان عرب بزرک قدر بوده چون دولت اسلام یافت
او را منصبی بفرمای فرمود که هر کس که بخانه ابو سفیان رود امان یافت
ابو بمکه رفت و اظهار مسلمانی کرد گفت ای اهل مکه رسول الله با لشکری
بعظمت آمده مسلمان شوید تا امان و سلامت یابید چون صبح روشن شد
از اطراف مکه فرو گرفتند وقت طلوع آفتاب آن ماه مسند رسالت
قدم مبارک در مکه نهاد در غایت تواضع پس یکساعت قتلی چند کردند
بعد از آن منادی کردند که هر کس که بخانه ابو سفیان رود امان یابد و هر
کس که در خانه خود در بندد در امان باشد پس صحابه پدر و برادر و هر کس که می
یافتند پیش آنحضرت می آوردند و مسلمان می شدند و ابو بکر برفت و پدر خود
بیاورد گفت ای ابو قحافه مسلمان شو گفت من مدتیست تا مسلمانم
پس ابو سفیان و مجموع قریش بر در کعبه پیش حضرت رسالت حاضر
کردانیدند همه سرها از خجالت در پیش افکنده فرمود ای معشر قریش خود
را چگونه می بینید همه گریه در آمدند گفتند یا رسول الله بد کردیم و ما همیشه از تو

نیکویی دیده ایم فرمود من امروز با شما همان میگویم که برادرم یوسف با برادران
گفت لا تثریب علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ... چون این خلق و کرم از وی
بدیدند بیشتر مسلمان شدند پس همه بتان ایشان بشکستند و خوار و نگون
سار در جایها و مزبلها انداختند فرمود یا علی کلید کعبه بیار از پیش عثمان
بنی شیبه رفت و گفت کلید بده او تعللی میکرد دستش بپیچید و کلید بستد
و بیاورد و در بگشود و ان بتها که در اندرون کعبه بود و در بام کعبه بود
همه بیرون انداخت و بشکستند و در مزبلها می انداختند و کافرکان
باقی ان خواری خدایان خود می دیدند پس در اندرون کعبه نماز بگزارد
چون از خانه کعبه بیرون امد عباس گفت یا رسول الله چون سقایه زمزم
از آن من است کلید کعبه نیز بمن ده تا این دولت نیز در خاندان من
باشد میخواست که بعباس دهد جبرئیل امد و این اورد که ان تؤدوا الامانات
الی اهلها یعنی امانتها بصاحب امانت ادا کنید چون ترا حاکم کردیم در
میان مردمان حکم بعدل کن حضرت رسالت کلید کعبه بدست علی
داد گفت برو بعثمان ابی شیبه ده که خدای تعالی چنین فرموده پس علی
کلید پیش عثمان برد گفت یا علی آن چنانکه تو این کلید از من بستدی امید

نداشتم که دیگر باز

نداشتم که دیگر باز بمن رسد پس این آیت برخواند گفت این آن حق تعالی
فرو فرستاد که کلید بعباس خواست داد عثمان میدید تا بحضرت رسالت
امد و ایمان آورد و مسلمان شد هنوز کلید کعبه پیش فرزندان اوست
بمیراث در حجه الوداع چنین آورده اند که حضرت رسالت در آخر عمر نامه
نبشت و رسولان بملوک اطراف فرستاد و ایشانرا دعوت باسلام
کرد عائشه روایت میکند که حضرت رسالت در بیست و پنجم ماه ذی
قعده نیت حج کرد و بیرون امد و خلایق بیحد موافقت کردند و بعضی
تمتع امیر المومنین علی بیمن رفته بود او نیز رسید فرمود یا علی
تو نیز عمره بگزار گفت یا رسول الله من احرام بدان گرفته ام که تو گرفته
پس امیر المومنین علی قربان نداشت اورا در قربان شریک کرد انچه
از انک از بهر خود آورده بود در روز نحر از ان قربان کرد پس حضرت
رسالت فرمود تا ندا کردند و اهل موسم همه جمع شدند پس خطبه در ان
بلیغ برخواند که بسیار موعظه در ان بود از جمله مناسک حج تمام بیان
فرمود و همه معاملهای اسلام بیان کرد و همه را بمکارم الاخلاق فرمود
و هر مصالحی که تعلق بامامت داشت در جان و مال و دین همه ان مبلغ

فرمود و باز نمود ایشان را گفت ای ایها الناس آن که حاضرید سخن من با آن که
غایب اند برسانید که حج وداع است و دیگر مرا در موسم باز نخواهید دیدن
اثر آن فرمود ایها الناس اسمعوا الخ و آن خطبه تمام کرد و آن در سیرت
مذکورست در آخر روی با سمان کرد و گفت اللهم هل بلغت گفت بار خدایا
من رسالت تو چنانک فرمودی به بندگان تو رسانیدم و از عهده آن
بیرون آمدم این بندگان خدای چنین هست یا نه همه اهل موسم بیکبار
آواز بر آوردند گفتند بلی یا رسول الله رسالت حق تمامی بار رسانیدی فرمود
اللهم فاشهد بار خدایا گواه باش بر ایشان که معترفند که من رسالت
رسانیدم بعد از آن بمدینه باز گردید بقیت ماه ذی حجه و محرم و صفر بگذشت
لشکری نامزد کردند و اسامه بن زید را امیر کرد و در مرض موت
افتاد و چند روز در آن مرض بود صحابه میخواستند خلیفه معین فرمایند
تا آن روز که نمیتوانست رفتن بنماز فرمود ابا بکر فضل الناس بر
ابابکر بالسلامت فرمود و از این عالم بعالم باقی رفت صلی الله علیه
و بارک و سلم تسلیما تمام شد باب حج بعون الله تعالی در تاریخ روز
الخمیس سیوم شهر ربیع الثانی سنه ست الف امید که موفق

المنکرات وحب المساکین وان تغفر لی وترحمنی وتتوب علی واذا اردت فتنة فی قوم
فتوفنی غیر مفتون و بسیار دیده که آن حضرت این دعا فرمودی اللهم انی اسئلک الثبات
فی الامر والعزیمة علی الرشد واسئلک شکر نعمتک وحسن عبادتک واسئلک
قلبا سلیما ولسانا صادقا ورزقا واسعا وخلقا مستقیما واسئلک خیر ما تعلم واعوذ بک من
شر ما تعلم واستغفرک لما تعلم انک انت علام الغیوب انس میگوید مردی بنوبت از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله وسلم سوال میکرد که فاضل ترین دعاها کدام است فرمود اللهم انی
اسئلک العفو والعافیة فی الدین والدنیا والاخرة و بسیار فرمودی یا مصرف
القلوب یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک وطاعتک عایشه روایت میکند
که شبی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم در پهلوی من خفته بود چون از خواب در آمدم و نیافتم
احتیاط کردم دست من بپای مبارک وی آمد در سجود بود و این دعا میکرد اللهم انی
اعوذ برضاک من سخطک وبمعافاتک من عقوبتک واعوذ بک منک
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک و ام سلمه در شب قدر پرسید که
چه دعا کنم فرمود بگو اللهم انک عفو تحب العفو فاعف عنی و بسیار خود این دعا فرمودی
اللهم انی اسئلک الصحة والعفة والامانة وحسن الخلق دیگر این نیز فرمودی اللهم
انی ادعوک محتاجا واتضرع الیک خائفا وابکی الیک مکروبا وارجوک ناصرا والمتوکل

عليك محتسبا اللهم ناهد لي قلبي وامن خوفي واعذني من مضلات الفتن
دیگر فرمودی اللهم طهر لسانی من الکذب وقلبی من النفاق وعملی من الریاء
وبصری من الخیانة فانك تعلم خائنة الاعین وما تخفی الصدور فرمود اللهم
افرغنی لما خلقتنی ولا تشغلنی بما تکلفت به ولا تحرمنی وانا اسئلك ولا تعذبنی وانا
استغفرك دعاء عمر اللهم غنی علی الدنیا بالقناعة وعلی الدین بالعصمة اللهم امتنی
نفسی بخوفك وخشیتك واحیی قلبی بحبك وذکرك اللهم انی اعوذ بك من
الفقر الا الیك ومن الذل الا لك ومن الخوف الا منك روایت از مکحول
دمشقی که هرا بداود و شبا گاه این گوید السلام علی الملکین الکریمین الکاتبین الحافظین
اکتبنا بسم الله الرحمن الرحیم قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن له
کفوا احد اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله واشهد ان الجنة حق
والنار حق وان الساعة اتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور که بنزد م
تا این دو ملک این سخن گوید دعاء محبت اللهم انی اسئلك حبك وحب من یحبك
وحب عمل یقربنی الی حبك اللهم اهدنی من عندك وافض علی من فضلك وانشر
علی من رحمتك وانزل علی من برکاتك اللهم انی اسئلك تمام نعمتك ودوام عافیتك
علی محبتك اللهم ارزقنی طیبا واستعملنی صالحا وتوفنی مسلما اللهم استر نی

العورات

العورات واصرف عنی المکروهات فرج عنی الکربات ودعاء بعد از نماز پیشین اللهم
انی اسئلك زیادة فی الدین وبرکة فی الرزق وتوبة قبل الموت ومغفرة بعد الموت
اللهم انی اسئلك تعجیل عافیتك واصبر علی بلیاتك وخروجا من الدنیا الی رحمتك
اللهم انی اسئلك الجنة الفردوس الاعلی واعوذ بك من النار دعاء بعد از نماز دیگر
اللهم ارزقنا الاخلاص والخلاص والیقین والایقان وارنا الحق حقا وارزقنا
اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه اللهم اعنی علی ذکرك وشکرك وحسن
عبادتك وازنهر غنا از نفر این دعا مجربست اللهم یا غنی یا حمید یا مبدی یا معید
یا غفور یا ودود اغننی بحلالك عن حرامك وبفضلك عمن سواك بعد از نماز
شام سنت باشد هفت بار گفتن اللهم اجرنا من النار السالمین بعزتك وادخلنا الجنة
الفردوس امنین بفضلك وارزقنا النظر الی لقاء وجهك الکریم در حدیث
است که هر کس که سه بار گوید یا ارحم الراحمین هر دعا که کند اجابت شود ان شاء الله
دیگر بگوید اللهم اجعلنی من السعداء المقبولین ولا تجعلنی من الاشقیاء المردودین
واغفر لی یا غافر المذنبین اللهم اغفر لنا ولآبائنا ولامهاتنا ولاخواننا ولاخواتنا
ولمشایخنا ولجمیع المسلمین در سحرگاهان بسیار گوید یا نور کل شی وهدیه انت الذی
فلق الظلمات بنوره وبعد از نماز فریضه صبح این دعا اثری عظیم دارد اللهم صل

٣١

صباحنا صباح الصالحين والسنتنا السنة الذاكرين وقلوبنا قلوب الخاشعين
اللهم تقبل منا صلاتنا وصيامنا وقيامنا وركوعنا وسجودنا وتشهدنا وتضرعنا
اللهم بك اصبحنا وبك امسينا وبك نحيا وبك نموت واليك المصير سه نوبت
سنت باشد اللهم اجعل اول يومنا هذا صلاحا واوسطه فلاحا وآخره نجاحا
اللهم افتح لي ابواب الرحمة والرزق والبركة والصحة والسلامة والعافية
في الدين والدنيا والآخرة ودر آخر هر دعايى ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي
الآخرة حسنة وقنا عذاب النار نيكوست ودر دعا كردن از دو صفت بيرون
نيست اگر تنها بود بلفظ مفرد گويد واگر با جماعت بلفظ جمع گويد اما اين دعايى
كه ميان سنت وفريضه صبح آمده واز شيخ شهاب الدين سهروردى
نقل است اينست اللهم اني اسئلك رحمة من عندك تهدي بها قلبي
وتلم بها شعثي وتجمع بها شملي وترد بها الفتن وتصلح بها ديني وتحفظ
بها غايبي وترفع بها شاهدي وتزكي بها عملي وتبيض بها وجهي وتلقني بها
رشدي وتعصمني بها من كل سوء اللهم اعطني ايمانا صادقا و
يقينا ليس بعده كفر ورحمة انال بها شرف كرامتك في الدنيا
والآخرة اللهم اني اسئلك الفوز عند القضاء وعيش السعداء ومنازل

الشهدا

الشهدا
والنصر على الاعداء ومرافقة الانبياء اللهم انزل بك حاجتي
وان قصر الامور وبابشا في الصدور كما تجير بين الامور ان تجيرني
من عذاب السعير ومن دعوة الثبور ومن فتنة القبور اللهم
ما قصر عنه رأيي وضعف فيه عملي ولم تبلغه نيتي وامنيتي من
خير وعدته احدا من عبادك او خير انت معطيه احدا من خلقك
وانا ارغب اليك فيه واسئله يا رب العالمين اللهم اجعلنا هادين
مهتدين غير ضالين ولا مضلين حربا لاعدائك سلما لاوليائك
نحب بحبك الناس ونعادي بعداوتك من خالفك من
خلقك اللهم هذا الدعاء ومنك الاجابة وهذا الجهد وعليك
التكلان انا لله وانا اليه راجعون لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم
يا ذا الحبل الشديد والامر الرشيد اسئلك الامن يوم الوعيد والجنة
دار الخلود مع المقربين الشهود والركع السجود والموفين بالعهود انك رحيم ودود
انك تفعل ما تريد سبحان من تفرد بالعز وقال به سبحان من لبس المجد
وتكرم به سبحان الذي لا ينبغي التسبيح الا له سبحان ذي الفضل والنعم
سبحان ذي الجود والكرم سبحان الذي احصى كل شيء علمه اللهم ال

رای
البحور

لی نورًا فی قلبی ونورًا فی سمعی ونورًا فی بصری ونورًا فی شعری ونورًا و
فی بشری ونورًا فی لحمی ونورًا فی دمی ونورًا فی عظامی ونورًا من بین یدی و
نورًا فی [illegible] من خلفی ونورًا عن یمینی ونورًا عن شمالی ونورًا من فوقی ونورًا
من تحتی اللهم زدنی نورا واعطنی نورا واجعلنی نورا برحمتک یا ارحم الراحمین
امام غزالی رحمة الله علیه این دعای بزرگوار را آورده و اثرهای عظیم دارد
اینست اللهم انی اسئلک من النعمة تمامها ومن العصمة دوامها
ومن الرحمة شمولها ومن العافیة حصولها ومن العیش ارغده ومن العمر اسعده
ومن الاحسان اتمه ومن الانعام اعمه ومن الفضل اعذبه ومن اللطف
انعمه اللهم کن لنا ولا تکن علینا اللهم اختم بالسعادة آجالنا و
حقق بالزیادة آمالنا واقرن بالعافیة غدونا وآصالنا واجعل الی
رحمتک ومصیرنا ومآلنا اصبب سجال عفوک علی ذنوبنا ومن علینا
باصلاح عیوبنا اجعل التقوی زادنا وفی دینک اجتهادنا وعلیک
توکلنا واعتمادنا ثبتنا علی نهج الاستقامة واعذنا من موجبات الندامة
یوم القیامة اللهم خفف عنا ثقل الاوزار وارزقنا عیشة الابرار واکفنا
واصرف عنا شر الاشرار واعتق رقابنا ورقاب آبائنا وامهاتنا واولادنا

واقربائنا

واقربائنا اجمعین من النار یا عزیز یا غفار یا کریم یا ستار یا حلیم یا جبار
بحق نبی المختار وآله الابرار وصحبه الاخیار وصلی الله علی خیر خلقه محمد
وآله اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین دعای حضرت رسالت صلی الله
علیه وسلم اللهم اقسم لنا من خشیتک ما تحول به بیننا وبین
معاصیک ومن طاعتک ما تبلغنا به جنتک ومن الیقین
ما تهون به علینا مصیبات الدنیا ومتعنا باسماعنا وابصارنا
وقوتنا ما احییتنا واجعله الوارث منا وانصرنا علی من عادانا ولا
تجعل مصیبتنا فی دیننا ولا تسلط علینا من لا یرحمنا برحمتک یا ارحم
الراحمین در رساله قشیری آورده که در زمان حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم شخصی از قافله دور افتاد و خرواری قماش با وی بود ناگه دزدی
بوی رسید شمشیر برکشید گفت بنشین تا ترا گردن بزنم آن مرد گفت اگر غرض تو مال است
برگیر و مرا رها کن گفت لابد است که ترا بکشم و مال خود از آن منست این مرد
گفت چون مرا خواهی کشتن چندان مرا مجال ده که دو رکعت نماز بگزارم او را مهلت داد
چون نماز تمام کرد این دعا خواند اللهم یا مبدی یا معید یا ذا العرش
المجید یا فعال لما یرید اسئلک بنور وجهک الذی ملأ ارکان

عرشك وبقدرتك التی قدرت بها علی خلقك وبرحمتك
التی وسعت كل شی یا مغیث اغثنی یا مغیث اغثنی یا مغیث اغثنی
درکره سیوم سواری از اسمان فرو دامد حربه از نور داشت بزد و دزد را هلاک
کردان مرد گفت بخدای که بکو که توجه کسی گفت من ملکی ام از اسمان چهارم چون
توان دعا بر خواندی امر امد که بنده مرا دریابید من سبق کرفتم بر ملایکه و امدم پس
وی را بقافله رسانید چون بمدینه امد ان قصه با ان حضرت باز گفت فرمود صلی الله
علیه واله وسلم که این دعا یادگیرید که اسم اعظم حق تعالی دران است و از روح مبارک
شیخ کبیر ابن کمینه این دعا رسیده بسم الله والحمد لله واستغفر الله
ربنا لا تواخذنا بسوء اعمالنا ولا بسوء اقوالنا ولا بسوء ظنوننا ولا تسلط
علینا بذنوبنا من لا یرحمنا ولا یخشاك ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا
وهب لنا من لدنك رحمة انك انت الوهاب برحمتك یا رب دعاء امام
شافعی رحمة الله علیه لا املك لنفسی ضرا ولا نفعا ولا موتا ولا حیوة
ولا نشورا ولا استطیع ان اخذ الا ما اعطیتنی ولا ان اتقی الا
ما وقیتنی اللهم وفقنا لما تحب وترضی من القول والعمل
فی عافیة وعتبة الغلام را در خواب دیدند گفت رستگاری من درین دعا بود.

که بر دیوار نبشته ام

که بر دیوار نبشته ام یا هادی المضلین ویا راحم المذنبین ویا
مقیل عثرات العاثرین ارحم عبدك ذا الخطر العظیم والمسلمین
کلهم اجمعین واجعلنا مع الاحیاء المرزوقین الذین انعمت علیهم من
النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین امین یا رب العالمین
در اذکار اورده که هر که صبح روز جمعه سه نوبت این کلمات بگوید چشم
او اتش دوزخ نبیند اللهم رب جبریل ومیکاییل واسرافیل و
عزرائیل ومحمد صلی الله علیه واله وسلم اعوذ بك من النار دعاء نجات از
شرك اللهم انی اعوذ بك من ان اشرك دعای بری من الشرك
ان اشرك بك وانا اعلم واستغفرك لما لا اعلم ودر اخبار است که
در ده روز اول ذو الحجه این پنج ذکر بسیار گویند اول لا اله الا الله
وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت بیده الخیر وهو علی کل
شی قدیر دوم لا اله الا الله وحده لا شریك له الها واحدا احدا صمدا
لم یتخذ صاحبة ولا ولدا سیوم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك
له احدا صمدا لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد چهارم اشهد ان
لا اله الا الله وحده لا شریك له له الملك وله الحمد یحیی ویمیت وهو علی کل

شیٔ قدیر پنجم حسبی الله وکفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله منتهی

ودر روایتی ومن اعتصم نجا واکر شرح این دعاها نویسیم خود کتابی

بسر خود بود پس بدعا اختصار کردیم وبعد از نمازها این سنت باشد

اللهم انت السلام ومنک السلام تبارکت یا ذا الجلال والاکرام

اللهم لا مانع لما اعطیت ولا معطی لما منعت ولا ینفع ذا الجد

منک الجد واکر در مجلسی سخنی چند در میان اید پیش از انکه بر خیزد

بکوید سبحانک اللهم وبحمدک اشهد ان لا اله الا انت

استغفرک واتوب الیک عملت سوءا وظلمت نفسی فاغفر لی فانه

لا یغفر الذنوب الا انت کفارت کناهان ان مجلس شود الا مزید درجات

بود وهر وقت که نظر باسمان کند بکوید تبارک الذی جعل فی السماء

بروجا وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا ووقت اواز شتر اوقات این دعا

کند اللهم لا تقتلنا بغضبک ولا تهلکنا بعذابک وعافنا قبل ذلک

چون رعد غرد بکوید سبحان من یسبح الرعد بحمده والملائکة من خیفته

چون در اینه نکاه کند بکوید اللهم حسنت خلقی فحسن خلقی وهمیشه

کوید توفنی مسلما والحقنی بالصالحین وبنده باید که دایم تذکر مرک کند

وبکارسازی ان مشغول باشد که شب وروز چون دو مرکب دونده اند بطرف اخرت

وترا تعجیل می برند تا بدروازه مرک رسانند واکر غفلت غالب شود بکورستان

رود وبحال رفتکان نظری کند که بجز یاد مرک تنبیه غافلان نیست چنانچه

از ابراهیم ادهم سوال کردند که چرا با هیچکس انس نمیکیری وسخن کم میکویی فرمود چندان

اندیشه مرک مرا مشغول کردانیده که بهیچ دیکر نمی پردازم وان چند اندیشه هست اول

انکه مرا از پشت ادم بیرون اوردند بعضی بر دست راست بودند وبعضی بر دست چپ وحق

تعالی فرمود [illegible] هولاء فی الجنة ولا ابالی وهولاء فی النار ولا ابالی ومن نمیدانم

که از کدام فرقه بودم اندیشه دیکر انست که چون نطفه پدرم در رحم مادر قرار کرفت

بعد از سه ربعین ملکی امد وچهار کلمه بر پیشانی من نبشت نمیدانم که سعید نبشت یا شقی دیکر

در ان وقت که ملک بتقاضای روح اید نمیدانم که روح من با ایمان خواهد بود

یا بی ایمان [illegible] اکر در حشر قیامت که اولین واخرین انجا جمع ایند حق تعالی

فرماید وامتازوا الیوم ایها المجرمون یعنی جدا شوید درین روز مردودان

از مقبولان پس خلایق دو فرقه شوند چنانچه حق تعالی فرموده فریق فی الجنة

وفریق فی السعیر ندانم که من در میان کدام فرقه باشم این اندیشهای مرا از همه

خلق مشغول کرده پس اهل عزم وجزم دایم ازین اندیشها خالی نباشند وپیوسته فکر ابتدا وانتهای

نو دکنند و خود را از مردگان شمرید و نظر کنید کسی از وی جوان تر و بقوت و شوکت
و عظمت بیشتر بودند پیش چشم تو مردند پس دیده اعتبار بگشاید و چند روزی که سبیل عاریت
درین عالم زیید چون غریبان که حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم فرموده کن فی
الدنیا کانک غریب او عابر سبیل وعد نفسک من اصحاب القبور یعنی
دنیا چون غریبان زیید یا چون راه گذریان که در منزلی قرار نگیرند با نفس خود گویند
عن قریب از اهل گورستان خواهید بود دیگر فرموده اکثروا ذکر هاذم
اللذات یعنی الموت فرمود بسیار ذکر شکننده لذات کنید که آن مرگ است و چون
قدم بگورستان نهید با ادب باید بود که در هر قبری خدای تعالی بنده‌ای لطایف بوده
باشند پای در قبر خراب منهید که در آن جسد اولیاء مدفون باشند اگر قبری کهن
کهتر دیدیست هفت هزار سال تا بندگان حق تعالی درین خاک پنهان میکنند [illegible]
بوده که چون حضرت رسالت بگورستان رفتی فرمودی السلام علیکم یا اهل القبور من
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات انتم لنا سلف و نحن لکم تبع و انا بکم لاحقون ان شاء الله پس
فاتحه ده بار قل هو الله احد برخواند ابنیت اشند و صلوات بفرستند و دعا بر همه مؤمنین
ومؤمنات کنند و گویند اللهم [illegible] پس نظر کنند با آن
استخوانهای پوسیده و آن جسدهایی که همیشه بقوت آن مشغول بودند چگونه از هم فرو ریخت

یعنی پاکزاد و پارسا یا زنا نسبت به پلیدی کردن چنانکه در خصومت جاهلان و بیخردان
دشنام بمردمان دهند و نسبت خواهر و مادر و زن ایشان بزنا کنند که معلوم نداره یا جمعی
بی دینان که مسلمانان را حرامزاده گویند بهر یکی ازین که بگویند هشتاد تازیانه شرعی باید
زدن آیات و احادیث بسیار در وعید این طایفه آمده و ایشان را فاسق خوانده و لعنت
کرده کبیره نهم قمار باختن است پس هر کاری و بازیی و مواضعهٔ نا شرعی که مردمان
میان یکدیگر نهند تا بدان چیزی از یکدیگر ببرند که تعهد کردن او غالب باشد
آنرا قمار خوانند و حرام بود و از گناه کبیره است و هر مال که از آن بدست آرد حرام بود
و اگر حلال داند کافر باشد و در قرآن خمر و قمار با هم یاد کرده پس هرچه ازین قبیل باشد
خواه نرد و خواه شطرنج و تیر و باقلا و چون هرچه گرو از هر دو طرف آن قمار باشد
کبیره دهم ربا دادن و ستدن است و ربا آن باشد که مالی بکسی دهند و زیادتی
بکسی از آن بستانند و در حدیث است که همه قرضی که جر منفعتی بود ربا باشد اگر هزار
دینار بکسی دهند و یک فلوس زیادتی طمع کنند ربا بود و در آن وعیدها که در قرآن آمده
داخل بود و احادیث بسیار در عقوبات ربا خواران آمده یکی آنکه همیشه با خدای و رسول
در جنگست فرموده ربا سی و اند باب است کمترین آنکه با مادر خود زنا کرده باشد و جای
وی در دوزخ است که ومن عاد فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون

نعوذ بالله کبیره یازدهم مال یتیمان بظلم و باطل خوردن است اگرچه مال همه کس بظلم
خوردن حرامست و گناه کبیره است اما حق تعالی خاص در مال یتیم در چند جای در
قرآن وعید و نهی آن فرموده ولا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن
یعنی نزدیک مال یتیم مروید الا بوجه احسن یعنی طریقی نیکوتر و سود رساننده تر باشد
بمال یتیم و حکم آن نیز در قرآن و حدیث بسیارست چنانکه فرموده خورندگان
مال یتیم بظلم در شکم ایشان آتش است در میان آتش دوزخ کبیره دوازدهم از مصاف
با کافران گریختن است و بسی آیات در قرآن از فرار از زحف آمده از زمان حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم تا انقراض عالم این حکم جاری و ثابت و این وقتی
بود که دو کافر و یک مسلمان بود که اگر بیش باشند عاصی نشود کبیره سیزدهم سحر
و جادویی کردن است و فرمودن و معنی سحر قصد کردن است بگردانیدن نفسها
و دلها در عین چیزها و دوستی و دشمنی بواسطه نوشتن تعویذها و طلسمها و خواندن
افسونها و ساختن نیرنجات و تعویذات بر آتش نهادن و فشاندن چیزها و امثال
این شعبدها که نه بر مقتضی شرع بود و در آن غرضهای نفسانی بود یا از برای
صیت و آوازه تا جاهی یا مالی یابد بهیچگونه کردن و فرمودن آن حرامست
هر مالی که از آن بدست آورند حرام باشد و در شریعت ثابتست که اگر کسی گوید فلان کس

بسحر بکشتم

بسحر بکشتم او را باز کشند و اگر گوید من بجادویی زیانی رسانیدم غرامت آن
لازم آید و اعتقاد بر آن از کبیره باشد کبیره چهاردهم قطع رحم است یعنی از خویشان
و متعلقان صلهٔ رحم بریدن و استکبار بر ایشان کردن هم از کبیره بود و احادیث
بسیار درین آمده و در ثواب پیوستن بخویشان بخصوص خویشان درویش و در عذاب
آنکس که از خویشان ببرد پس هر خویشی که بصلاح بود شاید که در وی پیوندد و اگر بکبیره
ازین مشغول بود از وی بریدن اولی است کبیره پانزدهم سوگند بدروغ خوردن
است و آنرا در شریعت یمین غموس خوانند که خورنده آن در آتش دوزخ
فرو برند و اگر کسی سوگند بدروغ خورد تا مال کسی ببرد کبیره بود و حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده که هر کس که سوگند بدروغ خورد تا مال
مسلمانی ببرد بغضب چون بحضرت عزت جل جلاله رسد با وی خشمناک بود
و وعید بسیار در شان آن کس آمده کبیره شانزدهم است که با گناه بسیار از رحمت
خدای تعالی نومید شود و از برای گناه دل بر دوزخ بنهد و قطعا توبه و انابت
و استغفار و کفارت و طلب مغفرت و رحمت خدای تعالی نکند چنانچه گوید چون
نخواهد آمرزید تا توانم گناه کنم یا گویند ما جای خود در دوزخ راست کرده ایم یا بطنز
گویند که ما بهشت نمیخواهیم که جای زاهدانست و جای سالوسانست مرا دوزخ

خوشترست که جای بزرگان ومحتشمان است انها همه کفرست وازین سخنها
رجوع باید کرد وتجدید کلمه شهادتین کردن ومسلمان شدن توبه کردن ولیم
قل یا عبادی الذین اسرفوا دلیل خود ساختن واز رحمت خدای تعالی
نومید ناشدن کبیره هفدهم ایمن شدنست از مکر خدای تعالی واین ایمن بر دو
قسم بود یکی انکه گناه کند وبران مصر بود وقطعا طلب توبه واصلاح وکفارت
نکند وبکرم ورحمت موعود مغرور گردد ودران بی باکی گوید خدای کریم ورحیمست
ونداند که صفت قهاری دارد وان دران نظر افتاده وقسم دوم انکه چنان
بطاعات وعبادات وخیرات خود مغرور شود وچنان اعتماد بران کند که
پندارد که هرگز روا نباشد که خدای تعالی او را در دوزخ کند واز عادت قطعا نترسد واز
وعیدهای قرانی غافل بود که فرموده مرد باشد که عمل اهل بهشت کند تا حدی
که میان او وبهشت نماند الا یک گز که سابقه ازلی بوی رسد وعملی از عملهای اهل
دوزخ کند وبدان عمل بدوزخ رود وباید که درین معنی در قضیه بلعام وبرصیصا فکر
کند که در اخر متابعت شیطان کردند وبدوزخ رفتند اما این چنین قضیه تا دیر د
دهد اما گناه کاران پی حد بسیار امرزند که سبقت رحمتی علی غضبی
کبیره هجدهم اصرار بر صغایر نمودنست یعنی گناهان کوچک بسیار کنند وان یاد

کردشود جاها

این طریقه متکبرانست واز خوی بد سست بس سعی کنند که خلق خود نیکو گردانند
بیان خلق ابراهیم بدانکه حق تعالی او را بوفاداری ستوده است یعنی هر امری
که کردیم از عهده ان بدر امد وآن ده چیز بود اول ختنه کردن ۲ ناف بریدن ۳
موی لب بر داشتن ۴ ناخن چیدن ۵ موی عانه ستردن ۶ فرق راست کردن
۷ موی بغل پاک کردن ۸ مسواک کردن ۹ ریش شانه کردن ۱۰ سرمه در چشم کردن
این ده از فطرت دین است دیگر انکه مهمان را عزیز داشتی چنانکه اگر مهمان نیامدی
چیزی نخوردی گویند روزی مهمانی برسید وسلام نکرد دانست که بیگانه است
اکرام او نکرد دانست کافر خواست وبرفت جبرئیل امد گفت حق تعالی می فرماید
بنده را چند سال روزی دادیم بکفر وزشتی حوالت کردیم او را محروم کردی ابراهیم
چون این خطاب بشنید چند میل از پی او برفت واو را تعظیم نمود وباز گردانید
ان گبر میگوید من بخانه تو امدم والتفات بمن نکردی ان زمان از پی من راه از
پی من امدی واین تواضع میکنی ابراهیم گفت من ترا بیگانه یافتم از ان ملتفت
نشدم حق تعالی با من عتاب کرد ومن تاب خطاب حق ندارم این بگفت وگبر گریست
این گبر بر خود بلرزید با خود گفت از برای بیگانه با پیغامبری خطاب میکنند شریعت
او بد نیست ابراهیم مسلمان شد گویند در شام قحطی واقع شد وابراهیم چیزی نا

یافت که پیش مهمان برد و در مصر دوستی داشت غلامی را با چند شتر پیش آن دوست
مصری فرستاد تا غله چند بیاورد غلام چون پیش او رفت آن مرد زبان عذر بگشاد
گفت اینجا بغایت تنگی است و قوت بدست نمی اید غلام باز گردید چون نزدیکی شهر
رسید غلام فکر کرد که خلایق چشم در راه دارند که من طعام بیاورم این زمان شتران
تهی نتوان بردن و ایستاد و آن تاوارها پر رمل کرد و بار شتران کرد و در شهر آورد
مردمان همه خرم شدند چون در خانه نهاد و پیش ابراهیم رفت و احوال باز گفت
ساره نمیدانست آن حال دید که مهمانان رسیدند برخواست و سر آن تاورها
بگشود بعضی آرد بود و بعضی گندم و جای عدس و باقلا و انواع قوتها پس نان
بپخت و طعام راست کرد و پیش مهمانان فرستاد ابراهیم امد دید که مهمانان چیزی
میخورند پرسید که این طعام از کجا ساختی گفت از آن نعمتها که خلیل مصری فرستاد
از مهر تو ابراهیم بنور معجزه دانست که این در از کجا کشوده شد پس بر ادو قی ردی
نمود گفت این از نزد خلیل حقیقی آورده اند این از معجزات او بود در حال جبرئیل
و تشریف خلت آورد و نامش خلیل الله شد و دایم مهمانداری کردی و با خلایق
بخوی خوش بسر بردی و روی گشاده بودی گویند روزی جبرئیل با چند
ملک بصورتهای جمیل پیش ابراهیم خلیل امدند و سلام کردند او تصور کرد که

جمعی مهمانند

جمعی مهمانانند زود گوساله فربه بریان کرد و پیش ایشان آورد ایشان نظر بیکدیگر
میکردند و چیزی نمیخوردند ابراهیم بترسید که در ان وقت هر کس که نان کسی نخوردی
دانستی که دشمن اوست جبرئیل گفت مترس که ما فرستادگان خدائیم و ما را بعذاب
قوم لوط فرستاده اند تا شهرهای ایشان زیر و زبر گردانیم پس ساره در گوشه ایستاده
بود و گوش سخن ایشان کرده بود دیگر گفتند امده ایم تا ترا بشارت دهیم به پسری که
نام وی اسحق است و او را پسری شود یعقوب و تو هر دو را ببینی پس ساره از غایت
تعجب بخندید گفت یَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ
هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ یعنی من بزایم و حال انکه من زنی پیرم و شوهرم بغایت پیر
از ما فرزند در وجود اید گویند ابراهیم را صد و بیست چهار سال بود و ساره هشتاد
سال پس از آن عجب میداری از امر الله تعالی و رحمت او و برکات او که در نسل شما
پیدا کند تا چندین هزار پیغامبر از نسل شما پیدا شوند باید که شما شکر خدای بجای آورید
ازین بشارت ابراهیم عظیم خرم شد و ساره از غایت فرح دم حیض او ظاهر
شد و بعد از طهر آبستن شد ابراهیم را غم لوط بود که برادرزاده او بود جبرئیل گفت
غم او مخور که ما اول او و متابعان او برهانیم الا زن او که کافر است پس هم در آن
صورت پیش لوط امدند زن لوط چون ایشان بدید بدر رفت و خبر قوم کرد

که جمعی امردان خوش صورت مهمان لوط اند ایشان بدر خانهٔ لوط امدند گفتند این
مهمانان بدست ما ده لوط فریاد میکرد و ایشان مبالغه میکردند پس نقبی در
خانه لوط کردند جبرئیل پری بر چشم ایشان زد همه کور شدند پس با لوط گفتند مترس
که ما را از برای عذاب ایشان فرستاده اند شما با جمعی مومنان ازین زمین بدر
روید پس لوط با جمعی متابعان بدر رفتند چون نزدیک بصبح رسید جبرئیل
یک پر فرو برد و پنج شهر از بن و بیخ برکند و تا غان اسمان ببرد چنانکه ملایکهٔ
اسمان اول اواز خروسان و سگان ان شهرها شنیدند بعد ازان سرنگون
کرد و سنگ بر ایشان بیارید تا همه هلاک شدند پس روی زمین از کفر و گناه ایشان
پاک شد گویند ایشان را چند عمل بود اول کفر و دیگر لواطه بی حجاب میکردند و باد میدادند
و غمازی میکردند و کبوتربازی و چون نخستان انگشتک می زدند و انفعال مردمان میدادند
پس مسلمانان نباید که مثل این گناهان کنند مبادا قهر خدای تعالی با ایشان رسد باید که زود
توبت کنند و باز گردند که حق تعالی بر توبه کاران رحمت میکند و این همه نشان خوی بد است
و بدانکه حق عز و شانه ابراهیم خلیلا را بدل سلیم مدح فرموده یعنی هرگز از یاد حق غافل نبودی
بلکه اگر نام حق شنیدی دلش از کار برفتی از ذوق نام دوست گویند او را گله گاو و گوسفند
بسیار بود شبی پیش ان گلهها بود جبرئیل بسبیل ازمایش از روی هوا گفت الله ابراهیم

ذوق نام الله

ذوق نام الله از هوش برفت چون با خود امد گفت ای بنده خدای یکبار دیگر بگوی
که نیمه گله ازان تو باشد دیگر گفت الله یکنوبت دیگر بگوی که همه این گله ازان تو
باشد سیوم بار که بگفت برابر ابراهیم ظاهر شد گفت نیکو صادقی در محبت دوست
ای ابراهیم اکنون گله همچنان ازان تو باشد که ما را بدان حاجت نیست ابراهیم
گفت ما هرچه از برای محبت دوست رها کردیم دیگر دران تصرف نکنیم و ازا
سبیل راه حق کردیم پس ان گلهها در عالم متفرق شدند و در کوهها و بیابانها
منتشر شدند و از خلایق وحشی شدند پس ایشان را بجز تیر و کمند نتوان گرفت
پس این شکارها که در عالم پراکنده است خان ابراهیم خلیل است و لقمهٔ
حلال ازان می توان خورد و در شهر قدس و خلیل تا دامان قیامت
خان احسان ابراهیم کشیده است بلکه در اقطار عالم هرجا سفره باشد چون که
دارند روح خلیل الله از خود شاد کردانند و محبت او حق در همه دلها نهاده
چنانچه همه ملتها خود را نسبت بوی کنند چنانچه یهود و نصاری و مشرکان
همه دعوی میکنند که او از ماست حق سبحانه و تعالی ردّ سخنان ایشان در قران
فرمود که ابراهیم نیست از جهودان و نیست از ترسایان بلکه او میل کرد بدینها
باطل و او از مسلمانانست و نه نیز از زمرهٔ مشرکان است و در جایی دیگر فرموده

که اولی بر متابعت ابراهیم محمدست وامت وبس اهل اسلام باید که درهمه احوال و اعمال
اقتدا بر ملت حنفی بکنند وخلق خوی نیکو پیشه گیرند گویند در شب معراج چون در اسمان
هفتم با براهیم رسید فرمود ای محمد امتان خود ازمن سلام رسان که این بهشت
زمینی بغایت خوش است تا توانید انجا زراعت کنید پرسید که زراعتان بچه کنند
فرمود که سُبحانَ الله وَالحمدُ لله ولا اِلٰهَ الا الله والله اکبر بهر
یکی ازین که امت تو بگویند کوشکی بنا کنند یا درختی بنشانند و تو قدر خود میدانی که
خلیل الرحمن در اسمان هفتم بدست حبیب حضرت سبحان سلام تو می فرستد و ترا
ارشاد بطریق بهشت میفرماید لاجرم صاحب شریعت درهمه نماز ها سنت کرد تا بنده
تا سلام وصلوات برابراهیم وال فرستد باید که چون این حدیث معراج بشنوی
علیک سلام الله ورحمة الله برکاته بگوی این همه فضیلت سلام بیان کردن
اما در چند جای مکروه است کردن ناکردنش اولی بود ازکردن اول
چون قران خوانند دیگر چون بانگ نماز گویند وجماعت اجابت کنند دیگر در
میانه خطبه جمعه دیگر چون جماعت تکبیر نماز بسته باشد دیگر در حمام وقضا حاجت پس درین
حالتها علما گفته اند که جواب فریضه نباشد چرا که مستحق جواب نیست اما اگر برادری را عطسه
اید یرحمک الله بگوید وقتی که الحمد لله ازوی بشنود درجواب گوید یهدیکم الله ویصلح بالکم

وحضرت رسا

وحضرت رسالت را چون عطسه امدی الحمد لله بلند بگفتی و دست مبارک بر روی باز
نهادی واگر در قضا حاجت عطسه اید بدل الحمد لله بگوید وکعب الاحبار روایت
میکند که موسی گفت یا رب تو نزدیکی تا سخن براز گویم یا دوری تا با واز گویم
فرمود ای موسی هر که مرا یاد کند من همنشین ویم که انا جلیس من ذکرنی
گفت یا رب ما را حالتها می باشد مثل جنابت وقضا حاجت در ان
حالتها یادکنیم یا نه فرمود در هر حال که باشد مرا یاد کنید پاک مدار پس در
همه حال یاد خدای می باید کرد و دعا بر یکدیگر می باید کرد که دعای مومنان
در حق یکدیگر مستجابست وعطسه از لمه ملکی است پس دران دم ملک
حاضرست از نست که دران دم اگر کسی سخن میگوید ویکی را عطسه اید گویند
بدا شاهد وعمر علیه الرحمه فرمود که اگر کسی نزد من سخن گوید ویکی را عطسه اید پیش من از
دو عدل بهترست چرا که چون عطسه امد ملک حاضرست وشیطان انجا نباشد
پس ان سخن راست بود واین تیر از درجه خلق نیکوست که چون برادری بگور
شود بعیادت او رود ومیان اشنا وبیگانه ودوست ودشمن فرق
ننهد باید که خاص خدا را بود که در حدیث درست امده که هر که عیادت
بیماری کند درمیان بهشت نشست وچون باز گردد هفتاد هزار فرشته

از برای او آمرزش خواهند تا قیامت وسنت است که دست بیمار بگیرند یا
دست بر پیشانی او نهند و اظهار شفقت نمایند و دعای شفا خوانند و در حدیث
است که چون بنده بیمار شود دو فرشته بروی موکل کنند تا ببینند که شکر میکند
یا شکایت اگر او را بپرسند گوید الحمد لله حق تعالی فرماید ای بنده اگر ترا بمیرانم
تو رحمت کنم و اگر شفا دهم این بیماری کفارهٔ گناهان تو کنم و گوشتی و خونی
ترا بهتر از آن بدهم و باید که بیمار شکایت نکند بگاه بر سر بیمار شوان رفت
و شبهنگام تیز نرود که درین دو وقت بیمار را حالات می باشد و باید که بسیار
ننشیند و سخن بسیار نگوید و چون فاتحه بر خواند هفت بار این بگوید اسئل
الله العظیم رب العرش العظیم ان یشفیک که در حدیث آمده است
که اگر ازین عالم باشد شفا یابد و اگر از آن جهان باشد جان کندن بروی آسان باشد
و اگر وفات کند بجنازهٔ او حاضر شوند و نماز بروی بگزارند تا موجب سعادات
دو جهانی گردد این همه از درجات مسلمانی خوی نیکوست و محمود است

فصل هشتم این فصل در بیان آنست که ترسایی خلق نیکو و در غیبت حضرت
رسالت ادب رعایت کرد حق تعالی او را بدولت اسلام برسانید و این قصه بغایت
دلکش است. و اول هجرتست و ابتدا نصرت دین است و درین باب بغایت

مناسب

مناسب آمده بدانکه در آثار چنین آمده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مدتی
در مکه رنجها کشید از دست مشرکان جمعی از صحابه اجازت تا هجرت کنند ایشان را
اجازت فرمود تا بحبشه روند و ایشان چهل تن بودند مرد و زن مثل عثمان
عفان و جعفر ابو طالب و رقیه زن عثمان سفر کردند چون از دریا بسلامت
بساحل نجات رسیدند در نزدیکی حبشه بیشه بود آنجا فرود آمدند و بعبادت حق
مشغول شدند نجاشی که پادشاه حبش بود و خلایق آنجا همه ترسا بودند خبر پیش
نجاشی بردند که جماعتی از دریا بیرون آمده اند از اعراب نه بت پرستند و نه
یهود و نه ترسا از دین ما اند و در فلان بیشه فرود آمده اند و عبادتی می کنند
بطریقی دیگر نجاشی گفت نه اهل جنگ اند گفتند نه گفت جمعی غریبان اند
بحال خود شان بگذارید پس در آن مملکه سیاهی راه زن بود بغایت
بی رحم و جمعی با وی می بودند یکی خبر پیش وی برد که جمعی در فلان بیشه فرود
آمده اند اما در میان ایشان مالی و قماشی نیست اما چند زن صاحب
جمال با ایشان است آن سیاه با ملازمان قصد آنجا کردند و در کمین می بودند
چون پاره از شب بگذشت رقیه دختر پیغامبر با ام سلمه و زنی دیگر از خیمه بیرون
آمدند جهت قضا حاجت ناگاه آن سیاه با قوم تیغهای کشیده قصد رقیه کردند

وایشان از قوم بازده دور بودند رقیه مضطر شد خدا ابر انگیخت اتشی بجست وان
سیاه بسوخت و باقی بگریختند ایشان بسلامت باز خیمه امدند روز دیگر این خبر
به حبشه افتاد خلایق خرمیها کردند وعظیم معتقد صحابه شدند این خبر بنجاشی رسید
نعمتی چند تمام پیش ایشان فرستاد و قدم ایشان برخود مبارک داشت
که شری چنان ازان مملکه نیست شد اما چون ایشان از مکه بیرون شدند کفار
قریش تفحص کردند که از کدام طرف بدر رفته اند خبر اورده اند که به حبشه
رفته اند پس بزرگان قریش جمع شدند و نامه بنجاشی نوشتند که جماعتی دزدان
گناه کاران که از دین ابا و اجداد خود برگشته اند از ملک ما گریخته اند و پیش تو
امده اند زینهار چون این نامه برسد ایشانرا بگیر و بدست دارندگان دهی
و باز فرستی پس دو مرد عاقل سخن دان فصیح معین کردند و هدیه بسیار از برای
نجاشی و نواب او تا تعصب کنند فرستادند چون به حبشه رسیدند خبر پیش
نجاشی بردند که دو کس از بزرگان مکه برسالت پیش شما امده اند بفرمود
تا جایی نیکو ایشانرا فرود اوردند ایشان اول رشوه چند به نواب او دادند
نواب چون رشوه ستده بودند پیش نجاشی سعی تربیت ایشان کردند روز
دیگر دو کرسی در بارگاه از برای ایشان بنهادند و ارکان دولت حاضر شدند عمر

بن عاص

بن عاص و عبدالله ربیعه هر دو درامدند و تهنیتی که قاعده ایشان بجای اوردند
و بر کرسیها نشستند اول هدیها بعرض رسانیدند بعد ازان نامه بدست حجاب دادند
چون نامه برخواند روی با ایشان کرد و گفت بگوید که ایشان چه گناه دارند و این
خصلتها که در شان ایشان نبشته اند مارا معلوم نیست بلکه اهل این مملکه ذکر ایشان
بخیر میکنند ما ایشان را طلب کنیم و سخن ایشان نیز بشنویم بفرمود که ایشانرا حاضر
کنند نواب برخاستند گفتند ملک را از دیدن ایشان و نابودن و بودن ایشان
چه زیان بدست ایشان دهید تا برند نجاشی چون دید که نواب تعصب ایشان
میکنند بخشم رفت گفت لا والله جماعتی که از همه عالم پناه بملک من اورند چگونه ایشانرا
بدست دشمن دهند من سخن ایشان بشنوم و از زبان حکم براستی کنم جمعی بطلب ایشان
فرستاد و پیری در ان ملک بود که علم انجیل به از وی کسی نمیدانست وی را حاضر کرد و پیش
خود نشاند چون پیغام صحابه رسید جعفر ابی طالب و سه تن دیگر از صحابه رفتند چون
از در بارگاه درامدند اول که نظر بروی ایشان کرد نوری بر دل نجاشی تابید گفتند که
السلام علی من اتبع الهدی پس علما یهود و نصاری که در حبشه بودند همه دران
بارگاه حاضر شده بودند و نسخها توریت و انجیل در دست گرفته بودند پس نجاشی
سوال کرد که چه دین و ملت است که شما دارید جعفر بسخن امد گفت بدانکه ما جمعی گمراهان

نجاشی ح.

بودیم و معبود خود نه می شناختیم و بتان می پرستیدیم و مردار میخوردیم و ارتکاب
بفواحش میکردیم حق تعالی بر ما رحمی کرد و از میان ما کسی برانگیخت که او حسب و نسب
و امانت از همه قبایل قریش بهتر و نیکوتر بود برسالت بر ما فرستاد و ما را بتوحید و عبادت
خداوند فرمود و از پرستیدن بتان منع کرد و ما را امر باخلاق نیکو کرد و از جملهٔ
فواحش منع فرمود و قران کلام الله معجز اوست و جبرئیل بر او اورد چون نام
جبرئیل شنیدند همه علما انجیل بسجده افتاده اند گفتند قدوس قدوس از میان
این گمراهان و مشرکان ما تصدیق او کردیم و متابعت او میکنیم پس قوم ظلم و تعدی
بر ما میکردند پس پیغمبر ما را دستوری داد تا هجرت بملک تو کردیم قوم چون دانستند
که ما را اینجا خوش است و ترا با ما عنایت است حسد بردند و این دشمنان خدا و رسول
پیش شما فرستادند نجاشی و همه علما چون سخن جعفر شنیدند همه را یقین شد که
این آن پیغامبر است که حق تعالی در توریت و انجیل وعده فرموده است نجاشی
گفت از آن کلام که بروی فرو امده چیزی یاد داری گفت بلی گفت
بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا اذ نادی
تا بقصهٔ عیسی رسید بعضی از آن برخواند نجاشی با همه علما بگریه در امدند و چندان بگریستند
که کنارشان تر شد نجاشی گفت والله که این قران وانچه موسی و عیسی اورده اند همه از

یک مشکات

از یک مشکات بیرون آمده پس بر ترسا سر در گوش نجاشی نهاد گفت مرا اگر اشک
نمانده گواه باش که ایمان بر محمد اوردم نجاشی گفت تو نیز گواه باش که من نیز
ایمان به محمد اوردم اما از مخالفت قوم اظهار نمیکنم پس سوال کرد از جعفر که جبرئیل
در مکه که بهمه برسانند فرود می امد جعفر گفت بلی این بت پرستان بر مثال مردگانند
او بر کسی فرود می اید که همه مرده دلان عالم بدم او زنده می شوند و حیات ابدی و بهشت
جاوید می یابند جعفر چون دید که سخن در میگیرد اظهار بلاغت چندان بکرد که بیشتر
اهل آن مجلس بدل مسلمان شدند عمر عاص گفت از روز مسلمانی در دل من قرار گرفت
پس عمر عاص میخواست سخنی دیگر بگوید گفت ایشان میگویند عیسی بنده خداست
گفت چه میگویید درین سخن جعفر گفت عیسی عبد الله و رسوله و کلمته القیها
الی مریم و روح منه نجاشی تعجب کرد و چوب پاره برگرفت گفت ای سبحان الله
انچه گفت راست گفت از صفت عیسی انچه در توریت و انجیل است یک حرف خطا نگفت
جمعی ترسایان چون دیدند که نجاشی درین سخن تصدیق قول ایشان کرد بر خود بخندیدند و گردنها
خود کج کردند که اعتقاد ایشان بخلاف این بود نجاشی گفت اگر خواهید روی بگردانید
که سخن این است که محمد میگوید پس با جعفر گفت بروید و حضور خود نگاه دارید که دین شما
حق است و مشرکان بر باطل اند بفرمود تا هدایا بر ایشان رد کنند که ما نمیخواهیم که اگر به

پرتی زمین زر پیش من اورید اشان از ایشما نذهم بر وید که من رشوت قبول نمیکیم پس عمر عاص
و عبد الله ربیعه از حبشه خوار و منفعل بدر کردند چون بمکه امدند کفار عظیم پشیمان شدند از
فرستادن ایشان به حبشه پس نجاشی رعایت صحابه کردی و دلجوئی ایشان دادی پس در
جمعیت و این روزگار میگذرانیدند پس نجاشی اظهار مسلمانی کرد و خلایق دعوت
باسلام میکرد و همیشه صحبت با اصحاب پیغامبر میداشت و چون قران شنیدی
اب از دیده او روان بودی حق تعالی مدح او در قران مجید فرموده واذا
سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع
صحابه چون خبر ایشان می شنیدند که در چه رفاهیت اند اجازت میطلبیدند تا هجرت
کنند پیغمبر فرمود صبر کنید که حق تعالی خانه هجرت من تعین نموده است چون مشرکان
بشنیدند که پادشاه حبشه مسلمان شده است حسد ایشان زیادت شد و شب و روز مکرها می
اندیشیدند جمعی میگفتند محمد را بکشیم و بعضی میگفتند در بند کنیم دیگری میگفت او را از شهر
بدر کنیم حق تعالی فرمود ایشان مکری میکنند و ما مکری البته مکر ما بهتر باشد چنان خواهم
که از هجرت حضرت رسالت شمه بگویم چنانکه در سیرت مذکور است تا بدانی که اشاعه
بلاها کشیده او که افضل و اکمل انبیا بوده و درجه او عالی تر است لاجرم اذیت او بیشتر بوده
که از شهری که مولد و منشا او بوده و بدر برد او را از انجا کشند فصل هشتم

در سبب هجرت

در سبب هجرت رسول الله بدانکه چون هنگام نصرت برسید حق تعالی سببی چند پیدا کرد
در حوالی مدینه جمعی یهود ان بودند با مدنیان جنگ کردندی و گفتندی انک وقت
ظهور پیغامبر اخر الزمانست محمد عربی که دمار از روزگار شما بر ارد چرا که دین او همه عالم
فرو خواهد گرفت و همه بت پرستان قتل خواهد کرد اهل مدینه سالها این سخن از ایشان
می شنیدند چو خواهد بود روزی اشنایی بدید اید زهر سو روشنایی
در موسم حج جماعتی از مکه بمدینه امدند در ایام حج در منا حضرت رسالت خود را بر
اهل موسم عرضه میکرد چون میان اهل مدینه رسید بنشست و خطبه بلیغ برخواند بعد از
ان گفت شما از چه قوم اید گفتند ما از خزرجیم فرمود بدانید که من رسول خدایم و حق
تعالی مرا بخلق فرستاده تا بندگان خدای را به راه راست دعوت کنم و از بت پرستی
منع کنم و قران بر من فرو می اید و چند ایات از قران برخواند ایشان همه با هم مشورت
کردند گفتند این ان پیغامبر است که یهود همیشه ما را از وی می ترسانیدند و می گفتند که
اول کسی که ایمان بروی اورند ما باشیم بباید تا ما بر ایشان سبقت کنیم و پیش از
ایشان مسلمان شویم و این دولت ما بریم پس همه راضی شدند و ایمان اوردند و مسلمان
شدند گفتند یا رسول الله هیچ قوم از اعراب کینه خواه تر از ما از دشمنان نباشد و هیچ قوم
با ما بجنگ برنیایند دستوری ده تا قوم خود را باسلام دعوت کنیم و ایشان بیش تر بودند

یکی سعد بن زراره و عوف بن حارثه و برادر او معاذ و رافع بن مالک و قطبه بن عامر
چون بازگشتند و بمدینه آمدند و احوال حضرت رسالت با قوم بگفتند و دوستی وی
در دلها می افگندند و ایشانرا باسلام ترغیب میکردند تا این خبر در مدینه مشتهر شد
پس در هیچ خانه نبود که چندکس مسلمان نشده بودند چون موسم حج برسید غلبه
مسلمانان از مدینه بیامدند و شبی با حضرت رسالت وعده کردند و دوازده
تن از بزرگان مدینه در عقبه بحضرت رسالت رسیدند و بیعت کردند و ایشانرا
نقبای خود کرد آیند و مصعب بن عمیر با ایشان بفرستاد تا علم دین و قران ایشانرا
تعلیم کند چون بمدینه آمدند مصعب بن عمیر در خانه سعد بن زراره فرود آمد و اهل
مدینه می آمدند و احکام دین می آموختند و هر روز جمعی مسلمان می شدند پس
نماز بجماعت بنیاد نکردند روزی بمیان قوم بنی اشهل رفتند تا سعد بن معاذ را
دعوت کنند و او بزرگان قوم بود و او را چون خبر شد حربه برگرفت و از سر غضب
بیامد و تندی نمود مصعب بخلق خوش او را گفت یا سعد تندی مکن سخن با شنو اگر
در خاطرت نشست فبها و الا کسی با تو کاری ندارد پس مصعب موعظه آغاز کرد
و قران برخواند و او را باسلام دعوت کرد سعد رغبت کرد در اسلام و کلمه
شهادتین بگفت و شرایط آن بجای آورد چون پیش قوم رفت گفت ای قوم مرا در میان

خود جون میدانید گفتند تو مخدوم و بزرگ مایی گفت بگویید اشهد ان لا اله
الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله همه آن قوم بیکبار مسلمان شدند
بعد از آن هفتاد و سه تن از بزرگان مدینه با خلایق بسیار بمکه آمدند که دعوت
او بمدینه کنند پس مصعب بن عمیر پیش حضرت رسالت فرستادند و احوال قوم بگفت
شب دوم ایام التشریق در عقبه بهم رسیدند و شرف پای بوس آن حضرت در
یافتند و عباس همراه وی بود اول عباس ابتدا بسخن کرد و گفت ای قوم او در
میان ما عزیز و مکرم است اما خاطر دارد که بشما هجرت کند شما بیعت با وی
بجه میکنید ایشان گفتند یا رسول الله تو بفرمای تا ما جواب سخن تو بگوییم حضرت
حمد خدای کرد و چند آیه از قران برخواند و ایشان را بنصرت دین تحریص فرمود
بعد از آن گفت بیعت کنید با من که با دوست من دوست باشید و با دشمن
من دشمن باشید چون سخن تمام کرد اول کسی که دست دیگر فت براء بن معرور بود
بعد از آن همه بیعت کردند که بخون و مال و زن و فرزند از وی باز نمانند بعد از آن
گفتند ما از آن می ترسیم که این همه بجای آوریم و تو ما را رها کنی و باز بمکه آیی تبسمی فرمود
گفت حاشا بلکه خون من چون شماست و حرم من حرم شماست و من از شمام
بیعت تمام شد بیمان دوازده کس نقیب ایشان کرد انیدند تا که از سر عقبه آوازی برآمد

که هان ای قریش اهل مدینه با محمد بیعت کردند که با شما جنگ کنند انصار ازین او از خوف
خوردند فرمود این شیطانست شما کوچ کنید و بسلامت بروید اشان رفتند جمعی
پنهان و بعضی اشکارا با زن و فرزند تا جان شد که ابوبکر و امیر المومنین علی علیه السلام و چند تن
دیگر ماندند ابوبکر دستوری میخواست فرمود صبر کن که حق تعالی ترا رفیقی نیکو دهد
قریش چون دیدند که اهل مدینه همه مسلمان شدند و صحابه همه هجرت کردند در خانه که
او را دار الندوه گفتندی جمع شدند گفتند این مرد چون بمدینه رود لشکر بکشد و بجنگ
ما اید تا او هنوز در دست ماست چاره باید کرد پیش از انکه اصلاح پذیر نباشد اشان
درین اندیشها بودند که شیطان بشکل پیری ان در بزد گفتند کیست گفت پیرم از نجد
شنفتم که در شان این مرد رای میزنید من امدم تا هم رای شما باشم پس هر کسی رایی
میزدند پیر نجدی همه را باطل کرد ابو جهل علیه اللعنه گفت مرا چیزی بخاطر امده گفت بگوی
گفت از هر قبیله جوانی با شمشیری امشب ببراورند بیکبار او را بکشند پس خون وی
در قبایل متفرق شود ان زمان بنی عبد مناف با همه قریش بر نیایند پس بدیت
راضی شوند ابلیس این رای بپسندید پس همه بدین اتفاق کردند پس ان جوانان
معین کردند جبرئیل بیامد و این قصه با حضرت رسالت بگفت چون شب در امد
کفار گرد خانه فرو گرفتند پس امیر المومنین علی را علیه السلام بر جای خود بخوابانید

گفت او را گناه اندک بود اما ترس او بسیار بود و در نقل درست امده که شبی حسن بن
علی علیهما السلام کعبه را خالی یافت ان را غنیمتی دانست و طواف کعبه میکرد چون
از طواف فارغ شد در پای ملتزم دید شخصی در سجود بود صبر کرد تا سر از سجود براورد
پدر بزرگوار خود را دید که گریه میکرد در قدم او افتاد گفت ما امیر المومنین حق
تعالی بزبان رسول خود ترا بشارت بهشت داده این ترس و زاری از بهر
چیست ان سر همه متقیان فرمود ای فرزند عزیز پس از حق تعالی بترس که استغنا
حق بیش ازین است که تو تصور کرده انبیا از عاقبت خود دایم اندا باقی
جای خوف است ای جان پدر تا خود را در بهشت نبینی از مکر خدای ایمن مباش
پس هر دو دران مقام شریف روی بیکدیگر کردند و تا صبح صادق میگریستند
اخر فکری بکن کسی که در همه عمر چندانکه چشم بر هم زنی در گناه نبوده شب تا بسی
پوشیده و بر در کعبه چنین میگریید از ترس خدای خویش ما در غفلت خویش
ایمن بدنیا مشغول گویا ما را برات مسلمی داده اند استغفر الله
الیه یا غافر المذنبین ارحم بفضلک یا کریم گویند عمر را دیدند
در چهار دیواری با خویشتن می گفت بخ بخ ترا امیر المومنین میخوانند والله که تا از
خدای تعالی نپرهیزی و از وی نترسی عقوبت او ترا ساخته بود و گرفتار شوی
۴۷

وملامت نفس خود میکرد گویند علقمه بن قیس نفس خود را در بوته ریاضت میگداخت
گفتند تا چند عذاب نفس خود کنی گفت از آنکه او را دوست میدارم باشد که از دوزخش برهانم
گفتند این همه بر تو نهاده اند گفت من آنچه توانم بکنم تا روز قیامت مگر حسرت کمتر بود
یکی از صحابه گفت علی را دیدم در نخلستانی دیدم ایستاده بود و گریه میکرد گفتم چرا میگریی
گفت روز قیامتم یاد آمد از هول و دهشت آن می گریم و یکی از صحابه روایت می
کند که در شهر کوفه ملازم علی بودم در زمان خلافت چون نماز شام بگزاردی
یکی از ملازمان انبانی مهر کرده پیش وی نهادی پس سر آن بگشادی و مشتی
پست جو بیرون آوردی و با آب حل کردی و افطار کردی گفتم یا امیر المومنین این
همه نعمتهای لذیذ در عراق هست شما بدین مقدار قناعت می کنید فرمود این جو که درین
انبانست کسب کرده ام و از حلال حاصل کرده ام و پیشتر لقمهای شبهت نیست و باطن
جای معرفت و ذکر خداست روا نبود که بطعام حرام آلوده شود و اگر از تقوی آن
جناب نویسم چندین کتاب باید نوشت چرا که احوال آخرت بر وی مکاشف
بود که فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر این حجاب
از میان برخیزد یقین من سر موی زیادت نشود و فرمود که اگر یکقطره خمر در دریا
افتد و آن دریا و آن دریا خشک شود و گیاه از آن جا بروید گوسفندی بخورد من گوشت

ان حیوان نخورم روا بود که جمعی احمقان دروغ گوی فاسق خمر آشام اند و لواطه کنند
و جور و ستم بر مسلمانان کنند گویند ما شیعه علی ایم و متابعت او میکنیم و وی را دوست میداریم
زهی دعوی بی معنی دوست و محب و موالی علی آنکس باشد که در تقوی متابعت او کند
و شب و روز در تفحص احوال او بود که چگونه بر سنت محمدی قیام نموده پس در آن
طاعتها متابعت او کند که همه کردار و گفتار آن جناب با علم بوده با عمل با تقوی هرکس
خواهد که در روی او شرم زده نشود در کرم کوشد فرد در کرم کوش و سخا و لطف در راه
خدا :: تا رفیق حیدر کرار کر داند ترا :: در وجود مبارک همه کرم و سخاوت و شجاعت
و شفقت بود و یکذره کبر و بخل و آزار و تکلف نبوده و از هیچکس نمی پسندید پس هر کس
که تقوی او زیادت تر خدای تعالی از وی خشنودتر و روح حضرت رسالت از وی
راضی تر و همه اهل بیت او را دوست دارند و در بهشت جاوید همنشین ایشان بود و دشمنان
ایشان با منافقان و کافران در عذاب دوزخ بمانند که در حدیث صحیح ثابت است
که فرموده دوستی ابوبکر و عمر کفر است و دشمنی علی و اولاد او از نفاقست
پس هر دو طایفه اهل دوزخ اند بی خلاف اما اهل سنت و جماعت که با انبیا و صدیقین
و شهدا و صالحین در بهشت اعلی در ریاض قدس همنشین ایشان باشند ابد الآبدین بفضل
و رحمت بی منتهای و وعده خدای حق است فصل چهارم در تقوی بعضی از

٤٨

اولیا متقین که از ترس حق تعالی چه مشقتها بر خود نهاده اند چنانکه یکی از متقیان دست بر زنی
باز نهاد دست خود بر آتش نهاد تا بسوخت گویند یکی از عباد بنی اسرائیل در صومعه بسر
می برد زنی خود را بر وی عرضه کرد یک پای از صومعه بیرون نهاد تا برسید خواست که
باز گردد گفت ای پای معصیت کرده از در بیرون رها کرد تا در آفتاب تباه شد و از
وی بیفتاد و یکی در زنی نگریست بدانست که بد کرده از غایت تقوی نیت کرد که
همه عمر آب سرد نخورد تا وفات کرد گویند ابوطلحه در نخلستانی نماز میکرد و از در نظر
وی خوش نمود و نماز سهو کرد از ترس خدای تعالی آن نخلستان بصدقه بدرویشان
داد آورده اند که ابن الهیثم که از جمله متقیان بوده روزی حساب عمر خود کرد
شصت سال بود حساب کرد بیست و یک هزار و پانصد روز بوده گفت اگر هر روز
یک گناه کرده باشم رستگاری من چون خواهد روز باشد که چند گناه کرده باشم
از ترس حق نعره بزد و جان بداد و طلحه روایت میکند که حضرت رسالت
میگذشت شخصی دید برهنه خود را بر روی ریگ گرم انداخته بود می گفت ای مردار
بشب در خواب غفلت و در روز بطالان رسید چرا چنین میکنی گفت یا رسول الله
نفس من در کار حق تقصیر میکند و من از خدای می ترسم فرمود چنان می بینم که در
های آسمان برای تو گشوده اند و خدای تعالی با ملایکه مباهات می کند از برای تو که

بنده مرا ببینید که از ترس من چه می کند با نفس خود پس روی با صحابه کرد فرمود زاد خود
از وی برگیرید صحابه پیش وی می رفتند که برما دعایی کن پس یک یک را دعا میکرد فرمود
همه را جمع دعا کن گفت بار خدایا بهشت اعلی همه را آ براه راست ثابت قدم دار
و تقوی را زاد ایشان گردان حضرت رسالت فرمود بار خدایا دعای که بهتر باشد
بر زبان او جاری گردان او گفت بار خدایا بهشت اعلی جای و قرارگاه ایشان گردان
تا از لقاء تو بیاسایند با همه صحابه گفتند آمین دانستی که رسول الله با همه صحابه رغبت
در دعای متقی ترسناک میکردند فتح موصلی را دیدند که میگریست و آب چشمش با
خون آمیخته بود سوال کردند که از چیست گفت مدتی بر گناهان میگریستم آب بود این
زمان خون میگریم مبادا آن گریها که کردم نه با خلاص بوده چون وفات کرد او را
بخواب دیدند گفتند خدای با تو چه کرد گفت مرا عزیز گردانید بدان گریه و ترس که مرا بود
فرمود بعزت و جلال ما که چهل سال نظر بصحیفه تو کردم و هیچ گناه ندیدیم نقلست که
عیسی در بیابانی میگذشت سه شخص دید بغایت ضعیف و زار در عبادت بودند رنگ ایشان
بغایت زرد سلام کردند فرمود شما را چه رسیده که چنین شده اید گفتند ما صفت دوزخ شنیدیم
از ترس خدای تعالی چنین گشته ایم عیسی دعا کرد گفت بار خدایا ایشان از آنچه می ترسند ایمن
گردان پیشتر رفت سه تن دیگر دید از ایشان ضعیف تر سوال کرد که شما را چه افتاده است

گفتند ما صفت بهشت شنیدیم از شوق آن چنین شده‌ایم فرمود بار خدایا آنچه میخواهند
و امید بدان دارند ایشان را بده چون پاره دیگر برفت سه مرد دیگر دید از آن شش تن
ضعیف‌تر و چهان متحیر بودند که ملتفت عیسی نشدند تا که با ز حال وی افتادند سلام
کردند پرسید که شما را چه شده است گفتند ما حق را میخواهیم و محبت و شوق ما را چنان
ربوده که پروای غیر او نداریم این بگفتند و بگریه در آمدند عیسی نیز بگریست و میگفت
بار خدایا از زمره دوستان خود گردان و ایشان را بشارت داد که حق تعالی
دوستان خود را دوست میدارد و در تفسیر سوره یس آورده که عیسی علیه السلام
دو کس از متقیان حواریین خود برسالت بشهری فرستاد که آنرا انطاکیه میگفتند
و پادشاه آنجا بت پرست بود و رعیت هم چنین بت پرستان بودند این دو
مرد بیامدند و مجال گفتن نمی یافتند روزی در سر راهی این پادشاه را باز داشتند
گفتند ما فرستاده رسول خداییم و ترا منع میکنیم از بت پرستی و ترا و قوم ترا بخدا دعوت
میکنیم آن ظالم بخشم رفت و بگفت تا ایشان را بگرفتند و در زندان بردند عیسی از آن
خبر یافت یکی دیگر از خاصان خود از عقب ایشان بفرستاد و او را شمعون نام بود
مردی عاقل و متقی بغایت پرهیزکار چون آنجا رسید خود را بعقل و صحبت جمعی خواص
پادشاه رسانید و هیچ اظهار دین نمیکرد تا آن جماعت عظیم معتقد عقل و رای او شدند و او را

بقرب پاد

بقرب پادشاه رسانیدند و پادشاه را چنان با صحبت او خوش افتاد که یکدم بی وی نمی نشست
روزی که او را مجال افتاد گفت روزی دو شخص اینجا آمدند و سخنی گفتند و شما ایشان را بزندان
فرستادید و قطعا ندانستید که ایشان کیانند و بچه کار آمده اند پادشاه را انجا طرا گفت
آری دو کس در سر راهی سخنی گفتند و مرا وقت شنیدن آن نبود دریغ دارم گفت بهر حال
ایشان را بطلب و سخن ایشان بشنو اگر صواب بود فبها و اگر خطا بود از آن تو دانی پس
ایشان را حاضر کردند چون شمعون دیدند عظیم خرم شدند اینست حق تعالی فرموده
فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ پس سوال کرد که شما بچه کار آمده اید گفتند ما دو رسول خداییم و به
برهان و بینات آمده ایم شمعون گفت بپرس که بینت و برهان شما چیست گفتند ما
نابینا مادرزاد را بامر خدای بینا کنیم و ابرص را به کردانیم و مرده را زنده کردانیم بامر حق
تعالی و هر کس در هر رنجی که باشد بدعا ما شفا یابد پادشاه گفت اگر راست میگویید
ما را کوری هست بگفت تا حاضر کردند و هر دو چشم او با روی او راست بود ایشان دعا
کردند جای چشم او کشاده ایشان دو حدقه از گل ساختند و در جای چشم بنهادند
و دعا کردند بقدرت خدای دو چشم روشن او را باز دید آمد و آن سنگدلان
ایمان نیاوردند شمعون گفت چیزی ازین بالاتر بخواه گفت پسر دهقانی از آن هفت
روز تا مرده است او را زنده توانید کرد گفتند بلی پس نعش او بیاوردند ایشان با شکار

وشمعون پنهان دعا کردند و مرده برخود بجنبید و باز نشست و بقدرت خدای برخواست
و روی بقوم آورد و گفت بدانید که من هفت روز تا در میان آتش عذاب غرقم فرمان
ایشان برید و ترک بت پرستی کنید تا از آتش خلاص یابید قولی آن است که پادشاه
نفری چند ایمان آوردند اما قولی دیگر آن است که شخصی در نزدیکی آن شهر بود او را حبیب
نجار می گفتند و مسلمان بود و لی پنهان میداشت چون او را خبر شد از رسولان عیسی
بتعجیل بیامد گفت ای مردمان ایمان آورید که من مدتی تا ایمان آورده ام در حال او را بکشتند
و ایشان برنشستند بامدادی ملکی بیامد و هر دو طرف دروازهٔ آن شهر بگرفت و بانگی بر
ایشان زد و همه یکبار بمردند و بدوزخ رفتند حق تعالی از قول حبیب نجار خبر میدهد که
قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ
گفت کاشکی قوم من بدانستندی که حق تعالی مرا بکرم خود بیامرزید و پروردگار من مرا
مکرم گردانید پس او در آن کشتن دولتها یافت و ایشان در عذاب بد بماندند گویند یحیی
ابن معاد نسفی شمعی پیش روی نهاده بود باد از انگشت شیخ بگرفت بسوال کردند که گریه
از بهر چه بود همین دم باز کشتم گفت از آن می ترسم که شمعهای ایمان در سینها که افروخته اند نیز هم
که باد بی نیازی آن را باز نشاند ای برادران از بی نیازی حق بترسید که خوف حق تعالی
درختیست در دل و ثمرهٔ آن دعا و تضرع است و چون دل خایف بود جوارح بطاعت

اجابت کند

اجابت کند و از معاصی اجتناب نماید و فرمود که بلندترین منزلات واصلان خوف است
و حیا و هر چیزی زینتی دارد زینت عبادت خوف است و نشانهٔ خوف امل کوتاه است
و آن امل مقربان است و امام یافعی در کتاب روض الریاحین آورده که ابراهیم شعبی
فرموده که جمعی از علما بصره پیش ما جمع می شدند و مذاکره درسی میکردیم هر روز جوانی
در میان ما حاضر شدی و یک توی پیراهن پیش نداشتی و در میانه درس سوالها کردی
که در آنها فتوحات بر گشودی پس ما را معلوم شد که او یکی از اهل خدا است سوال کردیم
که از کجایی و چه نام داری گفت امی عبدالله صیاد و در فلان ده بسر می برم تا که چند
روز نمی آمد ما را اشتیاق شد بدیدن او روزی با یاران عزیمت آن ده کردیم
و خانهٔ او باز پرسیدیم چون آنجا رفتیم زنش گفت او بصید رفته صبر کنید که این لحظه برسد
بعد از زمانی بیامد و چند مرغ داشت چندی زنده و بعضی کشته و خرقه پاره در بر
دوش بسته بود چون ما را بدید بغایت خرم شد و ما را در خانه نشاند و مرغهای
کشته پیش زن نهاد تا طعامی بسازد و مرغهای زنده بیازار برد و بفروخت و نان
شیرینی بیاورد و ما را ضیافتی کرد ما سوال کردیم که این چه بود تا چند روز بمجلس نرسیدیم
جوابی نداد گفتیم چرا جواب نمیدهی گفت مرا شرم می آید از حق تعالی که حال خود بگویم
ابراهیم گفت حال خود با یار در آن دینی باید گفت که آن شکایت نباشد گفت مرا همسایه

بود و چون بصحبت شما می آمدم آن جامه بعاریت می ستدم این چند روز او بسفری رفته و من از
دنیا بجز ازین خرقه ندارم مانع همین بود پس از روی شفقت ما را بروی رحم آمد و عزیمت
شهر کردیم و با یاران مشورتی کردیم که از برای او توزیعی کنیم تا از آن تنگی خلاص یابد
چون بشهر آمدیم گذارم بر در خانه ولید عبدالملک افتاد او از روزنه مرا بدید کسی فرستاد
و مرا پیش خلیفه فرستاد و بردند مرا تعظیم کرد و با دب بنشست گفت درین وقت از کجا
می آیید نخواستم که دروغ گویم وآنچه بود بگفتم گفت چه باشد اگر از حرم شما این دولت روزی من
شود پس کیسه هزار دینار طلا طلب کرد و بدست غلامی خاص داد و ملازم من کرد تا
پیش وی بردیم و این سخن با وی بگفتیم بغایت غمناک شد گفت یا شیخ بعد از چند سال ریاضت
و قناعت مارا بدوستی مال حرام مقید خواهی کرد من هرگز این قبول نکنم گفت اولی آن است
که قبول کنی که خلیفه مردی خشمناک است مبادا برنجد گفت من از خدای می ترسم و از رنجش
او باک ندارم پس ما آن زر باز پیش خلیفه آوردیم ولید خشم گرفت گفت ای آن کس است
که مخالفت امام میکند او را قتل باید کرد پس جمعی را فرمود تا بروند و او را قتل کنند من
شفاعت کردم گفتم من بروم و او را نصیحت کنم و بخدمت شما آورم ایشان را باز گردانیدم
چون آنجا رفتم او از گریه شنیدیم او را طلب کردیم زنش گفت چون شما رفتید وضوی
کرد و دو رکعت نماز بگزارد گفت بار خدایا چون حال من پیش خلق آشکارا کردی روح مرا

قبض

قبض فرمای این بگفت و روح تسلیم کرد ابراهیم باز بر خلیفه آمد و حال وی بگفت ولید بدانست
که او یکی از اولیا متعین بوده پس برنشست و با همه اهل مملکه بجنازه او حاضر شدند و نماز بر وی
کردند و در جوار مشایخ او را دفن کردند احوال مخلصان و متقیان چنین می باشد و در حکایت
پدر امام غزالی در باب علم خواندی که از برای سببی که از روی آب خوردی فرسخ برفت تا
حلالی خواست حق تعالی برکت تقوی او را دو پسر چنان شایسته بداد تا بدانی که تقوی
در نسل اثری تمام دارد پس سعی در تقوی می باید کرد که در قرآن امر بتقوی بسیار آمده گویند
داود طایی پیش امام جعفر رفت گفت ای فرزند رسول الله مرا نصیحتی فرمای گفت
ای ابا سلیمان تو زاهد عهد خودی ترا چه حاجت بنصیحت دیگران گفت تو عالم ترین خلق
و فرزند رسول خدایی و متابعت تو بر همه واجب است فرمود یا ابا سلیمان من از آن می
ترسم که فردای قیامت جد من دست زند بر من زند گوید چرا متابعت من نکردی
داود طایی بگریست گفت بار خدایا کسی که جد وی رسول تو باشد و جده او فاطمه باشد
و از نسل علی مرتضی بود چنین می ترسد پس وای بر ما و در آن عهد از وی زاهدتر نبود
و تا وفات کرد از آن سخن جعفر اندیشه میکرد و میگریست و در کتاب تجلی فی المقامات
این نقل صحیح آورده که حضرت رسالت فرمود که دوش عم خود حمزه و عبدالمطلب و جعفر
ابی طالب مرده را در خواب دیدم در غایت بهجت و سرور از ایشان سوال کردم که [illegible]

جه چیز فاضلتر و بزرگتر یافتید در نزد خدای تعالی گفتند ثواب گفتن کلمهٔ لا اله الا الله گفتم بعد از آن گفتند
فرستادن صلوات بر تو گفتم دیگر گفتند ~~محبت ابوبکر و عمر~~ پس این بشارت بشارتی است اهل
سنت و جماعت را که ایشان همه متابعان حضرت رسالت را دوست میدارند و مخالفان
صحابه و اهل بیت البته دشمن میدارند جهت مخالفت حکایت اویس قرنی از جملهٔ تابعین بوده
چرا که صحبت آن حضرت ظاهر نرسیده اما از اهل قرن حضرت رسالت بوده و ذکر او بسیار
فرموده در میان صحابه و او از غایت زهد و تقوی از مردمان رمیدی و عزلت گزیدی
از خلق و ترسی عظیم بروی غالب بوده و در بیابانها تنها بسر بردی گویند در زمان عمر خطاب رضی الله
در ایام حج در روز دوم ایام التشریق نصیحت خلق می فرمود و احکام خدای تعالی و رسول
او بخلق می رسانید و همه اهل موسم حاضر بودند ناگاه فرمود که اهل کوفه همه برخیزید همه برخاستند
فرمود که آنکس که از قرن است بایستید همه بنشستند الا یک تن فرمود تو از قرنی گفت بلی
گفت اویس را می شناسی گفت بلی یا امیر المؤمنین اما او از آن حقیرتر است که نام او بری او
شوریده ایست و از مردم گریزان است و همه کس او را دیوانه میخوانند عمر فرمود شما او را
می شناسید من از حضرت رسالت شنیدم که فرمود فردا قیامت حق تعالی بعدد موی
گوسفندان بنی کلب از امت من بوی بخشند و بهشت برند و بسیار فضیلتها گفت هرم
بن حیان را داعیهٔ دیدن اویس باز دید آمد با اهل عراق بکوفه رفت و از هر کس نشان او

ی پرسید

می پرسید کسی گفت او را در کنار فرات دیدم که جامه را نمازی میکرد هرم بدان نشان رفت
او را دید جامه انداخته و وضوی ساخت مردی دید بغایت ضعیف نحیف چنانکه همه
استخوان او پیدا بود و نوری از روی تابان برفت و سلامی کرد او جواب داد
خواست که دستش را بوسه دهد نگذاشت گفتم رحمک الله یا اویس ابن گفتم و گریه بر من
دست داد او نیز بگریست گفت حیاک الله یا هرم بن حیان چونی ای برادر من که
ترا نشان بمن داد گفتم عمر خطاب رضی الله تو چون نام من و پدرم دانستی نادیده گفت
العلیم الخبیر اکنون هیچ چیز از علم او بیرون نیست مرا خبر داد گفتم حدیثی بر من خوان
فرمود که من آن صحبت نیافتم و نمیخواهم که در روایت حدیث بر خود بگشایم که مرا
شغلها هست که بدان نمی پردازم گفتم آیتی از قرآن بخوان تا بشنوم دست مرا بگرفت
گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و زار بگریست وما خلقنا السموات والارض وما بینهما
لاعبین ... انه هو العزیز برخواند و نعره برد و بیهوش شد چون باز خود آمد گفت ای
حیان بچه کار اینجا آمدی گفتم تا با تو انس گیرم و از صحبت تو بیاسایم گفت هر کس که خدای را
بشناخت با هیچکس انس نگیرد و با کس نیاساید گفتم مرا وصیتی کن گفت ای هرم شب باید
که مرگ زیر بالین خود نهی و بخسپی و چون برخیزی برابر چشم داری و گناه خرد مدان
که عاصی شوی در خدای تعالی ای پسر حیان پدرت مرد و آدم و نوح و ابراهیم و موسی

وعیسی همه ازین عالم رفتند و محمد رسول الله که بهترین همه بود بمرد و ابوبکر که خلیفه
بود بمرد و برادرم عمر بمرد و عمر الفغم او هنوز زنده است گفت حق تعالی مرا از مرگ او
خبر داد و من و تو نیز از مردگانیم ای هرم وصیت آن است که دست از کتاب خدای
نداری و راه صلاح پیش گیری و یکساعت از یاد مرگ غافل نشوی و چون با قوم خود
رسی ایشان را پند دهی و نصیحت از خلق دریغ نداری و قدم از متابعت سنت و جماعت
بیرون ننهی پس صلوات فرستاد و دعایی بخواند گفت ای هرم بن حیان برو که بعد
ازین نه تو مرا بینی و نه من ترا مگر در قیامت و بر کنار فرات برفت و من از عقب وی
مینگریستم و میگریستم تا از چشم من ناپدید شد پس این احوال او مرشد بیست همه خلایق
را **حکایت** امام یافعی در روض الریاحین آورده که یکی از مشایخ چیزی از بازار خرید
و از برداشتن آن عاجز بود کسی میطلبید تا از او وی بردارد تا بخانه طفلی بر وی
ظاهر شد گفت چه حاجت داری گفت کسی میخواهم تا این متاع با من بردارد گفت من بر
دارم پس از ابر گرفت و با وی میرفتیم در اثنای راه بر در مسجدی اقامت نماز می گفتند
طفل از آنجا گفت اول نماز بجماعت بگزاریم چون بخانه رفتیم حال آن طفل با زن
بگفتم زن گفت او را در اوقات با ما موکلی کند و او را بنشاند و طعامی حاضر کرد طفل گفت
من بروزه ام تعجب ایشان زیاده شد مبالغه کردند که امشب مهمان ما باش گفت این اجره

که مرا آدمی مرا کافیست روزی فردا خدای برساند زن شیخ مبالغه کرد که از
برای خدای امشب با ما افطار کن قبول کرد گفت بهر حال مسجدی بمن نمایید تا آنجا معتکف
شوم و او را دی که دارم بجای آورم بعد از نماز شام بیایم و برا مسجدی بردیم در آن
گوشه بطاعت مشغول شد نماز شام برفت و او را بخانه آوردیم با شیخ افطار کرد و بعد از
نماز خفتن گفت گوشه بمن دهید تا من بحال خود مشغول شوم حجره بوی دادند و در فرو
کرد و همه شب طاعت میکرد و شیخ را دختری بود و رنجی داشت که همه اطبا از معالجه او
عاجز شده بودند چون احوال آن طفل مشاهده کرد گفت یا رب خدایا بحرمت آبروی
این طفل معصوم که مرا شفایی بده در حال صحت یافت و پیش مادر و پدر آمد بی سبب
ایشان بغایت خرم شدند گفتند سبب چه بود گفت در دعا این طفل مهمان را شفیع
کردم در حال صحت یافتم شیخ با زن بر در حجره رسیدند تا زیارت او دریابند طفل را باز
ندیدند پس آنجا از فراق او میگریستند شیخ فرمود که این بتقوی و ترس که از آن طفل دیدم
از کس ندیدم این کار بطفلی و پیری تعلق ندارد تا نور محبت کجا فرود می آید و این نه بعلت
کار کرد و سعی حاصل میشود که در اثنا آمده که در بنی اسرائیل جوانی قصاب بر زنی صاحب
جمال عاشق شد و بهیچ طریق بوی نمیرسید روزی در راهی بوی رسید و حال خود
با وی بگفت که من مدتی تا در محبت تو می سوزم و این راز با هیچکس نگفتم اگر باز وقت من

نیفتی البته هلاک شوم زن گفت مرحبا خوش آمدی ترا خود از حال من خبر نیست محبت من
با تو هزار چندانست مرد بغایت خرم شد گفت چرا هرگز اظهار نکردی زن آهی برزد که
دل ای مرد بدرد آمد و زار بگریست گفت از شرمساری حضرت عزت می ترسم و کرا
طاقت خشم و عتاب وی باشد آن جوان چون این سخن شنید بر خود بلرزید
و خوفی عظیم بروی دست داد و توبت کرد و از پیش آن زن بگریخت از غایت
ترس روی بصحرا نهاد و بسیار گریست و متحیر در آن بیابان میرفت تا که یکی از پیغامبران
بوی رسید با هم میرفتند گرمای نیم روز بود در حال ابر پاره بر سر ایشان ظاهر شد و ایشان
بغایت تشنه بودند چنانچه بیم هلاک بود و باران بارید تا سیراب شدند پس در سر دو راهی
رسیدند پیغامبر گفت من چنین میروم پس هر یکی براهی برفتند پیغامبر دید که ابر با آن جوان
برفت بازگشت گفت ای جوان خدای بر تو که چه عمل کرده که این همه از اجابت دعای
تست پس احوال زن با وی بگفت آن پیغامبر گفت ترا بشارت باد که هر که از ترس خدای
تعالی از سر شهوتی درگذرد هر چه از حق بخواهد اجابت شود و این ترس که بر دل مقربان
مستولی شده از خوف این حدیث است که فرموده که مرد باشد که عمل اهل بهشت کند
تا میان او و بهشت نماند الا یک گز آن کتاب سابق ازلی بیاید و عملی کند و بدوزخ
رود و مرد باشد که همه عمر عمل اهل دوزخ کند تا میان او و دوزخ نماند الا یک گز کتاب

ازلی

ازلی سابق شود و توبت کند و عملی کند که مستحق بهشت شود از این است که جگر صدیقان خون
می شود و این احوال جهت آن پوشیده اند تا همه در مقام خوف باشند و این ترس از دو
امر است بعضی از اول می ترسند تا در اول چه تقدیر رفته که السعید من سعد فی
بطن امه بعضی از آخر می ترسند که ایمان بسلامت ببرند یا نه از این بود که شبلی
گفت که هیچ روز نبود که خوفی بر دل من غالب نشد الا آنکه دری از حکمت بر دل من گشاده نشد
و هر دلی که در دنیا خایف بود نشان آنست که در آخرت آن دل را خوف نباشد و حسن بصری
گفته صحبت با کسی دارید که شما را بترساند تا از ترس قیامت برهید و عایشه از حضرت رسالت
پرسید که آیة یُؤتُونَ مَا آتَوا در شان کدام طایفه است فرمود در شان جماعتی که
نماز کنند و روزه دارند و زکوة دهند و دل ایشان ترسان باشد و کعب الاحبار گوید و الله
که اگر از ترس خدای کریم چنانچه آب بر روی من فرود آید دوستر دارم که کوهی از زر که بصدقه
بدهم و این ترس از آن باشد که تقصیرات خود یاد کنند و بگریند یا آنکه در اداء شکر نعمتها حق
تقصیر کرده باشند و از انتقام حق ترسند و گریه کنند اما باید که ترس از حد بدر نبرد که مبادا بقنوط
رسد که فرموده لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللّٰه پس حد میانه رعایت باید کرد که نا امید بودن
کفرست پس امید بفضل و رحمت حق تعالی دارد که فرموده سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي
و باید که بدانی که سر همه متقیان اولین و آخرین محمد رسول الله است صلی الله علیه وسلم

واو عارف ترین همه خلق بوده فرموده ما عرفناک حق معرفتک و فرمود که صحابه خود را
دیدم که جون برق بر صراط می گذشتند الا عبد الرحمن عوف که افتان و خیزان رفتی
بکریست گفت یا رسول این عقوبت از جیست فرمود از جهت مال بسیار گفت هر چند که
صدقه میدهم بیشتر است و غلامی سفر دریا فرستادم با مال بسیار باشد که غرق شود باز
امد و ده چندان آورد این حال با جبریل بگفت گفت حق تعالی میفرماید بگو صدقه مده تا
مالت کم و اکنم این سخن با وی بگفت گفت والله که دست از صدقه ندارم اگر حق تعالی مرا بدوزخ
میکند حق تعالی او را بشارت بهشت فرستاد تمام شد باب اخلاص و تقوی بعون الله

وحسن توفیقه

بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین

جون درین کتاب بحر سعادت ایماء از درین یازده بروج بطالع سعد سیر نمودی
و از مرا بی تا فتح الباب رسید و بس گوهر معانی بدست آوردی و غایت مراد عارفان
و طالبان قرب حضرت حق است بس طریق این است که اول دل با حضرت عزت
راست داری و بنیات خود ثابت قدم باشی و از علم آنچه بر تو فریضه بود بدانی
و نفس را طهارت کنی و نماز که سر همه عبادت است بشرط بگذاری و زکوة مال اداکنی و روزه
فریضه با خلاص بدآری و حج بجای آوری و ملازم باب تو باشی و با بندگان حق بخلق خوش و

جلال

خوش بسر بری و از اخلاق ذمیمه دوری جویی و اخلاص و تقوی در همه عبادات شعار خود
سازی جون درین یازده طریق سیر کرده باشی با آن شرایط که گفته شد بعد از ان قدم در باب
ذکر و فکر و تلاوت و استغفار و صلوات و دعوات نهی و عمر عزیز را غنیمت شمری و در دوازده
ماه درین دوازده باب در بیست و جهار ساعات شب و روز که هر ساعتی بیست و جهار هزار
نفس است و در هر نفسی گنجی از ین باید که بدست آوری تا در روز عرض اعمال در هر نفسی گنجی از ثواب
بیابی باب دوازدهم در اذکار و اوراد و تلاوت بدانکه حق تعالی جل جلاله سه خانه
بکمال قدرت بیافریده یکی خانه دنیا و یکی خانه بهشت و یکی خانه دوزخ بس بندگان را از
کتم عدم بدین خانه دنیا فرستاد و کتاب و بیغامبران بهر طایفه فرستاد و ایشان را خبر داد
که این خانه راه گذار است و قطعا انجا رخت اقامت منهید و جند روزی که شما را
مهلتی داده اند کار سازی و عمارت و زراعت خانه بهشت کنید و طالب آن باشید
که وعده دیدار محبوب حقیقی انجا خواهد بود و از خانه دوزخ بر هیز کنید و مخالفت و کسل مکنید
تا در آن خانه عقوبات گرفتار نشوید بس نفس و شیطان از طریق ایشان عقبه کردانیدند و همه را
دعوت بخانه بهشت فرمود که والله یدعوا الی دار السلام یهدی من یشاء
بس ایشان که خود خواست راه نمود و همه امور کاینات در لوح محفوظ ثبت کردانید و بنی
آدم را گرفتار کشش جهار طبع بداشت انجا که نظر عنایت دارد با الهام ربانی بر دل بنده

رساند بالهمه ملکی وبعضی بوسوسه شیطانی وهواجس نفسانی مبتلا کردانیده پس از این میان
آنکس کوی سعادت ازین میدان پربلا بدر برد که متابعت آثار انبیا وکتاب آسمانی کند
ودل از محبت غیر حق پاک کردانیده ودایم متوجه نفحات ربانی باشد واز یاد کردن حق
غافل نشود وانفاس را غنیمت داند وبتن صابر وبدل شاکر وبزبان ذاکر باشد تا
بهشت اعلی دریابد فصل اول بدانکه این باب مشتمل است بر هشت فصل هر
فصلی مشتمل بر بیان مثوبات ودرجات وحسنات که همه سبب درجات عالیات باشند همه
بدلیل حدیث صحیح واخبار وآثار درست که در کتب معتبره بزرکان دین اورده اند
در فضیلت قران خواندن وبدانکه هیچ اوراد فاضلتر از خواندن قران جز آنکه هیچ اوراد نیست وما
اول چند آیات بیاوریم الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین
ودیکر فرموده واذکروا نعمة الله علیکم وما انزل علیکم من الکتاب والحکمة
یعظکم به دیکر واعتصموا بحبل الله جمیعا دیکر هذا بیان للناس وهدی
وموعظة للمتقین دیکر ومن احسن من الله دیکر وقال عز من قایل قد
جاءکم من الله نور وکتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه
سبل السلام ویخرجهم من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی
صراط مستقیم این چند آیت تیمنا وتبرکا در فضیلت قران آوردیم ودیکر بیاوریم اما

حدیث عن علی علیه السلام قال سمعت رسول الله یقول الا انها ستکون فتنة
فقلت ما المخرج منها یا رسول الله قال کتاب الله فیه نبا ما قبلکم
وخبر ما بعدکم وحکم ما بینکم هو الفصل لیس بالهزل من ترکه
من جبار قصمه الله ومن ابتغی الهدی فی غیره اضله الله وهو حبل الله المتین
وهو الذکر الحکیم وهو الصراط المستقیم ولا تزیغ به الاهواء ولا تلتبس
به الالسنة ولا یشبع منه العلماء ولا یخلق علی کثرة الرد ولا تنقضی
عجایبه وهو الذی لم تنته الجن اذ سمعته حتی قالوا انا سمعنا قرانا
عجبا یهدی الی الرشد فامنا به من قال به صدق ومن عمل به اجر
ومن حکم به عدل ومن دعا الیه هدی الی صراط مستقیم امیر المومنین
وامام المتقین علی مرتضی فرموده که شنفتم از حضرت بهترین عالمیان وخاتم پیغمبران که
فرمود بدرستی که زود باشد که فتنه بر شما واقع شود کفتم چه چیز بیرون توان رفت از آن یا رسول الله
فرمود بکتاب خدای تعالی که دران خبر چیزیست که پیش از شما بوده وخبر آنچه که بعد از شما
خواهد بود وحکم کند آنچه میان شماست آن جدا کننده ایست که نیست بازی دران هرکس که
ترک کند قرانرا از جباران حق تعالی اورا شکسته کرداند وهر کس راه راست غیر از قران جوید
خدای تعالی اورا کمراه کرداند قران ریسمانیست از حق تعالی هرکس که دست دران زند رستکار شود

و قران یاد کرد نیست حکم شده و قران راهیست راست و ان چیزیست که هوای نفس بدان نمی رسید و زبان کج نمی شود بقران ملتبس زبانها و سیر نمیشوند ازان علما و کهنه نمی شود از بسیار خواندن ان و عجایبهای ان هرگز باخر نمی رسد و قرآن چیزیست که باز نمی ایستادند جن چون بشنیدند قران تا گفتند که ما شنیدیم قرآنی را عجب که راه می نماید بزیرکی پس ایمان اوردیم بدان هر کسی از قران گفت راست گفت و انکس که بدان عمل کرد اجر یافت و انکس که حکم کرد بقران عدل کرد پس هر کس که بقرآن دعوت کند او راه راست یافت صدق رسول الله و در حدیثی دیگر فرمود که هیچ شفیعی بزرگتر نزد خدای تعالی در روز قیامت از قرآن نیست نه پیغمبر و نه ملایکه و نه غیر ایشان و فرمود که فاضلترین عبادتهای امت من خواندن قرآن است و فرمود که اگر فی المثل قرآن در چیزی خواند اتش دوزخ ان را نسوزد و فرمود خیرکم من تعلم القرآن وعلمه یعنی بهترین شما انکسیست که قرآن خود اموزد و بدیگران اموزد و فرمود حق تعالی جل جلاله میخواند طه و یس پیش از افرینش خلایق بهزار سال و ملایکه از او می شنیدند می گفتند خوشا امتی که این بر ایشان فرود اید و خوشا درونهایی که بردارنده این بود و خوشا زبانهایی که متکلم شود بخواندن ان و فرمود که هر کس که قرآن او را مشغول کند از دعا و چیزی خواستن حق تعالی او را بدهد فاضلتر و بهتر از آن ثوابهایی که بسائلان و خواهندگان میدهد و در حدیثی دیگر فرموده که سه طایفه در روز قیامت بر تلهای مشک

سیاه باشند

سیاه باشند و ایشان از هول و فزع و حساب ان روز خبر نبود تا ان وقت که از حساب مردمان فارغ شوند اول مردی که قران خواند از بهر خدای و امامت قومی کند و ایشان از وی راضی باشند دوم مردی که بانگ نماز گوید در مسجدی خدای را سیوم یکی که وی را به بندگی مبتلا کرداند در دنیا و بدان مشغول شود و از طلب اخرت باز نایستد یعنی طاعت خدای بجای اورد و از عبدالله مسعود روایتیست که حضرت رسالت فرمود که قران برخوانید که شما را اجرها خواهد بود بهر یک حرف ده حسنه و نمیگویم الم یک حرفست بلکه الف حرفی و لام حرفی و میم حرفی پس بدین مقدار سی حسنه قران خوان را می نویسند و امیر المومنین علی علیه السلام فرمود خواننده قران در نماز ایستاده بهر حرفی صد حسنه بنویسند و اگر نشسته نماز کند بهر حرفی پنجاه حسنه بنویسند و در غیر نماز چون با وضو خواند بهر حرفی بیست و پنج حسنه بنویسند و اگر بی وضو خواند بهر حرفی ده حسنه می نویسند و فرموده بهایی که از قرآن بخوانند در بهشت درجه از برای وی رفع کنند و چراغی بود در خانهای ایشان و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که در خانه که دران تلاوت قران کنند خدای تعالی روزی بر اهل ان خانه فراخ کرداند و خیر بسیار در آن خانه ظاهر شود و ملایکه انجا حاضر شوند و شیاطین از انجا بگریزند و در خانه که قرآن نخوانند در تنگی باشند و خیر کم باشد و ملایکه از آنجا بدر روند و شیاطین انجا حاضر شوند و از امام احمد حنبل روایت کرده اند که گفت حق تعالی را در خواب دیدم گفتم یا رب فاضلترین چیزی که مقربان تقرب بتو جویند چیست فرمود

کلام من با احمد گفتم اگر معنی ان فهم کنم واگر کنم فرمود اگر فهم کنی واگر نکنی وهب بن الورد
گوید نظر کردیم در همه احادیث و مواضع نیافتم چیزی که دلها را جلی دهد از حزن بغیر از قرات قران
و فهم کردن و تدبر در ان که چنانکه اهن زنگ بزداید تلاوت قران و ذکر آینهٔ دل را روشن
و نورانی میگرداند و ابن مسعود گوید از نفس خود باز داینداین معنی اگر قران را دوست میدارید
و عجب ندارید بدانید که خدای و رسول دوست میدارید و اگر قران دشمن میدارید بدانید که خدای و رسول
را دشمن داشته اید نعوذ بالله و مراد از دوستی قران انست که بحکم ان گردن بنهند و بعمل ادرند و اگر
کسی قران خواند و خمر خورد و زنا کند و ربا دهد و ستاند و قمار بازد و نماز نگزارد و زکوة ندهد
و حج نگزارد و دستمان ننوازد بلکه مال یتیم بر خود روا دارد مثل این کسان قران را دشمن داشته
اند و قران خصم ایشان باشد و چون خوانند بر ایشان لعنت کند چنانچه فرموده رب
تال فی القرآن و القرآن یلعنه و فضیل عیاض گفته که حامل قران چون
کسی است که علم لشکر اسلام بدست او ست اگر غافل شود لشکر اسلام شکسته شود و گناه در گردن
او بود پس حاضر باش ای بردارندهٔ قرآن و سفیان ثوری گوید هر مردی که ختمی از قران باخر
رساند ملکی میان هر دو چشم او را بوسه دهد و یوسف اسباط گوید چون ختم قران کنیم
هشتاد بار بگوید اللهم انفعنی و عمرو بن میمونه گوید هر کس که بعد از نماز صبح مصحف
بگشاید و صد آیه از قرآن بر خواند حضرت عزت رفع کند از برای وی مثل عمل جمیع اهل دنیا

کنید

بکی

پس این دولت غنیمت دانید پس ازین ایات و احادیث معلوم شد که قران راه نمای متقیان است
و نعمتی است از خدای تعالی که ماورای ان تصور نمیتوان کرد پس شکر این نعمت بجای باید آورد
اگرچه هیچکس از عهدهٔ ان بدر نیاید حضرت رسالت فرمود من رفتم و دو واعظ میان شما
بگذاشتم یکی گویا و یکی خاموش گویا قرانست و خاموش مرگ است پس باید که هر مقدار از قران که
خوانند از سر حضور خوانند و رعایت الفاظ ان نیک بجای آورند و در معنی ان تدبر نمایند تا
نکتها و لطایف ان دریابند و قطعا از سر غفلت و ملالت نخوانند و بدانند که نعمتی ورای
قرآن نیست که اگر کسی را قران روزی شد و نظر بکسی کند که نعمت این جهان دارد و از از بزرگتر
داند ازین نعمت که بوی داده اند فرمود او کوچک داشته چیزی که حق تعالی آن بزرگ گردانیده
و فرمود بیشتر امت من در قران خواندن منافق شوند یعنی خوانند و بخلاف حکم ان کار کنند و اورده
اند که قرآن بر بسی میخوانند و او را عذاب میکردند میگفتند چرا بر خلاف حکم ان کار میکردی
و فرمود زبانیه در قرآن خوان فاسق زودتر اویزند که در بت پرست و باید که بداند که قران
نامه ایست از حق تعالی نزد مومنان پس هر کس که بوی رسد باید که اول حرمت ان نگاه دارد
و در ان تامل نماید و بحکم ان عمل کند و حلال ان حلال داند و حرام ان حرام شناسد و گردن تسلیم
فرمانهای ان نهد آخر در عالم صورت کسی نامه نجد مشکاری نویسد او چگونه حرف حرف خواند
و هر چه ان مخلوق نوشته باشد همه را بجای آورد که اگر تقصیر کند داند که با وی عتابها کنند پس مرد مومن

عاقل فکری کند که طاقت غضب حق تعالی ورا باشد وعوض خواندن قرآن عمل بران است
که بهمی باشد که لفظان بجای رساند که کویند همچکس قران بتجوید ما خواند وازحکم ان بعات
بی خبر و نظر ایشان بر مال حرام وجاه دنیا باشد و دایم کرد ظالمان کردند و ملازمت درخانه ایشان
بس همه احوال ایشان برخلاف احکام قرآن باشد مثل ایشان جون کسی باشد که نامه
بادشاهی بوی رسد وازا بتعظیمی تمام برخواند وازا بازبس بشت اندازد واز فرمودهای بادشاه
یکی بجای نیاورد جون بحضرت بادشاه رسد البته مستحق عقوبات عظیم شود بس حافظان
قران ودانندکان وخوانندکان قرآن اگر بخلاف حکم قرآن زیند عقوبت ایشان عظیم تر باشد
ازانکس که قرآن نداند بس حسرت او بیشتر بود وانکس که باخلاص ازایشان شنیده باشد وبقدر
وسع بدان عمل کرده باشد بهشت رود واورا بدوزخ که ثواب مستمع از خواننده کم نیست که
در حدیث است که قاری ومستمع در ثواب برابرند ودرخواندن قران باید که ظاهر و باطن خود
را حاضر دارد ودر آیت رحمت از فضل حق تعالی بخواهد ودر آیت عذاب به پناه خدای
تعالی رود وجون باحکام رسد نفس خودرا بدان عرضه کند اگر با ان موافق است فبها ونعمه
واگر تقصیری کرده در حق تلاوت بتدارک مشغول باشد تا امرزش خواهد واین دعا را دایم
میخواند اللهم ارزقنا الحیوة علی الاسلام والسنة وامتنا الموت علی
الایمان والسنة واحشرنا فی زمرة العاملین بالکتاب والسنة

وابتدا

وابتداء قرات اعوذ بالله بکوید ودر اخر صدق الله العظیم بکوید ودعا کند که دعا بعد از
قرات مستجاب باشد وابن عباس فرموده اذا زلزلت والقارعه که بتانی برخوانم
دوستر دارم از البقره وال عمران که بشتاب خوانم وحضرت رسالت فرموده
که هرکس که ختم قران کم از سه روز کند فقه دران نیابد یعنی فایده ومقصود ان در
نیابد وفهم نکند غرض انکه بشتاب نخواند انکه خواهد هر روز ختمی کند الفاظ ان بکونه نکاه
داشت بس سعی کند که بی ریا خواند وازغرضهای فاسد دور بود که اعمال اخرت
سبب ادراک دنیا کردن خسرانی بزرکست ودر تلاوت چشم کریان ودل نالان بود سبب
رستکاری اخرت شود کو اشنایی تا حال زار ما داند وسطری جند ازین بخواند اما بت
انکس که زملک اشنا نیست داند که متاع ما کجاییست بس توفیق از حق تعالی جوید
وجون بایت سجود رسد سجده تلاوت کند وتکبیر وسلام وشرایط نماز دران نکاه
دارد هرچند که فضیلت حفظ قران بسیارست انکس که این دولتش میسر شود کنجی با
وی همراه است که مثل ان در همه اسمانها وزمینها نباشد اما از مصحف خواندن زمین
ثواب آن بیشترست بجند دلیل که دل او وجشم او وزبان او باهم جمع است
ومتفرق نیست وباواز خوش بهتر بود تا دام که نغمه دران نباشد ودر حروف
تغیر نیاید که نقصان بیدا شود وعاصی کردد وباید که عظمت وحقیقت قران شناسد

که اسمان و زمین و کوهها طاقت تجلی ان نیاورند چنانچه فرموده لَوْ اَنْزَلْنَا
هٰذَا الْقُرْآنَ عَلٰى جَبَلٍ لَرَاَیْتَهُ خَاشِعًا مُتَصَدِّعًا مِنْ خَشْیَةِ اللّٰهِ
اما حقیقت ان در کسوت حروف پوشیده اند تا دلها و زبانها طاقت یاد کردن و خواندن
ان دارند و حقیقت قران نه ان است که بر کاغذ نوشته اند بلکه این بر مثال روح و جسد است
و اخر درمثل شنیده که گویند مرکه کغف اتش زبانش بسوخت که اگر حروف اتش چیزی تو بسند
از ان نسوزد اگر چه نیک دریابی حاجت بشرح بسیار نیست بس حقیقت اتش نه ازین چهار حرفست
بس مرد عاقل فکری بکند که از برای عزت قران وان حقیقت مصحف را بی وضو دست
بران ننهند که فرموده لَا یَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُوْنَ اما اگر در میان باری بود
بتبعیت ان متاعها بی وضو برداشتن شاید بس معلوم شد که حقیقت قران نه این
کاغذ و پوست است چنانچه حقیقة تو این موحد نه ای که گوشت است و پوست و استخوان
اینها همه در خاک پوسیده شود و بر باد رود انچه تویی تو است بازجوی و از اشناس
انکه بدانکه از کجا امده و باز کجا خواهی رفت و این امدن و شدن از بهر چه بود بس معلوم
شد که حقیقت قران در دل بی طهارت مرکز فرو نیاید بس اول دل را از همه اخلاق ذمیمه
پاک باید داشت تا تجلی قران دران دل اثر کند و جمال قران بدیده دل مشاهده تواند کرد
بیت عروس معنی قران جمال انگاه نماید ؛ که دار الملک جان را تجرد بیند از غوغا ؛ و این معنی

نداند الا العارفان

نداند الا عارفان و عارفان نیز بتفاوتند چون کلام صفت متکلم است بعضی اند که گویا
از لفظ که بار حضرت رسالت می شنوند و جمعی گویا از جبرئیل می شنوند و گروهی که در عالم
شهود ند گویا بی واسطه می شنوند بس مراتب قران شناختن بحسب مراتب معرفت حق تعالی
عز شانه باشد که بغیر از عارفان و محبان و مشتاقان این معانی در نیابند که اهل فنا اند
ابیات هر که جان درباخت بر دیدار او ؛ صد هزاران جان کند ایثار او ؛ تا توانی
در فنای خویش کوش ؛ تا شوی از خویش برخوردار او ؛ چشم مشتاقان روی دوست را ؛
نسیه نبود پرتو رخسار او ؛ نقد باشد اهل دل را روز و شب ؛ در مقام معرفت دیدار او ؛
دوست یکدم نیست خاموش از سخن ؛ گوش کو تا بشنود اسرار او ؛ پنبه را از گوش بر باید کشید ؛
بو که یک بار بشنوی گفتار او ؛ بس از جناب عزت حق عز شانه توفیق باید طلبید تا اسرار
معرفت دریابند ؛ این کار دولت کنون تا کرا رسد ؛ فصل دوم بدانکه قران
کلام حق است و در هر حرفی ان درجات و حسنات که از حدیث معلوم کردی دران درج است
چنانچه یکی ده و یکی هفتصد و بی حساب به بندگان با ایمان خواهد رسانید و در وعده حق
تعالی و رسول او هیچ خلافی نیست که اِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِیْعَادَ اما هر سورتی و ایاتی که حضرت
رسالت حدیثی در ثواب و فضیلت ان فرموده باشد و حدی و عددی بران معین فرموده تا
ان ثواب بیابند بس از غایت شفقتی که درباره امت داشته اند بیان فرموده بس مرد طالب

باید که قدم در متابعت صاحب شریعت نهند و هرچه در حدیث صحیح ثابت شده باید که اوقات خود
بران صرف کنند کاو عدد و حد و رکاو نهاده بر مثال گنج نامه ایست و از نبی حکمت خالی نیست
و در گنج نامه نوشته باشد که از فلان جای بچند قدم بر سر ان گنج رسند پس بدیده ما زاغ البصر
و ما طغی سری چند مشاهده فرموده و از غایت شفقت امت را نشان داده که اگر فلان
سوره یا فلان ایات با فلان دعا در فلان وقت چند نوبت برخوانند البته بسر گنج سعادت
ابدی برسند پس ان عدد و حد و در ارعایت باید کرد که کمتر از آن باشد شاید که بمقصود نرسد
پس هر سورتی و ایتی که حدیثی صحیح بر آن باشد و علما از آن اسلم داشته باشد بتوفیق الله از بیان
کنیم و از موضوعات بکلی اجتناب نمایم چرا که موضوعات در فضایل قرآن بسیار در کتب اورده‌اند
از اول قران تا باخر همه سورها و از ابی کعب روایت کرده‌اند بدان ترتیب علما گویند
که ان کس که ان وضع کرده از کجا بوده و عوض او چه بوده و حال وی بچه رسیده و اورده‌اند
که شخصی از عبادان بصره این داعیه پیدا شد که در فضیلت هر سورتی ثوابی چند بنویسد پس این
احادیث موضوع بنوشت از اول تا اخر بر هر سورتی ثوابی چند بنوا از پیش خود وضع کرد
و منتشر گردانید پس نسخها فراوان شد اهل حدیث که نقادان این فن بودند بازوقت ان
افتادند و تفحص کردند تا وی را بدست آوردند و پیش خلیفه ان وقت بردند پس اقرار بکرد که من
این وضع کرده‌ام گفتند این چه داعیه بود که این همه دروغ بر جناب رسالت بستی گفت دیدم که

مردمان بفقه ابو حنیفه روی اوردند و تعلم قران نمیکردند من از برای ترغیب مردمان
از پی قرأت قران بروند و تعلم قران کنند این احادیث وضع کردم تا مردمان از برای
ثواب از اپا موزند علما همه فتوی دادند و خلیفه بفرمود تا او را بر دار کردند تا مردمان عبرت
گیرند و دروغ بر حضرت رسالت نبندند که فرمود هر کس که دروغی بعمد بر من بندد گو فرا گیر
جای خود در دوزخ پس سعی باید کرد که نقل صحیح از کتب معتبره روایت کنند تا موجب رضای
خدای و رسول نباشد و امید نجات بود اما انچه در حدیث صحیح امده ابو هریره گفت که حضرت
رسالت فرمود که کاری که ابتداء ان نه بگفتن بسم الله الرحمن الرحيم باشد ان
کار دم بریده باشد پس در همه احوال ابتدا بنام خدای تعالی کنند تا در ان همه یمن و برکت
باشد که در نقل درست امده که جبرئیل از حضرت رسالت سوال کرد که یا رسول الله
چون است که پیشتر اوقات شما را ملول می بینم فرمود که از اندوه امت گفت یا رسول الله
من همیشه بر امت تو ترسان بودم چون بسم الله الرحمن الرحيم بر تو
فرود امد یکبار ایمن شدم چرا که این دو صفت است که بر هیچ قوم فرو نیاید الا انکه حق
تعالی بران قوم رحمت فرماید پس از ین بشارت بغایت خرم شد اورده‌اند که در شب
معراج از فردوس اعلی چهار چشمه دید که از زیر غرفه بیرون می امد و در دشت بهشت روان
بود یکی شیر و یکی اب و یکی شراب طهور و یکی عسل صافی خواست تا هر چشمه از ابه بیند گفت بار خدایا

این در بر من بگشای فرمان آمد که اشارتی کن اشارتی کرد وان در گشاده شد قدم در انجا
نهاد دید خطی از نور نبشته بسم الله الرحمن الرحیم نظر کرد از میم اول چشمه شیر می آمد
واز حلقه ه شراب طهور می آمد واز میم رحمن آب بیرون می آمد واز میم رحیم عسل می آمد پس
این بشارت فرمود که هر کس که باخلاص این کلمات بگوید الله تعالی ازین چهار جوی او را روزی
کرد و فرموده هیچ دعایی رد نکنند که در اول آن بسم الله الرحمن الرحیم باشد و در بود
نیست افتتاح نماز الا به بسم الله الرحمن الرحیم پس هر امری که ابتدا بآن نکنند همه خیر و برکت باشد
و چون مومن قدم بر صراط نهد بگوید بسم الله الرحمن الرحیم سه هزار ساله راه گذشته باشد
و بعضی بر آنند که اسم اعظم ازین سه بدر نیست و فواید بسم الله بسیارست وان در نزد مرگ و در
قبر و قیامت مشاهده کنند دیگر فرمود خبر دهم شما را از بزرگترین سورتی گفتند بلی یا رسول الله
فرمود الحمد لله رب العالمین اینست سبع المثانی والقران العظیم بر من فرو آمده
و در حدیثی دیگر فرموده که فاتحة الکتاب سورتی است که حق تعالی قسمت کرده میان خود
و بنده خود چون بنده گوید الحمد لله رب العالمین حق تعالی فرماید حمدنی عبدی
یعنی بنده من حمد من میگوید چون گوید الرحمن الرحیم فرماید ثنا بر من گفت بنده من
چون گوید مالک یوم الدین فرماید مجدنی عبدی چون گوید ایاک نعبد و ایاک نستعین
فرماید این نسبت میان من و میان بنده من و مر اوراست از انچه از من خواست و چون

گوید اهدنا

اهدنا الصراط المستقیم تا اخر سوره حق تعالی فرماید هذا لعبدی و لعبدی
ما سال یعنی از ان بنده من است و بنده مراست انچه از من خواست آمین یعنی چنین باد و آمین
گفتن سنت است و چند حدیث صحیح بر ان آمده و هر کس که نگوید مخالف سنت باشد و اعتقاد
کند که شنوایی حق تعالی و جواب گفتن او هیچ مشابهت با مخلوق ندارد که شاید که در یکلحظه در
همه بلاد عالم در هر شهری و قریه چندین هزار تومان خلایق همه این کلمات خوانند
و جواب هر یکی گوید و هیچ یکی او را از شنیدن و جواب دیگری مشغول نکند و همه را بشنود
و جواب گوید که صفات او چون ذات اوی مثل و مانند است که در قران فرموده لیس
کمثله شیء و هو السمیع العلیم گویند جمعی از صحابه بر قومی میگذشتند یکی گفت شما
افسونی میدانید که یکی از ما مار گزیده است یکی از صحابه گفت من میدانم برفت و فاتحة الکتاب
برخواند در حال صحت یافت پس گوسفندی چند بایشان دادند از کراهت داشتند بحضرت
رسالت اوردند و حال قصه بگفتند فرمود از ان تصرف کنید و هیچ کراهت مدارید و نصیبی
از ان بمن دهید که حلال ترین چیزی ان است که بسبب قران فرا گیرند و ابو الدردا
گوید حضرت رسالت فرمود که اگر فاتحة الکتاب در کفه میزان نهند و همه قران در کفه
دیگر نهند زیادت شود فاتحة الکتاب بهفت نوبت و فرمود هر چه در همه کتب اسمانی
هست معانی ان در قران مجید هست و همه معانی قران در معنی فاتحة الکتاب درج است بلکه در ب

بسم الله درجت وامیر المومنین علی فرمود که اگر خواهم از ب بسم الله چندین خروار
شتری معانی ان بنویسم وازا در نماز امت فرض کرد تا یکنوبت که بنده مومن بخواند
از ثواب جمیع کتابهای اسمانی بهره مند شود و ثواب بی حساب بیابد واز حضرت رسالت
سوال کردند از اسم اعظم خدای تعالی فرمود ازین دو ایت بیرون نیست که والهکم
الله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم والله لا اله الا هو الحی القیوم و بایکی
از صحابه کعب خبر داد بهم از ایتی از کتاب خدای تعالی که اعظم ایاتست کعب بلی یا رسول الله بس ایه
الکرسی برخواند و فرمود بدان خدای که نفس محمد بید قدرت اوست که بدرستی که این ایت زبانی
دارد و دو لب و در ساق عرش تقدیس حق تعالی میکند و فرمود هرکس که از بس هر نمازی
فرض ایة الکرسی برخواند هیچ مانع او نشود که در بهشت رود الا مرگ یعنی چون روح از
جسد مفارقت کند در بهشت فرود اید و اورا در مقام صدیقان و عابدان فرود اورند
و فرمود چون بجای خواب روید برخوانید که نفس شما در امان خدای تعالی باشد و همه
همسایگان او که برامون او باشند و فرمود که شمارا بیاموزم دعایی که فاضل ترین
دعاها باشد در دنیا و اخرت کعب بلی یا رسول الله فرمود اللهم ربنا اتنا فی
الدنیا حسنة وفی الاخرة حسنة وقنا عذاب النار وابن عباس
روایت میکند که پیش حضرت رسالت حاضر بودم و جبرئیل حاضر بود که اوازی عظیم از بالای سرها

برامد

برامد جبرئیل گفت این دریست از درهای اسمان که پیش ازین هرگز گشوده بود و امروز گشودند
و ملکی می اید که هرگز بزمین نیامده الا امروز پس بیامد و سلام کرد و گفت بشارت باد ترا
یا رسول الله به دو نور که پیش از تو هیچ پیغامبر نیامده وان فاتحة الکتابست واخر سوره
البقره یعنی امن الرسول تا باخر و نخواند از ان کسی الا انکه بهره حرفی او را عطایی بدهند و فرمود
برخوانید قران که بیاید روز قیامت و شفاعت کند خوانندگان خودرا و فرمود
که برخوانید دو زهراوین را یعنی سوره البقره وال عمران در ان خیرات و برکات
و مبرات بسیار و بیشمارست وازامیر المومنین علی روایتست از خواجه کاینات که
فرمود هرکس که بعد از هر نمازی فریضه فاتحة الکتاب وایة الکرسی وشهد الله تا ان
الدین عند الله الاسلام وقل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب برخواند
معلق شود میان بنده و حق جل جلاله و خداوند مبالغه کند در شفاعت خواننده که حق تعالی
فرماید وی را در فردوس اعلی در حظیرة قدس فرود اورم و هر روز هفتاد نظر خاص بران
بنده کنم و در دنیا هر روز هفتاد حاجت وی برادرم که کمترین ان امرزش بود و از شر
حسودان و دشمنان اورا نگاه دارم و در همه احوال مدد و معاون او باشم صدق رسول
الله و باید که مستمعان این حدیث البته بجای اورند تا این ثوابها بیابند و عبد الله
عباس روایت میکند که شبی در خانه خاله بودم میمونه و حضرت رسالت بیامد و در ان

شب انجا بود چون دو دانگ از شب مانده بود برخواست و نظر با سمان کرد و از آخر
سوره ال عمران اِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ تا آخر سوره برخواند و در
حدیثی دیگر فرمود هر کس که در آن دم که بخواب می رود آیة شَهِدَ اللّٰهُ اِنَّ الدِّيْنَ
عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ بخواند بعد از آن بگوید وَاَنَا عَلٰی ذٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِيْنَ
حق تعالی هفتاد هزار ملک بیافریند تا استغفار از برای وی کنند تا روز قیامت
بسیاری از صحابه روایت میکنند که هر وقت شهد الله چون انجا رسیدی که لَا اِلٰهَ
اِلَّا هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ فرمود وانا اشهد بما شهد الله به واستودع
الله هذه الشهادة وهی لی عند الله ودیعة اِنَّ الدِّيْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ
وسخن نفرمودی تا چشمش در خواب رفتی فرمود هر بنده که هر شب این بجای آورد در روز
قیامت حق تعالی فرماید این بنده من نزد من ودیعه و عهدی دارد و من سزاوارم که
وفا بعهد کنم و اورا در بهشت فرود آورم و فرمود هر کس که سه آیت از سوره الکهف برخواند
در روایتی ده آیه برخواند از فتنه دجال ایمن بود و ابو الدردا روایت کرده که حضرت
رسالت فرمود که هر کس که از پیش بر آمدن آفتاب و بعد از نماز شام هفت نوبت بگوید
حَسْبِيَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ همه شب
و همه روز در امان و ضمان حق تعالی باشد و یکی از بزرگان دین حضرت رسالت را بخواب

دیدکه کس

دیدکه بوسه بر دهان شبلی میداد سوال کرد که این دولت بچه یافته یا رسول الله فرمود که بعد از نماز
لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُوْلٌ تا آخر می خواند و فرمود که در هر درماندگی که باشند دعا یونس برخواند
البته فرج یابد اینست لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ و هیچ مسلمانی
این دعا نکند از برای چیزی الا انکه مستجاب کنند از و فرمود سورة حج دو سجده است که اگر سجود
نکند گویا آن سوره نه خوانده است و فرمود که هر کس که دو آیت برخواند در اول
روز که فَسُبْحَانَ اللّٰهِ حِيْنَ تُمْسُوْنَ وَحِيْنَ تُصْبِحُوْنَ تا انجا که وَكَذٰلِكَ تُخْرَجُوْنَ
هر وردی که در روز از وی فوت شده باشد بتدارک ان شود و اگر در شب برخواند
تدارک ورد آن شب باشد و جابر روایت میکند که حضرت رسالت هر شب در خواب
نرفتی تا سوره الم تنزیل و سوره تبارك نخواندی و ابو هریره میگوید حضرت
رسالت فرمود هر چیز را دلی هست و دل قران یس است و هر کس که یس برخواند حق
تعالی ثواب ده ختم قران از برای او بنویسد و اگر در شب خواند یا در روز حق تعالی
او را بیامرزد و بروی رحمت فرماید و از علی علیه السلام روایتست که فرمود که هر کس
دوست دارد که پیمانه ثواب او تمام بدهند در آخر هر مجلسی چون برخیزد بگوید سُبْحَانَ
رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ
الْعَالَمِيْنَ و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که هر بنده که اول حم مؤمن اِلَيْهِ الْمَصِيْرُ و آیة الکرسی در

در بامداد بر خواند در حفظ حق تعالی باشد تا شب و اگر در شب بر خواند تا بامداد از زیده بر خیزد
و فرمود هر بنده که به شب سوره اذا وقعت بر خواند او را هرگز درویشی نباشد و تا
مرادی بنود و فرمود که هر بنده که بامداد سه نوبت بگوید اعوذ بالله السمیع العلیم
من الشیطان الرجیم لو انزلنا هذا القرآن علی جبل تا اخر او بر خواند حق تعالی هفتاد
هزار ملک بروی موکل کرد آند تا بشب از برای او آمرزش خواهند و اگر در ان روز بمیرد
شهید بود و اگر در شب بر خواند همچنین باشد یعنی همین منزلت وی را بدهند و فرمود که سوره
تبارک بر قبر مرمیت که بر خوانند او را عذاب برهاند و از حضرت رسالت دیده اند که
در هر دو عید و جمعه در نماز سبح اسم ربک الاعلی و هل اتیک حدیث الغاشیه
بر خواندی و فرمود که هر بنده که اذا زلزلت بر خواند در شب او را ثواب نیمه از قران بدهند
و اگر قل یا ایها الکافرون بر خواند ثواب دانگی و نیم قران بیابد و اگر قل هو الله
احد بر خواند ثواب دو دانگ قران وی را بدهند و یکی از صحابه گفت مرا چیزی تعلیم کن تا از آن
ورد خود سازم فرمود چون در جامهٔ خواب روی قل یا ایها الکافرون تمام بر خوان
تا بخواب روی که تر برائت بدهند از شرک یعنی در تو از شرک هیچ نماند گویند یکی از صحابه امامت
قومی میکرد و در همه نمازها بعد از فاتحه قل هو الله احد میخواند این سخن پیش شکایت آن بحضرت
رسانیدند چون حاضر شد فرمود که هیچ چیزی از من بتو رسیده که بغیر از این سوره میخوانی تا اصحاب

از تو شکایت میکنند گفت یا رسول الله من این سوره را دوست میدارم فرمود بدانکه حق تعالی
ترا دوست میدارد و ترا در جنت اعلی فرود آورد و فرمود هر بنده که هر روز دویست بار قل هو الله
احد بر خواند نیست شود گناه پنجاه ساله او مگر آنکه دینی بروی بود روزی شنید از کسی که قل هو
الله احد میخواند فرمود وجبت ابو هریره گفت یا رسول الله چه او را واجب شد فرمود بهشت
جاوید و فرمود شما را عاجز کرد آند که هر شب دو دانگ قرآن بر خوانید گفتند چگونه توانیم فرمود
یکنوبت قل هو الله احد بر جای دو دانگ قرانست و عایشه گفت هر شب حضرت رسالت در جامه
خواب آمدی هر دو کف خود را جمع کردی و باد بر آن دمیدی و قل هو الله احد و قل اعوذ دو
گانه بر خواندی و همه جسد مبارک خود را دست بمالیدی تا آنجا که دست رسیدی ابتدا
از سر مبارک خود کردی و روی آن وقت همه بدن و فرمود که بعد از نماز جمعه هفت نوبت
قل هو الله احد و هفت نوبت اعوذ برب الفلق و هفت نوبت قل اعوذ برب الناس
بر خوانید که خدای شما را نگاه دارد از بدیها تا جمعه دیگر و عقبه ابن عامر رضی الله عنه گفت یا
رسول الله بسفری میروم و توشه ای میخواهم فرمود من ترا چیزی بیاموزم بهتر از آن دو
سوره نزدیک بهم گفت بلی یا رسول الله فرمود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ
بس بر خواند و باد بر من دمید فرمود این دو سوره میخوان که ترا از همه بلاها نگاه دارند
بدانکه در فضیلت قرآن احادیث بسیارست اگر بدان مشغول می شویم خود کتابی بود بسر خود

اما این مقدار اشارتست طالبان را تا درین کتاب بحر سعادت غواصی کنند و در هر فصلی
گوهری چند بدست آورند و باید که در خواندن قران در دل رقتی و خضوعی بود که صالح
مری فرمود که در خواب دیدم که قران بر حضرت رسالت میخواندم فرمود یا صالح این
قرائتست که میخوانی گریه کو و فرمود تلاوت قرآن کنید و بگریید که هر که گریه نکند در ان
از ما نیست و قال عز و جل خروا سجدا و بکیا فصل سوم در فواید ذکر قال
الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا دیگر فرمود فاذکرونی
اذکرکم ای اهل ایمان آگاهی فرمایید یاد من کنید تا من یاد شما کنم یعنی اگر مرا بطاعت یاد کنید من
شما را بمغفرت یاد کنم و حضرت رسالت فرمود که ذاکران الله تعالی در میان غافلان
چون درخت سبز است در میان درختان خشک و فرمود ذاکران حق تعالی در میان
غافلان چون آن کسانند که در صف غزا جنگ کنند وقتی که دیگران گریزند و حق
و علا میفرماید که من با بنده خودم تا بیاد من مشغول است ما دام که لبهای او بذکر من
حرکت کند و فرمود که هیچ عمل بنی آدم او را رهاننده تر نیست از عذاب خدای تعالی
از ذکر او گفتند نه غزا کردن در راه خدای تعالی و فرمود که نه غزا کردن الا آنکس
که گردن او شمشیر زنند و سرش بکشند و مالش ببرند دیگر فرمود شما دوست میدارید
که بچرید در ریاض بهشت گفتند بلی یا رسول الله فرمود خدای تعالی را بسیار یاد کنید یکی سوال کرد

که کدام عمل

که کدام عمل فاضل ترست فرمود چون میری و زبان تو تر باشد بذکر الله تعالی و فرمود که
بامداد و شب زبان شما تر باشد بذکر خدای تعالی که گناهان شب و روز را هیچ بر شما نماند
و فرمود ذکر کردن شما در بامداد و شب فاضل ترست از آنکه جنگ کردن با کافران
که شمشیرها شکسته شود و مال بسیار بصدقه دهید و فرمود که حق تعالی میگوید که اگر بنده
من مرا یاد کند در نفس خود من او را یاد کنم در نفس خود و اگر یاد کند مرا در میان قومی من او را
یاد کنم در میان قومی بهتر از آن قوم و اگر یک وجب نزدیک شود بمن من نزدیک
شوم بیک گز بوی و اگر وی یک گز نزدیک شود بمن بیک باغ بدو نزدیک شوم و اگر
او بشتابد بمن بسرعت اجابت پیش وی باز روم و فضیل عیاض میگوید چنین
بما رسیده از حق تعالی که فرزند آدم اگر بعد از نماز صبح یکساعت و بعد از نماز پیشین
یکساعت بیاد ما مشغول شود کفایت کنم آنچه در میان آن بود و ابو الدردا
گفت که حضرت رسالت گفت آیا شما را خبر کنم به بهترین اعمال شما که سبب آن بلند
گرداند درجات شما و پاک گرداند شما را نزد خداوند شما و بهتر از آن باشد که زر و نقره
بسیار بر دنان دهید و بهتر از آن باشد که برابر دشمن روید و گردن شما را زنند گفتند
بلی یا رسول الله فرمود ذکر خدای تعالی بسیار کنید و ابو هریره میگوید درستی که اهل آسمان
بهم میگویند خانهای اهل زمین که در آنجا ذکر حق تعالی کنند و بعبادت مشغول باشند هم

چنانکه شما ستارهٔ آسمان یکدیگر می‌نمایند تا ذکر آنجا کنند تا ایشان بگیرند و عطا دهند
و فرمود همه نفسها چون از دنیا روند تشنه باشند الا ذاکران الله تعالی و فرمود حافظان
اعمال بندگان رفع کنند بحضرت عزت و نظر در آن صحیفه کنند چون در اول نیکویی
بود در آخر نیکویی بود با ملائکه فرماید گواه باشید که آمرزیدم بنده خود را آنچه در میان
صحیفه اوست یعنی چون در اول روز و آخر او طاعت بود تقصیری که در میانه بوده درگذارد
و معاد جبل فرماید که اهل بهشت را هیچ حسرت نباشد مگر آن یکساعت که نیاد حق
تعالی بر ایشان گذشته باشد پس از این همه احادیث معلوم شد که ذکر کردن این همه
فواید دارد و در بهشت بغیر از این حسرت نباشد که یک لحظه از ذکر غافل شده باشند پس
انفاس را غنیمت باید دانست و یکنفس باید که از یاد جان فزای حق تعالی غافل نشود٭

فصل چهارم در فضیلت ذکر یروی عن رسول الله انه قال افضل ما قلت
انا والنبیون من قبلی لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک
وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر یعنی فاضلترین سخنی که من گفتم و پیغامبران
پیش از من این است و فرمود که هر بنده که هر روز صد بار بگوید لا اله الا الله وحده
لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر همچنان باشد که ده بنده
آزاد کرده باشد و صد حسنه در نامهٔ او بنویسند و صد گناه از نامهٔ او محو کنند و صد درجه در بهشت

او را بر دارند و او را حرزی باشد از شیطان در آن روز تا شب و هیچکس نیاید در قیامت که در عمل
از او فاضلتر بود مگر آنکس که مثل او آن عمل کرده باشد صدق رسول الله و فرمود هر بنده
که وضوی نیکو بسازد و نظر باسمان کند و بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده
لا شریک له واشهد ان محمدا عبده ورسوله حق تعالی فرماید تا در بهشت بگشایند
گوید در ای از هر دری که خود میخواهی و فرمود که نباشد بر اهل لا اله الا الله هیچ وحشت
در قبرهای ایشان و در آن روز که ایشان برانگیزند و گویا من نظر میکنم در ترد صحیفه من می
بینم ایشان را که بر می‌خیزند و خاک از سر خود می‌افشانند و میگویند الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور و فرمود یا ابا هریره همه عملهای نیکو وزن کنند
در روز قیامت الا شهادة ان لا اله الا الله که اگر او در زمین بنهند و هفت آسمان
با هفت زمین با هرچه در آن است برابر آن بنهند اله الا الله زیاده آید اما اگر
گوینده در آن صادق باشد و به پری زمین گناه داشته باشد حق تعالی ویرا بیامرزد
و عمر خطاب روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که هر کس در بازار رود و از بازارها که مردم
آنجا معامله کنند بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت
بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر او را بدهند هزار هزار حسنه و نیست گردانند هزار هزار گناه
او و بنا کنند قصری ویرا در بهشت و فرمود من قال لا اله الا الله دخل الجنة

وابن عباس گفت از قول خدای تعالی که غافر الذنب وقابل التوب شدید العقاب
امرزنده گناه گوینده لا اله الا الله است وسخت کننده عذاب انکس است که نگوید لا اله
الا الله وچون گوید لا اله الا هو الیه المصیر جای وی بهشت است ودر خبر است
که پادشاهی کافر با لشکری روی بدیار اسلام نهاد مسلمانان پیش وی باز جهاد
بر رفتند ودر جنگ ان پادشاه کافر گرفته شد ولشکرش بهزیمت برفتند ومسلمانان
خواستند تا ویرا بسخت عذابی بکشند ویرا در دیگی پر از اب نهادند واتشی عظیم در زیر ان
دیگ کردند چون اب گرم شد ان کافر تابان می برد و یک یک نام میخواند اب
جوش گرفت تا که از سر اخلاص گفت لا اله الا الله یا الله فریاد رس در حال از
اسمان ناودانی از اب سرد سر در ان دیگ نهاد و میریخت وبادی بیامد واتش
بکشت وان دیگ برگرفت وبمیان لشکرگاه خودش برد قوم وی تعجب کردند سوال
کردند گفت ای قوم خدا را پرستید که از بتان هیچ کاری نمی اید پس قوم همه ایمان اوردند
ومسلمان شدند پس مسلمانان دران قضیه تعجب داشتند تا یکی از صلحا وی را در خواب دید
گفت شد خلاص او برکت کلمه لا اله الا الله بود وحضرت رسالت فرمود که بسیار گویید لا اله
الا الله که اینست کلمه توحید وکلمه اخلاص وکلمه التقوی وکلمه طیبه ودعوة الحق وعروة
الوثقی وبهای بهشت که حق فرموده هل جزاء الاحسان الا الاحسان

نعمی تلی دین

یعنی نیکوی در دنیا ونیکوی اخرت یعنی نیکوی دنیا قول لا اله الا الله ونیکوی اخرت بهشت
جاوید وفرمود که بعد از نماز فریضه صبح باید که چون سلام باز دهید زانو همچنان نهاده
نوبت بگویید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو
علی کل شیء قدیر الحمد لله وسبحان الله ولا اله الا الله والله اکبر
اثر ان هر دعایی که کند مستجاب شود وهمچنان باشد که همه شب در عبادت بوده
درین حدیث فکری بکن که بیک نوبت چنین دولتی می شود کسی که دل از ذکر یک لحظه
خالی نباشد چه فیضها بدان دل رسانند ومشایخ کبار در کتب اورده اند که سالک در
شبانروزی که کم شصت هزار بار ذکر نکند بلکه سعی نماید در بیشتر وفرمود صلی الله علیه وسلم
که بعد از هر نمازی سی وسه بار سبحان الله وسی وسه بار الحمد لله وسی وسه الله اکبر وتمامی
صد بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد
وهو علی کل شیء قدیر حق تعالی همه گناهان وی درگذارد اگر چه مثل کف دریاها
بود ودر حدیثی دیگر فرموده بیست وپنج بار سبحان الله وبیست وپنج بار الحمد لله وبیست وپنج بار الله اکبر
امده ودر حدیثی دیگر ده بار سبحان الله وده بار الحمد لله وده بار الله اکبر روایت کرده اند
که فاطمه علیها السلام پیش عایشه امد وشکایت کرد از اسیا دست تو دعا که با حضرت رسالت
بگویی تا از غنیمت کنیزکی از بهر من بفرستد تا مددی باشد در کارها در شب عایشه پیغام فاطمه برسانید

ما وراء اللسان [illegible]

69

ان حضرت قدم در خانهٔ امیر المومنین علی نهاد دید که هر دو در جامهٔ خواب بودند
خواستند که برخیزند فرمود که بر جای خود باشید پس پای مبارک در میان هر دو
دراز کرد ایشان هر یکی پای مبارک او بر سینه نهادند فرمود یا فاطمه شنیدم که جاریه
طلب کرده بودی امدم تا ترا چیزی بیاموزم که بهتر باشد از کنیزک که خدمت فرمای یا
رسول الله فرمود که چون در جامهٔ خواب روید سی و سه بار سبحان الله بگویید
و سی سه بار الحمد لله و سی چهار بار الله اکبر امیر المومنین علی فرمود که تا این سخن از ان
حضرت شنیدم هرگز از من فوت نشد یکی گفت حتی لیلة الصفین فرمود بلی در
ان شب این ورد از من فوت نشد و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس که هر روز
صد نوبت بگوید سبحان الله بحمده گناهان وی نیست شود اگر چون کف دریا
بود و گویند مردی بحضرت رسالت امد گفت یا رسول الله دنیا یکبار روی از من
گردانیده و بغایت تنگ دست شده ام فرمود ای تو مگر غافلی از صلوات
ملایکه و تسبیح خلایق که روزی بدان می یابند گفت کدام است یا رسول الله فرمود بعد از
نماز سنت صبح و پیش از فریضهٔ صبح صد نوبت بگو سبحان الله و بحمده سبحان
الله العظیم و بحمده استغفر الله پس روزی بسیار روی بوی نهاد و فرمود حق
تعالی از هر کلمه ملکی بیافریند و تسبیح کنند و ثواب ان پر کرده اند میان اسمان و ثواب

ان را بود

تا بود و فرمود هر کس که بگوید الحمد لله میان اسمان و زمین پر کرده اند از ثواب و دوم
بار بگوید پر کرده اند میان اسمان و زمین و چون سیوم و چهارم گفت حق تعالی فرماید سل تعط
یعنی بخواه تا بدهم و ابو سلیمان دارانی میگوید مردی دیدم بر در کعبه ایستاده بود و چون
از حج فارغ شده بود و میگفت الحمد لله بجمیع محامده کلها ما علمت منها و ما لم اعلم علی
جمیع نعمه کلها ما علمت منها و ما لم اعلم لذی خلقه کلهم ما علمت منهم و ما لم اعلم بس قصد
بلاد خود کردیم بعد از ان سال دیگر بحج رفتیم دیگر همان شخص دیدیم که بر در کعبه همین ذکر میگفت
منادی شنیدیم که میگفت ای بندهٔ خدای بدرستی که حفظهٔ قران اعمال تو خسته
شده اند در نبشتن یکسال از نبشتن ثواب تو و هنوز فارغ نشده اند از انچه پارسال تو گفته
و رفاعة الزرقی میگوید روزی از عقب رسول نماز میگزاردیم چون از رکوع فارغ شد
فرمود سمع الله لمن حمده مردی گفت ربنا لک الحمد حمداً کثیراً طیباً مبارکاً فیه چون نماز
تمام کرد روی مبارک نبی کرد فرمود که این سخن که گفت ان مرد گفت من بودم یا رسول الله
فرمود عجب چیزی دیدم چنان دیدم که چند ملک بر یکدیگر پیشی میکردند که ثواب این کلمه بنویسند
جهت این مرد دیگر فرمود که بسیار این کلمه گویید لا حول و لا قوة الا بالله که بدرستی که گنجیست
از گنجهای بهشت و در صحیح این حدیث اورده که چون این کلمات بگوید که لا حول و لا قوة الا بالله گوید
و لا منجا من الله الا الیه حق عز و شانه کار دین و دنیا و اخرت او بفضل خود بخیر سازد و معا

میگوید حضرت رسالت با من گفت ای ترا دلالت کنم بر دری از درهای بهشت گفتم بفرمای ای
فرستاده خدای فرمود لاحول ولا قوة الا بالله و مجاهد میگوید مردی از خانه بیرون آمد گفت بسم الله
ملکی گفت هدیت گوش توکلت علی الله ملک گفت کفیت دیگر گفت لاحول ولا قوة الا بالله ملک گفت
وقیت پس شیاطین از وی متفرق شدند و بگریختند میگفتند ما را با وی راه نیست و بر وی هیچ
دستی نداریم که او را راه نمودند و کار وی کفایت کردند و نگاه داشته شد از همه شرها
و عبدالله زبیر فرمود روزی در مسجد نشسته بودم شخصی سه نوبت بر من سلام کرد گفتم تو کیستی
که آواز تو می شنوم و ترا نمی بینم گفت من یکی از پریانم و مسلمانم از پس پنجشنبه در مجلس
ابلیس حاضر بودم و ابلیس از هر یکی می پرسید که با قرین خود چه کردید ایشان جواب میگفتند
تا که دیوی کوچک سرخ بیامد گفت تو چه کردی با قرین خود گفت من هر چند سعی میکنم با وی کاری
نمیتوانم کرد جهت آنکه او بامداد و شبانگاه کلمه می خواند و من به قطعات دیگر او نمیتوانم رسیدن
من آمدم تا ترا بشارت دهم بشرط آنکه این کلمات مرا بیاموزی گفت من از مادر خود اسما
که او از پدر خود ابوبکر صدیق شنید که او از حضرت رسالت شنید که هر که بامداد و شب این
کلمات بگوید هیچ شیطان بروی دست نیابد و در حفظ امان حق تعالی باشد تا روز دیگر این است دعا
آمَنْتُ بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ
وَاسْتَمْسَكْتُ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

درزود

وفرمود که هر بنده که هر بامداد سه نوبت بگوید رَضِيتُ بِاللهِ رَبًّا وَبِالْإِسْلَامِ
دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَبِيًّا حقست بر خدای تعالی که از
وی راضی شود و در شب همچنین بگوید و مقصود همه طالبان خشنودی حضرت عزت است
روزی حضرت رسالت معاذ را بگرفت فرمود ترا وصیتی کنم جهت آنکه ترا دوست میدارم
بعد از هر نمازی فریضه البته این بگوی اللَّهُمَّ أَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَشُكْرِكَ وَحُسْنِ
عِبَادَتِكَ و عثمان گفت حضرت فرمود که هیچ بنده نباشد که بامداد و شبانگاه سه
نوبت این کلمات بگوید الا آنکه حق تعالی او را از همه بلاها و گزندها نگاه دارد بِسْمِ
اللهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ و حضرت رسالت با جویریه گفت که یکی از زنان او بود فرمود با تو بگویم
چهار کلمه که اگر سه نوبت بگویی عملهای آن روز که همه بندگان کرده باشند با آن وزن کنند
از آن تو زیادت باشد بگو سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ عَدَدَ خَلْقِهِ وَرِضَا نَفْسِهِ
وَزِنَةَ عَرْشِهِ وَمِدَادَ كَلِمَاتِهِ سعد وقاص روایت میکند که حضرت رسالت بر زنی
بگذشت و پیش وی چیزی بود و بر آن تسبیح میکرد و می شمرد بدان فرمود ای ترا خبر دهم از آن
آسان تر از این چیز بر تو و فاضل تر از این بگوی سُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ
فِي السَّمَاءِ سُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ مَا خَلَقَ فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَ اللهِ عَدَدَ

ما خلق من ذلک سبحان الله عدد ما هو خالق والحمد لله وهم چنین
ولا اله الا الله مثل ذلک والله اکبر مثل ذلک ولا حول ولا قوة الا بالله وهم چنین فرمود
اگر شما را غمی عظیم برسد این کلمات بگویید که البته فرج یابد لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله
الا الله رب العرش العظیم لا اله الا الله رب السموات ورب الارض
ورب العرش الکریم ابوهریره روایت میکند که بهترین انبیا فرمود که
گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر دوستر است بر من از انچه آفتاب
بران بر می اید یعنی از دنیا و انچه دران است فرمود مرا در شب معراج ملاقات شد
با ابراهیم خلیل مرا گفت یا محمد امت خود از من سلام برسان و خبر ده که بهشت
خاکی بغایت پاک دارد و آبی بغایت شیرین و زمین هامون بر شما باد که زراعت کنید
و درخت بنشانید گفتم چه چیز فرمود سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله
اکبر و با موسی اشعری گفت که ترا دلالت کنم بر گنجی از گنجهای بهشت گفتم بلی یا رسول الله فرمود
کلمتان خفیفتان علی اللسان ثقیلتان فی المیزان حبیبتان الی الرحمن
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم یعنی دو کلمه است که سبک است بر زبان و گرانست
در ترازو و دوست اند نزد رحمن سبحان الله وبحمده وسبحان الله العظیم و فرمود هر کس
که بگوید سبحان الله وبحمده نخله در بهشت از برای او بنشانند و فرمود چون طعام خورده شد بعد ازان

گوید

گوید الحمد لله الذی اطعمنی هذا الطعام ورزقنیه من غیر حول منی ولا قوة
الا بالله حق تعالی گناهان کرده و ناکرده او را بیامرزد و فرمود هر کس که در مجلس بنشیند
و بسیار سخنان در میان اید از لغویش از انکه برخیزد بگوید سبحانک اللهم وبحمدک
اشهد ان لا اله الا انت استغفرک واتوب الیک گناهان وی بیامرزند
اگر چه از غبار اگر بیچه باشد نقل است که ادم گفت بار خدایا مرا چیزی بیاموز که همه حمد تو بجای آورده
باشم و جامع باشد همه تحمید و تسبیح ترا پس وحی امد از حق جل جلاله که یا ادم سه نوبت بگوی
در بامداد و سه نوبت بگوی در شبانگاه الحمد لله رب العالمین حمدا یوافی
نعمه ویکافی مزیده فذالک مجامع الحمد والتسبیح و ابوهریره میگوید
هر کس که هر روز یازده بار بگوید لا اله الا الله وحده لا شریک له احدا صمدا
لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد بنویسند او را هزار هزار حسنه الحمد لله و ابراهیم ادهم
با جمعی از ابدال میگوید در کنار دریایی نماز میکردیم آوازی شنیدیم بلند که کسی تسبیحی
میکرد و ما کس نمیدیدیم من گفتم تو کیستی که آواز تو می شنویم و شخص ترا نمی بینیم گفت ملکی ام از ملائکه
که موکلم بدین دریا و تسبیح حق تعالی میکنم تا مرا افریده است گفتم نام تو چیست گفت
هربیهیائیل گفتم ثواب این تسبیح چیست که تو میگویی گفت هر کس که صد بار بگوید این تسبیح
نمیرد تا جای خود در بهشت به بیند یا بکسی دیگر نمایند جای وی سبحان العلی الدیان

سبحان الله الشدید الارکان سبحان من یذهب باللیل ویاتی
بالنهار سبحان من لا یشغله شان عن شان سبحان الحنان
المنان سبحان الله المسبح فی کل مکان در کتاب مصابیح ابن فضل
آورده که حق تعالی ملکی آفریده که هشتاد هزار سر دارد و در سری هفتاد هزار
روی دارد و در هر رویی هفتاد هزار دهان دارد و در هر دهانی هفتاد
هزار زبان دارد و هر زبانی بچند هزار لغت تسبیح حق تعالی و تقدیس میگوید.
روزی در خاطرش آمد که مگر هیچکس از آفرینش بیشتر از من تسبیح نکند که حق تعالی که
اسرار همه میداند فرمود که مرا بنده هست که تسبیح او زیادت از تسبیح تو او تعجب کرد
گفت بار خدایا آن بنده کیست فرمود یکی از فرزندان آدم گفت بار خدایا در این
نمای او را نشان داد آن ملک نزد وی آمد مردی بازیار دید که کار میکرد
وظیفه عبادت بجای می آورد بعد از نماز صبح زمانی مراقب می نشد و ذکری
نرم میکرد آن ملک بشکل آدمی پیش وی رفت گفت ای ذاکر که نرم میگویی تعلیم
من کن گفت بگو سبحان الله اضعاف ما سبحه المسبحون جمیع خلقه کما
یحب الله ربنا ویرضی وکما ینبغی لکرم وجهه ربنا وعز جلاله
والحمد لله اضعاف ما حمد الحامدون جمیع خلقه کما یحب ربنا ویرضی کما ینبغی

رجا

لکرم وجه ربنا وعز جلاله آن ملک بدانست که تسبیح او و همه مخلوقات در تحت آن درجست
پس از آن اندیشه توبت کرد و در حدیثی دیگر صحیح آمده که فرمود که هر بنده که صد نوبت بامداد
بگوید سبحان الله ثواب صد حج او را بدهند و صد بار بگوید الحمد لله گویا صد اسب از برای
غازیان بسته باشد و چون صد بار بگوید لا اله الا الله گویا صد بنده آزاد کرده باشد و چون
صد بار بگوید الله اکبر صد حسنه دیگر او را بدهند بدانکه این همه احادیث و روایات
درست صحیح که آورده ایم با صد هزار دیگر در فضیلت ذکر و تسبیح که گفته اند قطره است
با دریایی چرا که عظمت حق تعالی بیش از آن است که در فهم و خیال و وهم گنجد این تسبیح
ایست بقدر استطاعت انبیا که به بندگان مخلص رسانیده اند و این ثواب گفته اید
فصل پنجم در فضیلت مجالس ذکر و اول این معانی بدانکه هر جایی که جماعتی جمع
شوند تا عبادت حق تعالی کنند جهت خشنودی الله تعالی از مجلس ذکر گویند خواه
که نماز بجماعت گزارند یا قرآن خوانند یعنی قرآن گویند یا درس حدیث یا معنی حدیث
گویند یا مسایل فقه گویند یا جمعی درویشان حلقه ذکر لا اله الا الله گویند یا جمعی مراقب
باشند و هر یکی بذکری و تسبیحی مشغول باشند بلکه وعظ گویند و خلایق استماع کنند یا جمعی
صلوات فرستند و صلاة یا استغفار گویند یا علم دین آموزند یا دعا کنند یا بحتان گویند
که خیر مسلمانان در آن باشد یا امر معروف کنند و نهی از منکر و جمعی نهد دان و ند علی همه ا

۷۳

این همه مجالس ذکر خواندند پس حدیثی چند در فضیلت مجالس ذکر بیان کنیم روی عن
رسول الله انه قال ما من جلس قوم یذکرون الله عز وجل الا حفت بهم
الملائکة وغشیتهم الرحمة وذکرهم الله فیمن عنده یعنی هیچ قومی نباشند که در مجلسی
جمع شوند الا آنکه ملایکه پیرامون ایشان در آیند و برحمت حق تعالی ایشان را باز پوشند و با
ایشان موافقت کنند در آن یاد کردن دیگر فرموده که هیچ قومی مجتمع نشوند که ذکر
حق تعالی کنند و دل ایشان متوجه حق باشد الا منادی آواز کند از آسمان که برخیزید آمرزیده
همه شما را بدل کردیم گناهان شما بحسنات و دیگر فرمود که هر قومی که جایی نشستند و هیچ
ذکر خدای نکنند و صلوات بر پیغامبر نفرستند در روز قیامت ایشان را هم پشیمانی خواهد بود
دیگر فرمود [illegible] بمرغزار بهشت در آنجا بچرید گفتند ما را ریاض الجنة کدام است این مرغزار بهشت
فرمود حلقهای ذکر و عون بن عبدالله گوید که مجلسیست مجلس ذکر که یاد کردن در آن همه حکمت
و مستغرق شدن از آن رحمت است و فرمود که مجالس نیکو نسبت با مومن کفارتست دو هزار مجلس
گناه را و از عمر خطاب روایتست که فرمود مردی از منزل خود بیرون آید و چندان گناه داشته
باشد مثل کوه تهامه پس بمجلس علما رود و سخن او بشنود و از خدای تعالی بترسد چون برون
آید بروی هیچ گناه نمانده باشد از همه گناهان پاک شده باشد پس باید که مفارقت نکند از مجالس علما
که بدرستی که حق تعالی نیافرید بر روی زمین گرامی تر مکانی از آن جایی که مجلس علما باشد و ضحاک بن

قیس میگوید

قیس میگوید طالب عبادت نیابد چیزی بهتر و فاضلتر از مجلس ذکر و نشستن با اهل ذکر گویند ابوهریره
در بازار مدینه رفت گفت ای شما این چنین بطال نشسته‌اید و در مسجد میراث پیغامبر قسمت میکنند پس مردمان
یکبارگی بازار گذاشتند و روی بمسجد نهادند گفتند یا اباهریره کدام میراث است که قسمت میکنند
گفت نمی‌بینید که قومی ذکر میکنند و جمعی قرآن میخوانند و بعضی حدیث از وی روایت میکنند
اینها میراث محمد است و حسن بصری گفت در دل من قساوتی بود پس در مجلس ذاکران باز دل من
زایل شد و حضرت رسالت فرمود در رحمت خدای تعالی بر خلفا پس یا دو سه نوبت دعا فرمود
گفتند یا رسول الله این خلفا تو چه کسانند فرمود جماعتی که زنده واکنند سنتهای مرا و بیاموزند
بندگان حق تعالی را و عیسی فرمود هر بنده که علمی بیاموزد و بران عمل کند و تعلیم بندگان
کند ویرا شانی بغایت بزرگ و عالی باشد در ملکوت آسمانها و در بعضی روایتست که وحی آمد
بداود که یا داود من دوست میدارم جماعتی از بندگان چون گفت یا رب آن چه کسانند تو
ایشان را دوست میداری فرمود ایشان که همیشه یاد من کنند و یاد کردن من [illegible]
[illegible] حق عز و علا مطلع میشود بر مجلسی که در آنجا یاد حق تعالی کنند پس فرماید ملایکه را پس نظر کنید
بندگان من که چگونه مجتمع شده‌اند [illegible] از بندگان من تا آیات من بر ایشان خوانند
[illegible] و احکام آن با ایشان رسانند و دل و جان ایشان مستغرق ذکر من است از من گواه باشید
همه را آمرزیدم و حضرت رسالت فرمود که جمعی از ملایکه هستند که بر روی زمین طواف میکنند

و نظر میکنند هر جا که جمعی از مومنان بیاد حق مشغول اند کرد ایشان فرو میکیرند و با ایشان

مجالست میکنند چون باز میکردند حق تعالی که عالم الاسرار است سوال میفرماید که در زمین

چه دیدید گویند بار خدایا جمعی بندکان تو بیاد تو مشغول اند فرماید تمنا و خواهش ایشان چه بود

گویند بهشت و لقای تو فرماید ایشان بهشت و لقای مرا دیده اند گویند نه یا رب فرماید اگر

دیده بودندی شوق ایشان هزار بار ازین زیادت تر بودی دیگر فرماید که از چه میترسیدند

گویند از دوزخ و عذاب تو فرماید که اگر دیده بودندی گفتند ای ترس ایشان بیشتر بودی فرماید

شما گواه باشید که آنچه میخواهند ایشان را دادم و از آنچه میترسند ایشان را بر هانیدم گفتند یکی آنجا حاضر

بود و نه از ایشان بود بلکه آنجا در گذار بود اما بر کنار مجلس ایشان توقف کرد حق تعالی فرماید

هم نشین ایشان بدبخت نشود او را نیز آمرزیدم اخر درین همه احادیث و اخبار و آثار فکر باید

بکن که درین ایام اندک دنیا چه دولتهای ابدی و سعادتهای سرمدی حاصل می توان کرد حیف

نباشد که سرمایه عمر بغفلت و بطالت و جهالت بگذرد بلکه در ازای طاعت و عبادت معصیت

بسر برند تا چون قدم در دروازه مرگ نهند بسی حسرت و ندامت که ایشان را بود و از آن هیچ چاره

نباشد و گویند از عمر گذشته جز گناهی نماند و در دل بجز از حسرت و آهی نماند تا در پس عمر بود

همه بدیدیم بیدار کنون شدیم که گاهی نماند پس حسرت در آن وقت فایده نبود پس چاره

مرد موحد مومن آن باشد که سرمایه عمر را غنیمت داند و بوعدهای حق تعالی امیدوار بود و بقول آن حق

اگر

شریعت اعتماد تمام حاصل کند و یقین بداند که این ثوابها که درین احادیث صحیح بیان کرده

حق تعالی تا اضعاف آن یکی در ده و یکی به هفتصد و بغیر حساب بندکان با ایمان عطا

خواهد کرد و بر جناب حق عز و علا بغایت آسان است و فیض رحمت او بیکران است و کرم

او بی نهایت و بی غایت است و بنده را یقین درست و ثبات در بندگی می باید

والله اعلم پس مرد باید که منتظر نفحات حق باشد که فیض دمادم می رسد بیت

مرد باید که بوی داند برد ؛؛ ورنه عالم همه نسیم صباست ؛؛ البته درین عالم کار

می باید کرد که درین عالم معاملت گوی دولت در میدان است و بچوگان عمر این گوی

دولت می توان برد و ازین است که گفته اند بزرگان دین بیت فراغ دولت است

بردی اش ؛؛ چو میدان فراخ است گویی بزن ؛؛ که در آن روز که ساعات عمر بر بنده

عرض کنند بداند که چه گوهرهای نفیس ضایع کرده است و از آن حسرت چه سود

دارد چون رفت زندگانی پس آن مقدار که از عمر که مانده صرف طاعت و عبادت

کند و لحظه از یاد حق غافل نشود بزبان ذاکر و بدل حاضر که باشد که جذبه از جذبات

حق بدل او رسد که از عمل ثقلین زیادت باشد و او را باید و از قید خودی و هستی باز رهد

و در دریای وحدت غرقه گردد بیت ذره تا هستی خویشتن بود ؛ صد هزاران پرده در

پیشت بود ؛ نیست آنجا حرف تا را هیچ روی ؛ زانکه آنجا در نگنجد هیچ موی ؛ تو چو عاشق نیستی

75

دل برده؛ دعوی عشق از چه در سر کرده؛ عشق در معشوق فانی گشتن است؛ گر کمال عشق
می باید ترا؛ جز دولت این پرده نگشاید ترا؛ پس طریق تو نهفتن رقص است؛ بجودی
در وادی جان رقص است؛ جان اگر شد محو در جانان تمام جان همه جانان بگردد
بر دوام؛ گر در صورت بود رنگ دویی؛ جز یکی نبود ولیکن معنوی؛ ای جان را در
عرض این همه گفت و گوی آنست تا باز وقت خود دانی و در پس آمدن و شدن نگری
نمای که مرشد اهل طریقت فرموده اند که سالک راه را هشت خصلت باید تا مستعد جذبه
الهی شود اول دایم الوضو باشد که یک لحظه بی وضو نباشد دوم خلوت و عزلت جوید از خلق
سوم ذکر بدوام ورد خود سازد چهارم دل و زبان در ذکر با هم راست گرداند
تا اگر از زبان خاموش شود دل ذاکر بود و پنجم قطعا اعتراض بر قضای حق تعالی نکند
و در مقام رضا متمکن قرار گیرد ششم شیخ را بر خود حاضر داند خاصه کو سا در حضور شیخ بذکر
مشغول است هفتم آنکه صادق بود در قول و فعل هشتم باید که بدل متعرض نفحات
رب العزت شود تا فرصت فوت نشود که اگر دل از آن غافل بود چون برق بگذرد و از این
فرموده الا فتعرضوا چون این شرایط بجای آرد پس بدعا و تضرع توفیق از جناب حضرت
عزت طلب کند و در مقام عجز و شکستگی باشد و مدد از روح حضرت رسالت طلب کند
و صلوات فراوان بر روضه مطهره او فرستد اللهم صل علی النبی محمد و علی آله

و بارک و سلم علیه فصل ششم در فضیلت صلوات قال الله
تبارک و تعالی ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین
امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما یعنی بدرستی که من معبود سزای پرستش ام و فرشتگان
من صلوات می فرستیم برین نبی مبعوث ای آنکسانی که ایمان آورده اید صلوات فرستید بروی
و سلام کنید بر وی تا در دنیا او خوب سلامت یابید و گردن نهید بر حکم تا مسلمان باشید
و در تفسیر این آیت گفته اند که هر کس که این آیت شنود و صلوات نفرستد خدای و ملایکه بر وی
لعنت کنند پس در استماع این آیت واجب بود صلوات بر آن حضرت فرستادن صلی الله
علیه و آله و بارک و سلم روزی از حجره بیرون آمد و روی مبارکش از شادی می افروخت
فرمود امروز جبرئیل آمد و مرا گفت تو راضی نیستی که هر امتی از امتان تو که یکنوبت صلوات
بر تو دهد حق تعالی ده بار صلوات بر او دهد و اگر بر تو سلام کند ده نوبت سلام بر وی کنم
و صلوات و سلام از حق تعالی رحمت فراوان باشد و در روایتی دیگر فرمود ده گناه
از دیوانش محو کند و ده درجه در بهشت وی را بلند کند و فرمود آنکس اولی باشد بمن در
روز قیامت که صلوات بر من بیشتر فرستاده بود باشد و فرمود بخیل آنکس بود که نام من
بشنود و صلوات بر من نفرستد و ابو هریره روایت میکند که فرمود که هیچ بنده سلام بر من
نکند الا آنکه حق تعالی روح مرا بمن باز دهد تا جواب وی باز دهم و هر کس بر من صلوات دهد ملایکه

بروی صلوات دهند اکنون او داند اگر خواهد گو بسیار فرستد یا اندک و فرمود صلی الله
علیه و آله وسلم که هر بنده نام من نویسد و صلوات بنویسد تا نام من در آن ورق باشد ملایکه
از برای وی آمرزش خواهند و استغفار از برای وی کنند و فرمود صلی الله علیه و آله وسلم که
در روز جمعه صلوات بر من بسیار دهید و چون حاجتی از حق تعالی خواهید اول صلوات بر من
دهید و در آخر هم صلوات دهید که حق تعالی بکرم خود آنچ در میان دو صلوات بود البته
قبول فرماید و اجابت کند و فرمود صلی الله علیه و آله وسلم که هر کس که استماع بانگ نماز کند جواب
موذن بگوید و این دعا خواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة
القائمة آت محمدا الوسیلة الفضیلة الدرجة الرفیعة وابعثه
مقاما محمودا الذی وعدته حلت شفاعتی یعنی واجب شد بر من که شفاعت
وی کنم در روز قیامت در خبرست که روزی پای مبارک بر منبر نهاد فرمود آمین در پایه
دوم فرمود آمین در پایه سیوم فرمود آمین سوال کردند که دعا کننده که بود که شما آمین
میفرمودید فرمود در پایه اول جبرئیل گفت خوار باد و زیان کار باد که نام تو شنود
و صلوات بر تو نفرستد گفتم آمین در دوم گفت خوار و خاکسار باد که ماه رمضان بوی در آید
و چندان طاعت نکند که آمرزیده شود گفتم آمین در پایه سیوم گفت خوار و نگونسار باد که اگر یکی از دو پدر
در یابد یا یکی از ایشان و چندان خدمت ایشان نکند که بهشت بیابد من گفتم آمین ابوبکر صدیق

گفت صلوات

گفت صلوات بسیار فرستید که فاضل ترست از بنده آزاد کردن و حسن بصری میگوید هر کس
که ارادت دارد که بنوشد از حوض مصطفی باید که بگوید اللهم صل علی محمد و علی آله و اصحابه
و اولاده و ازواجه و ذریته و اهل بیته و محبیه و فرمود فاضل ترین صلواتی که بر من دهید آنست
که گویند اللهم صل علی محمد وسلم کلما ذکره الذاکرون و کلما سهی عنه الغافلون و یکی از
صحابه گفت یا رسول الله من دو دانگ دعا صرف صلوات بر تو کنم فرمود اگر زیاده کنی ترا
بهتر بود گفت اگر چهار دانگ دعا صرف صلوات کنم فرمود ترا بهتر اگر زیاده کنی گفت اگر همه
دعا بصلوات بسر برم فرمود همه دعای تو مستجابست و یکی از اکابر دین روایت کرد که ما
با جماعتی در کشتی بودیم بادی مخالف بر آمد نزدیک بود که کشتی غرق شود ما که چشم در خواب
رفت دیدار با انوار حضرت رسالت را دیدم صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هزار بار صلوات
چنین بر من فرستید با خلاص شوید اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آل سیدنا محمد
صلوة تنجینا بها من جمیع الاهوال والآفات وتقضی لنا بها جمیع الحاجات وتطهرنا بها من جمیع
السیئات وترفعنا بها عندک اعلی الدرجات وتبلغنا بها اقصی الغایات
من جمیع الخیرات فی الحیات وبعد الممات وسلم تسلیما چون این صلوات را گفته بودیم
یکبار خلاص یافتیم و در نماز دو رکن صلوات هست اول سنت بود در نماز اما در غیر نماز بر
محمد و بر آل تعیین باید فرستاد ملکه صلوات بر همه پیغمبران و [illegible] فرستد در [illegible]

اهل بدعت که گویند اللهم صل علی محمد و آل محمد این چنین شعار اهل بدعت بود شبی
عایشه گفت باید که در خواب بروی تا ختمی قران بکنی و حج و عمره بجای آری و صلوات بر همه
انبیا فرستی و همه مومنین و مومنات را از خود خشنود کنی گفت یا رسول الله این همه در اول شبی
چون توانم کرد فرمود سه بار قل هو الله احد بر خوان که ثواب ختم قران بیابی و بگوی
سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر که ثواب حج و عمره بیابی
و بگو اللهم صل علی محمد و علی جمیع الانبیاء والمرسلین و علی آل محمد وسلم که صلوات بر همه انبیا
داده باشی و بگو اللهم اغفر للمومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء
منهم والاموات که همه مومنین و مومنات و مسلمانان از خود خشنود کرده باشی
و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که هر کس که زیارت قبر من کند واجب شد بر من شفاعت وی
و چنان است که مرا در حیات زیارت کرده باشد و هر کس که در میان این دو حرم بمیرد چون
او را برانگیزانند از ایمنان باشد در قیامت و فرمود بین قبری و منبری روضة من ریاض
الجنة یعنی میان خانه و منبر من روضه ایست از روضهای بهشت و منبر من بر حوض من است
و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که حوض من چندان است که از حدیبیه تا صنعاء
یمن و بعدد ستارهای آسمان ظرفها از زر و نقره بر لب آن نهاده باشد و فرمود صلی الله
علیه و آله و سلم که همه پیغامبران را هر یکی را دعای مستجاب دادند و همه در دنیا بکردند اما من دوست

داشتم

داشتم از برای شفاعت امت خود در آخرت و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که اعمال امت
بر من عرضه میکنند اگر نیکو است دعا میکنم تا بیامرزند و قبول کنند و اگر بد بود دعا میکنم
تا بیامرزند انس بن مالک رضی الله عنه پرسید که یا رسول الله ما ترا کجا بیابیم تا شفاعت
کنی ما را فرمود در نزد میزان طلب کنید و اگر در نیابید در نزد صراط و اگر در نیابید در نزد
حوض که ازین سه موضع خالی نباشم و فرمود بنده مومن نباشد تا مرا از اهل خود و مال خود
و از همه مردمان دوستتر ندارد و بس حاصل رستگاری دوستی اوست و دوستی آنکس را که مسلم
باشد که قدم بر متابعت او نهند آورده اند که زنی را دختری وفات کرده بود شبی او را در خواب
دید که در غل آتشی او را عذاب میکردند آنکس بی در آن بوده بود شبی دیگر او را دید در بهشت
بصد عز و ناز نشسته احوال او پرسید گفت یکی بر گورستان ما بگذشت و ده بار صلوات فرستاد
و ثواب آن بما بخشید یکماه تا ثواب آن بخش میکنم و هنوز هست و بثواب آن بدین مرتبها می
رسیم پس صلوات سبب رستگاریست و ما بعد ازین همه احادیث چهل حدیث دیگر علی الاجمال
بگوییم که در چهل موضع سنت باشد اول در ابتداء غسل و وضو و در اثناء وضو و در ابتداء بانگ
و در آخر بانگ و در ابتداء اقامت و در دخول مسجد و در بیرون آمدن از مسجد و در تکان نماز
کردن و در ابتداء دعا و در میانه و در آخر دعا و در ابتداء کارها مثل سفر و تجارت و بیع و زیارت
قبور و در زمان خشم و برخاستن جانه در همه موصلوات فرستادن بر روح مبارک او و فرستادن

ثواب برند صلی الله علیه وبارک وعلی آل کل وسایر الصالحین فصل هشتم در فضیلت استغفار
ابن مسعود رضی الله عنه میگوید حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که دو آیت در قرآنست
که هر که بگناهی مبتلا شود آن دو آیه برخواند و استغفار کند حق تعالی ویرا بیامرزد آیه اول
وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا
لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا
وَهُمْ يَعْلَمُونَ آیه دوم وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ
غَفُورًا رَحِيمًا حضرت رسالت فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که استغفار کنید بسیار تا
از همه اندوهها فرج یابید و از تنگدستی برهید و روزی از جایی برسد که شما را خبر نباشد
گویند دو شخص از ملازمان معاویه رضی الله عنه پیش امیرالمؤمنین حسن آمدند رضی الله عنه یکی
گفت دنیا از من مفارقت کرده و هر زراعتی که کردم باقی تلف میشود و باران نمی آید
فرمود ملازم استغفار باش و دایم استغفار میگوی یکی دیگر گفت سی سال هست دارم فرزند
ندارم میخواهم که مرا حق سبحانه و تعالی فرزندی چند بدهد تا یادگاری باشد مرا فرمود که باید شب و روز
استغفار کنی برفتند و ملازم استغفار شدند و این حکایت با معاویه بگفتند او نامه نوشت پیش
امیرالمؤمنین حسن رضی الله عنه که یا ابن رسول الله دو مریض بحضرت شما آمدند و هر یکی نوعی عرضه
کردند حضرت شما هر دو را شربت فرمودید دلیل این بر ما روشن فرمای این آیات

در جواب

در جواب نامه نوشت لقوله تعالی فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ إِنَّهُ كَانَ غَفَّارًا يُرْسِلِ
السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيُمْدِدْكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَيَجْعَلْ لَكُمْ جَنَّاتٍ وَيَجْعَلْ
لَكُمْ أَنْهَارًا و فواید و معانی این آیات را چنان بیان فرمود که معاویه و صحابه که آنجا بودند همه متحیر ماندند
دران علم و فضل او پس آن دو مرد ملازم استغفار شدند و باندک روزی یکی بغایت
توانگر شد و آن یکی باندک مدتی چند فرزند شایسته یافت و حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم فرمود استغفار بسیار گویید که من روزی هفتاد بار و بروایتی صد بار استغفار
میکنم و مراد ازین عدد کثرت آن میخواهد یعنی بسیار میگویم استغفر الله وقتی که جناب
عصمت او که از صغایر مبرا بوده بلکه گناه آدم علیه السلام که از پیش بوده و از آن امت
که بعد از وی باشند در کار روی خواهند کرد چنین فرموده اولی امت مقصر عمر تباه که دایم استغفار
گویند و فرمود چون در جامه خواب رود سه نوبت بگوید أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ همه گناهان آن بنده بیامرزند اگرچه به بسیاری کف
دریاها باشد یا بعدد ریگ بیابانها و برگ درختان بود و فرمود صلی الله علیه وآله وسلم که
هیچ بنده گناهی نکند و بعد از آن طهارت کند و دو رکعت نماز گذارد و استغفار کند الا که
گناه وی بیامرزند و دیگر فرمود در پس هر نمازی سه نوبت بگوید أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَٰهَ
إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و تاکید در نماز پیشین بیشتر است و چون از خواب برآید همچنین

سنت باشد عرض اکنند در همه اوقات استغفار بسیار کویند و در صحیح بخاری از شداد بن اوس رضی الله
عنه روایتیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه واله وسلم فرمود در شما باد که ملازم سید الاستغفار
باشید که اکر در شب بکوید در ان شب بمیرید در بهشت فرود اید واکر بامداد بکوید در ان روز
بمیرید جای شما در بهشت باشد اللهم انت ربی لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک
وانا علی عهدک ووعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت
ابوء لک بنعمتک علی وابوء بذنبی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا
انت صدق رسول الله ازین حدیث معلوم میشود که فرزندان ادم از تقصیرات خالی
نیستند و دشمنی چون نفس و شیطان در کمین اند و همیشه در بند انند که مکری کنند تا بنده از راه
حق بکرداند و داعیه در وی بدید اورند و کویند دلم میل فلان چیز با فلان کس دارد و قطعا
تمیز میان دل و نفس ندانند و نام دشمن بر دوست نهند چنانکه دل که مخزن اسرار و نظرگاه حضرت
الهیست وجای محبت اوست نام کافری دشمنی که همیشه مخالف حق تعالی کند یا شیطان
رجیم موافق نماید نام دل بر ان نهند و متابعت فرمان او کنند چنانکه عطار کفته بیت دل نفس
شد و سکی امد کریکی علوی جود کرد پس اولی ان بود که اکر ملکی از وسوسه شیطانی نباشد
و دایم تجدید توبت کند و استغفار کوید و پناه بحق برد از مکر نفس و شیطان واب از دیده بارد
وتضرع از ان حضرت مدد خواهد وتوفیق طاعت طلب کند فصل هشتم در دعوات ماثوره

بدانکه دعا رسیست میان بنده و حضرت عزت که البته در دعا عجز و انکسار بنده بیشتر ظاهر میشود
و حق تعالی از بنده نیاز میطلبد و انبیا و اولیا و جمیع بندکان بدعا فرموده که ادعوا ربکم
تضرعا وخفیة انه لا یحب المعتدین یعنی بخوانید پروردکار خود را از سر تضرع و شکستکی
در نهان که بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد که از حد تجاوز کنند دیکر فرمود ادعونی استجب
لکم بخوانید مرا که البته اجابت کنم دعای شما را پس هر کسی که دعا کنید باید که امید اجابت دارید که حضرت
رسالت فرموده صلی الله علیه واله وسلم که دعا کنید که اول در اجابت می کشایند ان وقت بنده
را بدعا میفرماید و فرمود الدعا مخ العبادة یعنی دعا اصل عبادتست و جای دیکر
فرموده که الدعا هو العبادة یعنی خود دعا عبادتست که چون بنده دل از غیر حق بردارد
و توجه تمام بحضرت حق کند و حاجات مهمات خود از وی خواهد و راز و نیاز با او کوید جواب
از وی شنود و در حدیث است که چون بنده سه نوبت بکوید یا رب یا رب یا رب حق تعالی
و تقدس فرماید لبیک لبیک لبیک پس عبادت بالاتر ازین چه باشد و فرموده هر بنده
که سه نوبت بکوید یا ذا الجلال والاکرام هر دعایی که بکند البته اجابت شود و فرمود صلی الله
علیه واله وسلم که چون حق تعالی خواهد که چیزی به بنده دهد وی را الهام فرماید که فلان چیز خواه
و چون نخواهد بر اید و چون بدعا خواسته باشد قدر ان بهتر داند و در معنی الرحیم کفته اند که چون
از خدای چیزی نخواهند خشم کیرد بخلاف بخیلان دنیا که کفته اند که چون چیزی از ایشان بخواهند

برنجند چنانچه در زمان پادشاهی بود و یکی از علما و حکما تردد او جای عظیم داشت یکی با وی گفت
در خلوت این پادشه را بگوی تا چیزی بفلان عالم دهد که فقیری دارد و قرضی چند او را
واقع شده و کثرت عیال دارد و او در جواب گفت پادشاه ما از دو کس سخت می رنجد یکی
گوینده چیزی بفلانکس ده یا چیزی بظلم از فلانکس بستان و ما جهت منفعت جاه خود
ازین سخنان نمیتوانیم گفتن پس آنکس که این سخن گفت مقرب آن حضرت بود در آن
نزدیکی بمرد و مال و ملک و کتاب بسیار جمع کرده بود همه آن ظالم برگرفت و هیچ بورثه او
نداد و بعد از وی بدست جمعی گرفتار شدیم که رحمت بر روی میخواهند باشند که ازین ظلمت
حق تعالی بفضل خویش ما را نوری و حضوری بدهد پس باید که در اجابت دعا هیچ شک
نکنند مگر آنکه دعا نه بشرط باشد که اگر شرایط دعا بجای آورند البته اجابت شود پس اول شرایط
دعا بدانکه علما در دعا هشت شرط گفته اند اول رعایت اوقات شریفه کردن که در آن اوقات دعا زود رسد
البته اجابت شود دوم آنکه دعا با طهارت است کند و با کسی جنگ نکند سیوم آنکه در دعا دست بر دارد
و هر دو کف برابر روی دارد و بازوها از شکم و پهلو جدا کند و نظر بدست خود کند که حق تعالی از جهت
منزه است اما آسمان و عرش قبله دعاست چهارم آنکه دعا بر شک نزد بکند و دل بر آن دارد که
اجابت خواهد شد پنجم آنکه دعا از سر خضوع و خشوع دل باشد که دعا از دل غافل قبول نیست
ششم آنکه در دعا الحاح کند و نیاز عرضه دارد هفتم آنکه در اول دعا بسم الله و الحمد لله و صلوات بگوید تا دعا

مستجاب شود

مستجاب شود هشتم آنکه زبانی که بران دعا میکند از فحش و دروغ و غیبت و نمامی نگاهدارد تا از گذر
دعا بر آنها آلوده نشود که این چهار حجاب بزرگست میان بنده و حضرت عزت پس وقتی که
این شرایطها نگاهدارد در اجابت دعا هیچ شک نباشد اما در اوقات دعا و آداب آن
بود که فرمود وللدعاء اوقات ترجى فيها الاجابة فمنها الاسحار
لقول رسول صلى الله عليه وآله وسلم ينزل ربنا تبارك وتعالى كل ليلة
الى السماء الدنيا حين ثلث ويبقى الليل الاخر فيقول من يدعوني
فاستجيب له من يسئلني فاعطاه من يستغفرني فاغفر له ولقوله عز وجل عطيه
والمستغفرين بالاسحار وقوله وبالاسحار هم يستغفرون یعنی حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در هر شبی حق تعالی نزول میفرماید باسمان دنیا بی چگونگی
در دو دانگ آخر شب می فرماید که کجا دعا کننده که دعا کند تا اجابت کنم و کجا خواهنده
تا ویرا بدهم و کجا توبه کننده و آمرزش خواهی تا ویرا بیامرزم و مدح فرموده آنان که در سحرگاه
استغفار کنند و آنکه یعقوب علیه السلام فرزندان او وعده فرمود که من از بهر شما سحرگاه دعا
کنم که در آن دم امید اجابت است و دعای همه پیغمبران در سحر بوده و بهترین از اهل ایمان که در سحر
برخواسته اند و دعا کرده اند حق تعالی وحی بدان پیغامبر کرده که ویرا امر بدیهم دیگر روز عرفه است
و فرمود صلی الله علیه و آله و سلم که فاضلترین دعاها دعای روز عرفه است و فاضلترین چیزی که من

کشم و پیغمبران پیش از من این بود که لا اله الا الله وحده لا شریک له دیگر روز جمعه که در ان روز ساعتی
هست که دعا البته مستجاب است پس همه روز جمعه غنیمت باید دانست باشد که ان ساعت در
یابند و در اندم که باران می اید و دران وقت که قامت نماز فریضه گویند غنیمت دانید
دعا را که مجاهد گوید بهترین ساعات ان ساعتهاست که وقت نماز فریضه است بر شما
باد که دعا کنید و بعد از نمازهای فریضه و ادب ان است که در دعا اواز بلند بر ندارند
که حضرت رسالت صلی الله علیه و اله وسلم کسی را دید که اواز بلند بر میداشت فرمود مرافقت
با نفس خود بکن که انکس که میخوانی نه کر است و نه غایب است بلکه شنوا و بیناست بر همه
و حق تعالی مدح زکریا علیه السلام فرموده اذ نادی ربه نداء خفیا و در دعا
شاید که انگشت مسبحه را اندک حرکتی دهند که در مشکات این حدیث اورده که دران اظهار
خشوع و عجزی ظاهر است و الحاح باید کرد که فرمود اگر امید اجابت دارید در دعا تعجیل
مکنید که در دعا خیر باید خواست که دهنده کریم است و فرمود همت بلند دارید و چیزها
بزرگ از حق تعالی بخواهید که بر خدای دشوار نیست و رحمت و مغفرت او از همه چیز و همه
کس بزرگتر است باید که در اول و اخر دعا صلوات فرستد که حق تعالی از ان کریم تر است
که انچه میان دو صلوات بود قبول نکند و فرمود صلی الله علیه و اله وسلم که حق تعالی
از ان کریم تر است و شرم میدارد که بنده دست بردارد پیش وی و او را تهی

دست باز

دست باز گرداند و فرمود دعا بقدر نیت بنده دعا کننده باشد و سفین بن عیینه گفت
اللهم استرنا بسترك الجميل گفتند معنی این چیست فرمود انکه بر بنده ستر کند در دنیا
و در اخرت و ابو ذر فرمود دعا در میان طاعات چون نمک است در طعام و حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله وسلم که دعا کردن بنده از سه حال بیرون نیست یا انکه گناهش بیامرزند یا
چیزی زود بوی رسانند یا چیزی چند از بهر وی ذخیره کنند و فرمود ادعوا الله و انتم
موقنون بالاجابة واعلموا ان الله لا يستجيب دعاء من قلب غافل یعنی دعا کنید
و از حق تعالی بخواهید باید که شما را یقین باشد در اجابت ان و بدانید که حق تعالی اجابت نمیکند
دعا از دلهای غافل دیگر وقت اجابت دعا ان دم است که روزه کشایند خاصه در
ماه رمضان دیگر در اندم که در دل رقتی بیابد که نشان انست که در رحمتی کشاده اند دیگر
انکه اگر اثر اجابتی نمی بیند ترک دعا نکنید که حق تعالی مصلحت بنده بهتر داند و چون اجابت
شود بگوید الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات که سنت بود و چون اجابت دیر
شود بگوید الحمد لله علی کل حال و پیش از دعا بگوید سبحان ربی العلی
الاعلی الوهاب گفتن سنت باشد هر چند دعاها همه نیکوست و فضلت بسیار دارد اما
دعاهایی که حق تعالی در قران مجید تعلیم بندگان فرموده و حضرت رسالت صلی الله علیه و اله وسلم
ازا غنیمت دانسته ثواب ان بمرتبه زیادت بود و ثواب قرائت و دعا هر دو بیابد اول

دعاء ابراهیم ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم و پیشتر دعاء حضرت رسالت
صلی الله علیه و اله وسلم این بوده که ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الاخرة حسنة
وقنا عذاب النار دیگر ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ربنا
ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا ربنا ولا تحملنا
ما لا طاقة لنا به واعف عنا واغفر لنا وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم
الکافرین و در سوره ال عمران ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا
من لدنک رحمة انک انت الوهاب ربنا انک جامع الناس لیوم
لا ریب فیه ان الله لا یخلف المیعاد دیگر ربنا آمنا بما انزلت واتبعنا
الرسول فاکتبنا مع الشاهدین دیگر ربنا اغفر لنا ذنوبنا واسرافنا فی امرنا
وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین دیگر ربنا ما خلقت هذا باطلا
سبحانک فقنا عذاب النار ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته وما
للظالمین من انصار دیگر ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا
بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار
ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیامة انک لا تخلف المیعاد
در خبرست که این نه ربنا هر کس که بخواند البته این دعا مستجاب شود دیگر دعاء آدم علیه السلام

رکنی محمد نگارم

کرده اند اگر ایشان در آب رانم بباد اتلف شوند بس مراعات نکرده باشم
وسنت الهی اقتضا این کرده که در اول امر اینها شبانی کنند تا تربیت و مراعات
امت توانند کرد اشموبل بدانست که او را شانی عظیمست بس داود علیه السلام
با خود همراه کردند و متوجه لشکر جالوت شدند و داود قلماسنکی داشت
جون پاره راه برفت سنکی با داود کفت مرا بردار از ابر کرفت جون پاره
دیگر برفت سنکی دیگر کفت با داود مرا بردار دیگر یکی دیگر رسید کفت مرا بر
داران سه سنک در توبره انداخت جون یک منزل برفتند نهری در راه
ایشان پیدا شد و سخت تشنه بودند حق تعالی ایشانرا مبتلا کردانید بان
نهر آب فرمود که هر کس که ازین نهر آب خورد از دولت این غزا محروم
شود الا یک مشت که بردارد و بکذرد جمعی مطاوعت امر خدا کردند و یک
غرفه ازان نهر قناعت کردند سیراب شدند و دولت ابدی یافتند و
بعضی شکم و دهان بران باز نهادند و هر چند که بیاشامیدند تشنگی ایشان
زایل نشد و ازان دولت محروم شدند و در عقوبت نافرمانی بماندند کویند
سیصد و سیزده تن بماندند بس این دعا کردند ربنا افرغ علینا صبرا
وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکافرین بس با طالوت

کعهد اگر این کار بدست داود بر اید چه منصب او را بود گفت دختری دارم
بوی دهم تمه پادشاهی از ان وی بود بس عهدنامه بران بنوشت و
اشمویل و همه بزرکان برانجا گواهی بنوشتند چون سردو لشکر برابر
یکدیکر رسیدند و صفها راست کردند جالوت در میدان امد و مبارزت
میکرد داود پیاده بی سلاح برابر او رفت جالوت بنظر حقارت در وی
نکرست گفت بچه کار امده گفت بجنک تو گفت درین لشکر از تو حقیر تر نبود
که بجنک من امدی و خنده بکرد که سر دو لشکر بشنیدند داود دست در تبره
کرد و هر سه سنک یکی شده بود بقدرت خدای تعالی و دران فلماسنک
نهاد گفت بسم الله و اواز تکبیر ایستاده و چشم در وی رها کرده
بس آن سنک روان کرد و بر پیشانی جالوت زد چنانچه از قفای
سرش بیرون رفت و سی تن دیگر از بزرکان لشکر که در پس پشت
او بودند بدان سنک هلاک شدند و روح پلید جالوت بدوزخ بردند
لشکریان چون آن یکضرب مشاهده کردند بهزیمت برفتند چنانکه
حق عز و علا از آن خبر داده که فَهَزَمُوهُم بِإِذنِ اللهِ وَقَتَلَ
دَاوُدُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللهُ المُلكَ وَالحِكمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ

جون

ساسند بس در وقتی که فتنه چنین ظاهر شود معامله خود با حضرت عزت راست باید کرد
و پناه بحضرت جلال اوردن تا از بلاها و فتنها رسته شوند چنانکه ان نیک زن از انها برهید
کایت آورده اند که شخصی زنی داشت بغایت صالحه عابده و نیکوسیرت و صاحب
صورت سالی شوهرش عزیمت حج کرد و برادری از خود کوچکتر داشت
و مالی چند بتحویل او کرد تا خرج خانه او کند و در کارها ی اتزن قیام نماید چون
شوهرش برفت چند روزی خدمتی میکرد روزی نظرش بر جمال زن
برادر افتاد و دلش از دست برفت هر چند عقل پند خود میداد با عشق بر نمی
امد روزی حال خود با زن برادر بکفت ان نیک زن گفت از خدای بترس
شرم نداری که چه میکویی کس هرگز روا دارد که در امانت خیانت کند از رمان
جای برادری که بعبادت حق تعالی رفته و ترا امین خود ساخته باز گرد از
ان سخن و توبت کن که این وسوسه شیطانیست و این طریقه اهل دین نباشد
چندانکه او را پند داد فایده نداد گفت اگر با من در نسازی البته ترا هلاک کنم
زن گفت انا لله وانا الیه راجعون من از هلاک دنیا غم ندارم اما از عقوبت
اخرت می ترسم ان نامرد چون دید که وی در عفت و دین داری محکم
است مکری چند بیندیشید شیطان او را وسوسه کرد که باد اجون برادرم باید این

٨٧

زن یار آدرم بگوید اولی آن باشد که او نباشد پس بامداد برفت و
بدتر از خود پیدا کرد و زری چند بایشان داد و پیش قاضی برد و گواهی دادند
که این زن زنا کرده است چون ثابت شد زن را از خانه بیرون آوردند و سنگسار
سار کردند از قضا سنگ اول که بر سر آن نیک زن زدند از هوش برفت
و از سنگها دیگر خبر نداشت چون بی گناه بود حق تعالی او را نگاه داشت
در شیب آن سنگها و خلایق برفتند همه شب بیخود بود چون بامداد صبح بود
با خود آمد از المی که بوی رسیده بود می نالید عربی بر شتر سوار بود آنجا میگذشت
و آن ناله بشنید فرود آمد و او را از شیب آن سنگها بدر آورد و بر شتر نشاند
و بخانه او رسانید و رعایت او میکرد تا صحت یافت آن عرب را غلامی
بود بر آن زن عاشق شد و طمع در وی کرد هر چند با وی میگفت ملتفت
وی نمی شد و با حضرت عزت راز میگفت شبی آن غلام پسری از آن اعرابی
در گهواره بکشت و کارد خون آلود در شیب سر این زن بنهاد و بامداد اعرابی
پسر را کشته دید فریاد بسیار کرد چون دید کارد خون آلود در شیب بالین
آن زن بود اعرابی گفت آنچه من با تو کردم تو بر جای من این کردی زن
گفت حق تعالی میداند که این عمل من نیست اما آنکس که این کرده البته

جزای خود بیابد عرب دانست که این نه کار اوست پس سیصد دینار
اقچه بوی داد و او را از نزد خود روانه کرد زن از آنجا سفر کرد گذارش
بر در شهری افتاد دید که جوانی بر دار او یخته بودند جمعی میکشیدند او را سیصد
دینار بار ستوان خرید زن فکر میکرد که چون حق تعالی مرا از قضیه‌های
چنین خلاص میکند این بنده حق را باز خرم پس آن زن زر بداد و او را از کشتن
باز خرید آن جوان چون خلاص یافت آمد تا عذر آن زن بخواهد نظرش
که بر وی افتاد عاشق شد و در پی او افتاد میگفت چون مرا خلاص کردی
با من باش و الا مرا کشتن خوشتر که بی تو بودن هر چند او را نصیحت میکرد
نمی شنید زن می رفت و او از عقبش میرفت تا بکنار دریایی رسیدند
و کشتی ایستاده بود و جمعی بازرگانان آنجا بودند چون دانست که زن
با وی سفر در نمی آرد پیش آن بازرگانان رفت گفت کنیزکی صاحب
جمال دارم میفروشم بازرگانی او را بسیصد دینار بخرید هر چند که زن فریاد
میکرد که من زنی آزادم و شوهر دارم التفات بسخن زن نکردند و او را
با خود بکشتی بردند و روان شدند اینکس که او را خریده بود در روی او
آن زن فریاد میکرد که ای مسلمانان که درین کشتی اید من زن مسلمانم

وازآدم وشوهر دارم جرا برمن ظلم می کنید اهل کشتی برسر وی
جمع شدند سریکی که نظر بوی کردند عاشق او شدند و در وی طمع کردند
ویکبار روی بوی آوردند که ویرا بدست فرو گیرند زن دران
حالت بغایت مضطر شد روی بحضرت عزت آورد و دعا و تضرع
کرد گفت یا خدایا پناه بتو میگیرم از شر این ظالمان در میان
دریا تو بفریاد رس وآب از دیده روان کرد او درین سوز و نیاز
در خصومت وآز که اول من ناگاه آتشی بجست واهل کشتی
بسوختند و خاکستر شدند آن نیک زن تنها بماند در استاد و آن خاکستر را
بدریا ریخت وکشتی پر از مال و نعمت بر وی بماند پس خود را بشکل مردی
برادر دو جامهای مردانه در پوشید و دستاری خوش در سر نهاد و کشتی با مر
حق میرفت تا بسلامت بساحل نجات رسید جماعتی که بر ساحل بودند
دیدند پر از مال و بغیر از یک جوان صاحب جمال در انجا نبود پس از حال
او سوال کردند گفت من حال خود نگویم الا با پادشاه شما را شنید و پادشاه را
خبر کردند که کشتی پر از مال آمده و یک جوان در آن نشسته و
میطلبد پادشاه با همه بزرگان مملکت بر کنار ساحل حاضر شدند پادشاه

جوانی دید صاحب جمال تنها درین کشتی و مال بی حد با وی هیچ ملاحی
وخدمتکاری در انجا نه تعجب کردند که هر کشتی کمتر از سی مرد نمی باید که در ان
کار کنند تا بساحل رسد این جوان تنها آمده پادشاه سوال کرد که احوال تو چون
بوده گفت بدانکه جماعتی بازرگانان درین کشتی بودند و همه بنظر شهوت در
من نگرستند و طمع در من کردند و باتفاق قصد من کردند و من درماندم و از سر
تضرع پناه بحضرت عزت بردم دعایی کردم آتشی بیامد وایشان را یکبار بسوخت
ونیست شدند و من تنها بماندم و حق تعالی مرا بسلامت بدین ساحل رسانید
وقطعا این مالها نمیخواهم بلکه حضرت عزت از همه چیز و همه کس دوستتر دارم توقع
دارم که درین موضع صومعه از برای من بسازی تا من بعبادت حق تعالی
مشغول شوم و حکم فرمایی تا کسی مزاحم من نشود و این همه مالها از آن تو باشد
پادشاه چون این حالها بشنید عظیم معتقد وی شد و همه اکابران مملکه بجان
مرید و معتقد او شدند پس چند روز انجا فرود آمدند و صومعه رفیعه تمام کردند
و همه اسباب انجا نهادند مرتب کردند و هر التماس که بکرد مبذول داشتند
پس در انجا بعبادت مشغول شد بعد از مدتی پادشاه را اجل رسید پس در حالت
مرض همه ارکان دولت را طلب کرد وصیت کرد که من پسری ندارم که تعلیم

مقام من باشد و بر شما و اهل مملکت عظیم مشفقم رای من اینست که این جوان عابد
صاحب کرامات مستجاب الدعوة حاکم گردانم و خلیفه من باشد تا رعیت از عدل
و احسان وی بیاسایند همه گفتند ما بدین وصیت راضی شدیم و بفرمان تو مطیع او
شدیم چون این وصیت تمام کرد روح بحق تسلیم کرد چون از دفن او
فارغ شدند یکبار بر در صومعه آن نیک زن رفتند و وصیت نامه پادشاه
بوی رسانیدند او زمانی بگریست جهه حقوق پادشاه آن وقت گفت من
انسی با حق گرفته ام کجا پروای جهان داری دارم پس همه وزرا و امرا سرباز همه
کردند و شفاعت و الحاح میکردند او قبول کرد گفت اکنون مرا زنی می
باید که بخواهم تا تنها نباشم گفتند ما و دختران ما همه بنده و کنیزک تو ایم هر چه
فرمایی گفت صد دختر بکر صاحب جمال با ما در پیش من فرستید تا هر کدام
که خواهم قبول کنم ایشان برفتند و صد دختر صاحب جمال آراسته پیش او فرستادند
و همه انتظار میکردند تا کدام یکی قبول کند او یک یک پیش خود حاضر میکرد و صورت
سیرت هر یکی امتحان میکرد تا یکی از همه عاقلتر و صالحتر پیش خود نگاه کرد
و باقی باز پس فرستاد و پیش خود در آنجا در دختر بود گفت بدانید که من همچون
شما امام مانی از برای آن کردم تا پدر او قایم مقام خود سازم تا مردمان

مطیع او شوند جهت آنکه پدر زن من است اکنون دختر پیش من بگذارید تا جای
عبادت میکند و پدرش حکومت کند ما آن روز که بمصلحت رسیده ایم زن باید
و آن سر با شوهر خود بیان کرد او بغایت خرم شد پس همه کار بحکوم او شدند
داوری مشورت آن زن هیچ حکم نمیکرد پس آن مملکت را بعدل و صلاح
بیار است و خود مستجاب الدعوت بود هر بیمار رنجوری و دردمندی
و مفلوجی بود می آوردند او دعای میکرد و شفا می یافتند او درین مقام
بدولت بهار رسید آمدیم باز بدولت زوج و حکایت او که بحج رفته بود چون از
سفر حج باز آمد خانه خود را خراب دید و برادرش کور شده و دست
و پایش مفلوج شده سوال کرد که زن من کجا رفت گفت زن تو زنا
کرد و پیش قاضی ثابت شد و او را سنگسار کردند فریاد بکرد اما هیچ چاره نداشت
گفت ترا چه رسید گفت چون آن قضیه واقع شد پس از غصه رنجور شدم کور
و مفلوج ماندم دلش بر برادر بسوخت گفت درین راه از مسافران شنیدم
که در ساحل فلان دریا زنی مستجاب الدعوت هست و بسی دردمندان بدعای
او شفا یافتند اگر خواهی ترا آنجا برم که صحت یابی گفت خوش باشد مرکبی از
برای او پیدا کرد و متوجه آن دریا شد در راه یکی از جای غربت رسید و در آنجا منزل

ساخت اعرابی زان تی پرسید که کجا میروند حال با وی بگفتند اعرابی
گفت من نیز غلامی دارم بهمین رنج گرفتار است من تر او را بیاورم
باشد که صحت یابد سیاه را بر خری نشاند و روان شد چون چند
منزل بر فتند بدیهی رسیدند پیره زنی ایشان را بخانه برد ایشان را ضیافت
کرد و پرسید که این کور و مفلوجان کجا می برید احوال با وی بگفتند پیره
زن بگریست گفت من نیز پسری دارم جوان و هم بدین رنج گرفتار است
آن زن پسر بر چارپایی نشاند و با ایشان روان شدند چون بدان موضع
رسیدند شب بود بر در صومعه فرو دامدند چون نماز صبح بگذارد و روشن
شد از روزنه نظر کرد و جمعی کوران و مفلوجان دید که حاضرند بیرون آمد با کاسه
حاجتمندان برادر نظر کرد شوهر خود را دید بشناختش سجده شکر بکرد و بگریست
که خود را بشوهر ننماید که نسبتی چنین بوی کرده اند اما صبر کرد پس برادر
شوهر را دید چنان کور مبتلا نظر کرد اعرابی را بشناخت و سیاه نیز
کار با وی بود بدان صفت آن پیرزن را دید و پسرش آن جوان جفا کار
بود که از دارش خلاص کرده بود با وی چنان کرد گفت الحمد لله که هر یکی گناه
خود با خود دارند برقعی در بست اول با شوهر خود سخن گفت ای مرد بچه

کار آمده

کار آمده گفت برادری دارم کور و مفلوج دعایی کن تا شفا یابد گفت وقتی
دعای من باجابت می رسد که اینکس راست بگوید که چه گناه کرده تا بدین رنج
گرفتار شده که اگر راست نگوید تا بمیرد چنین بود و دعای من فایده نکند شوهرش
گفت تو نیز راست بگوی تا خلاص یابی گفت من درین رنج بودن هزار
بار دوستر دارم که گناه خود بگویم پس او را الزام کردند که البته بگوی این همه راه
آمدیم پس حال خود چنانچه بود همه را باز گفت آن مرد بغایت خشمناک شد
تیغ برکشید که برادر را بکشد زن گفت صبر کن چون راست گفت حق تعالی کار
تو بسازد برادر خود را ضایع مگردان و او جزای خود یافته است پس زن دست
بدعا برآورد حق تعالی اجابت فرمود در حال صحت یافت چشمش بینا و دست
و پایش درست شد چنانچه بود پس با غلام گفت راست بگوی که چه کرده که
مرا بکشتی گناه خود بگویم اعرابی گفت بگوی که ترا عفو کنم گفت این پسر تو من
کشتم و بهتان بر آن زن بیچاره نهادم و من بفعل بد خود گرفتار شدم زن دعا
کرد و غلام نیز شفا یافت پیرزن نیز پسرش را در گفت بگوی تا چه کرده گفت
چه گویم حال آنکه مرا بر دار کردند و زنی صاحب جمال بیامد و سیصد دینار بداد
و مرا خلاص کرد من با وی بیوفایی کردم و آن زن را بفروختم پس بدین رنج گرفتار

شدم زن دعا کرد او بیرصحت یافت پس زری چند بدان پیرزن داد
و با پسر روانه کرد پس شوهر تنها با خود بصوبه برد و برقع از روی بر کشید
شوهرش نعره بزد و بیهوش شد پس او را در کنار گرفت تا باز خود آمد گفت
غم مخور من زن حلال توام و هرگز خلاف فرمان حق نکردم و ایشان هر سه بر
من جفا کردند حق تعالی ایشان را مبتلا گردانید و من بلاها کشیدم و راه حق دادم
تا ازین بحر بسر این گنج سعادت رسیدم و سلطنت صورتی و معنوی مرا کرامت کردند
پس مرحمت داری به برادرت بخش تا باز شهر خود در رود که من درین مملکت پادشاهم
و کسی قایم مقام خود کرده ام این عرب با من نکوئی کرده است جزای او اینست که
وزیر تو باشد و دختری پیش من است بغایت عاقله و عابده و او را بزنی
و شما پادشاهی و حکومت مشغول باشید و من از سر حضور عبادت کنم معبود را
پس شوهرش برادر را بدان طرف فرستاد و مال بسیار خود بدو بخشید
و برفت اعرابی گفت تا غلام را باز پس فرستاد پس آنکس که والی خود کرده بود
احوال با وی گفت شوهر را بر تخت نشاند و اعرابی را بوزارت نصب کرد
و پدر دختر [illegible] وال دیار را بنور عدل منور گردانید و امور مملکت بنهج
شرع [illegible] و خلایق را بر دین و عبادت تحریص

تحریض بسیار کردند و زاهدان نیک زن در همه بلاد اثر کرد تا پسران مملکت و دولت
ولایت و کرامات و تقویت برسیدند از برکت عدل و انصاف پادشاه فرد
جونها دان اساس با سعادت با خود انگه گشت مشغول عبادت شد پس ازین
حکایت پر از حکمت در خاتمت کتاب بحر سعادت ترا باید که دو دولت بی نهایت
حاصل آید صورة و معنی اول آنکه زنان که ناقصان عقل اند در دین
و دنیا چون در تقوی و عصمت ثبات قدم می نمایند و نهی نفس و شیطان
میکنند هر که با ایشان بد میکند در دنیا معذب [illegible] جان گرفتاری شود و او از
بلاهای جهان خلاص می یابد اول سخاوت نمود انچه داشت ایثار کرد و یکی از آتش
رهانید دیگر احسان که هر که با وی بد کرده بود با ایشان نکوئی کرد دیگر آنکه همه
را عفو کرد و هر یک را عطایی داد حق تعالی بکمال فضل خود او را این همه کرامت
فرمود و ولایت و اجابت دعوة و امور سلطنت و از بر تو او رعیت در رفاهیت
این همه در دنیا و در آخرت آن کمال نعمت مالا عین رأت ولا اذن سمعت
و لا خطر علی قلب بشر [illegible] دار گرد مرد کامل عاقل ثابت یقین با استقامت در راه طریقت روش
اصحاب طریقت و حقیقت در مقام ارادت قدمی راسخ صادق بر اثر پیری کامل مکمل
منازل بیابان رسانند چه دولتهای ابدی و سعادتهای سرمدی از او روی نماید پس اول

مرد باید دیگر درد باید دیگر طلب باید بس محبت و شوق مراقبت و تمکین و
منازل که مرشدان صاحب تعین در کتب اهل تصوف ذکر فرموده اند الحرکت
الاشارة فرد از دوست یک اشارت از ما بسر دویدن پیش بر وفا
از جان حرفی نقاب از دیدار او از دلدار الجواب کهف الهی روز و شب
کل حال جسمت پید او پنهان چند سال

قصه اصحاب الکهف

بسم الله الرحمن الرحیم چنین آورده اند راویان اخبار و ناقلان آثار که
در روزگار عمر بن خطاب جماعتی از جهودان آمدند و گفتند یا عمر خدای تعالی محمد را
به پیغمبری فرستاده است تو خلیفه او هستی عمر گفت بلی گفتند مسالهٔ از تو خواهیم
کردن اگر جواب باز دهی ما بدانیم که دین شما حق است و اگر جواب ندهی دانیم که دین
شما باطل است عمر گفت این مسئله شما را علی علیه السلام جواب گوید که در مدینهٔ
علم اوست جمله نزدیک علی آمدند علیه السلام و از او سوال کردند و امیر المومنین
علی علیه السلام گفت که جواب این مسئله شما من بگویم اما بدان شرط که ایمان آورید
و مسلمان شوید جهودان گفتند یا علی اگر جواب براستی باز دهی ما جمله ایمان آوریم
و در دین محمد آییم امیر مومنان عالم فرمود که بپرسید گفتند جواب بگو هم جهودان گفتند یا علی

بگو تا کدام قوم بودند که در روزگار پیشین که سیصد و نه سال مرده بودند
و در گور نهادند جانهای ایشان و اندام ایشان نپوسید و بعد از آن زنده شدند
و ایشان چه قوم بودند و نام ایشان چه بود و حال قصه ایشان چگونه بود امیر المومنین
علی علیه السلام گفت جواب این مسئله سهل است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
مرا گفته است و من جواب بگویم بدان شرط که مسلمان شوید و ایمان آورید جهودان
گفتند چنین کنیم امیر المومنین علی علیه السلام گفت بدانید که در ولایت روم شهری هست
نام او ترسوس و پادشاه آن شهر مردی بود عادل و بمرد و مردم آن شهر متحیر گشته شدند
قومی را اختلاف افتاد و دوده هوا شدند مردی را اختیار کردند و بپادشاهی بنشاندند
نام آن پادشاه دقیانوس بود چون مدتی برآمد و پادشاهی بر او قرار گرفت بعد از
مدتی بفرمود تا در آن شهر کوشکی بکردند درازی آن کوشک یک فرسنگ و پهنای
آن نیم فرسنگ و هزار ستون از زر سرخ بکردند و هزار قندیل در او بیاویختند و
سلسله‌هاش از مرجان سرخ و روغن قندیلها از یاسمین در آن کوشک خانه‌ها ساخت
بچهار جانب از هر جانبی هزار دریچه نهادند چنانکه بامداد که آفتاب برآمدی تا نماز شام
شعاع آفتاب در آن کوشک بودی در آن خانه تختی نهاده از زر سرخ و پایه تخت از نقره
سفید مکلل بجواهر ملون و هزار کرسی از زرین بر راست تخت نهاد و هزار کرسی از

تخت بنهادند چون دقیانوس بر تخت نشستی و تاج بر سر نهادی و ندیمان و خاصگان بر
کرسی نشستندی جهودی بر پای خواست و گفت یا علی آن تاج از چه بود و چند پهلو داشت
امیر المومنین علی علیه الصلوة والسلام فرموده که آن تاج از زر سرخ بود و مکلل بجواهر و مشک
و هشت پهلو داشت و بمشک آگنده بود و گوهری شب‌افروز بر وی نهاده بود که در شب تاریک
همچون شمع افروختی و پنجاه غلام تاجهای زرین بر سر نهادندی و در پس پشت او بر پای ایستادندی
با جامه‌های سرخ که پوشیده بودند و شش غلام دیگر داشت و خلخالها در دست و پای کرده بودند
و هر غلامی عمودی از زر سرخ در دست داشتند و شش غلام دیگر داشت از خاصگان غلام
بر دست راست و سه غلام بر دست چپ نشاندی جهودی بر پای خواست و گفت یا علی نام آن
شش وزیر چه بود امیر المومنین علی گفت آن سه وزیر که بر دست راست بودند یکی تملیخا دوم
مکسلمینا سیوم مثلینا و نام آن سه وزیر که بر دست چپ بودند یکی نوشس دوم دنوشس
سیوم ... در پوشش ملک دقیانوس بی مشورت رسانی وزیران هیچ کار نکردی و هر روز در
میان کوشک نشستی و وقت نیم روز سه غلام از در درآمدندی یکی جامی زرین پر مشک در دست
داشت و آن غلام دوم جامی پر از گلاب و غلام سیوم مرغی در دست داشتی منقارش سرخ
پیش دقیانوس بر پای ایستادندی دقیانوس ساعتی بر ایشان نگاه کردی صفیری بزدی و آن مرغ از دست
غلام بر خواستی و خویشتن را با آب گلاب بر گردی و بدان مشک جالودی دقیانوس دیگر باره آن مرغ را

بنواختی و مرغ بر بالای

و مرغ بر بالای سر دقیانوس شدی و بال بر زدی و آن آب و گل و مشک بر سر دقیانوس
نثار کردی دقیانوس مغرور شدی و بخدایی دعوی کرد و جمله خلایق پیش خود خواند
و دعوی خدایی عرضه میکرد و هر که قبول میکرد می‌نواخت و هر که قبول نمیکرد سیاست
میکرد تا جمله شهر و ولایت بروی ایمان آوردند بس عیدی فرمود و جمله مردم بدان عید
خواند و حاضر کرد و از بیرون شهر طبلها و بوقها زدندی روزی چنانکه رسم بود
مردی رهگذر بیاید و گفت ای ملک بدانکه شهر پارس بیعت کردند که بجنگ تو آیند
چندانکه در راه می‌آیند خلقی بر افق ایشان می‌شوند ملک چون این سخن شنید گونه روی او متغیر شد
تا کاه واز در بالش آهی برآمد و از تخت بیفتاد و تاج از سر وی دور شد و آب در دیده بگردانید
وزیران که آنجا نشسته بودند چون آنچنان دیدند متغیر شدند و آن عادت وزیران چنان بود که
هر روز مهمانی یکدیگر شدندی تملیخا از دیگر همه بود دانا و بزرگ همت و با حشمت و نعمت بود
آن روز نوبت مهمانی وی بود چون حکایت کشته که کار راستی کند با وزیران را مهمانی داد و خود
اندیشه کرد که دقیانوس دعوی خدایی میکند اگر وی خدا بودی بیک سخن از جای بشدی
و غم نخوردی و اندیشه نکردی و طعام و شراب نخوردی و بول و غایط نکردی و خفت و خواب
و صحبت نکردی این همه فعل مخلوق است و خالق از اینها منزه است تملیخا در این اندیشه و فکر بود
که آن پنج وزیر دیگر از در درآمدند و چون در خانه شدند تملیخا را متغیر دیدند بس خوان بنهادند و طعام ب

چون از طعام فارغ شدند یاران روی به یملیخا کردند و گفتند ای یملیخا ترا امروز
چه افتاده است که متغیر شده گفت ای برادران بدانید که مرا امروز اندیشه در دل آمده است
که بدان سبب دلم تنگ می‌شود و با کس نمی‌آرم گفت شما که یاران منید اگر با من گرو گیرید
این سخن که من می‌گویم از ما بیرون نرود تا من احوال خود شما را بگویم گفتند ما موافق
یکدیگریم هرچه تو خواهی با ما در میان نه یملیخا گفت ای برادران بدانید که دقیانوس
دعوی خدایی می‌کند و یک سخن که مردی را بکند را با وی گفت ترسید و متغیر شد و حال از
سر او بیفتاد پس معلوم شد که او نیز هم چون ما عاجز است و مدتیست که من درین اندیشه
و تفکر درمانده‌ام و مرا در شب خواب نمی‌برد و نمی‌خورم و نمی‌آسایم و در دل من خطور
که این آسمانها بی‌ستون برداشته و آفتاب و ماهتاب و ستارگان بیاراسته و این زمین
و کوهها و اشجار و نبات چنین پدید کرده این به ضرورت خالقی را باید که قادر و دانا و عالم
و حاکم باشد این شش وزیر چون این سخن شنیدند از یملیخا در پای وی افتادند و گفتند
ما نیز درین اندیشه‌ایم و تحقیق دانستیم که دقیانوس را خدایی نشاید اکنون ما را چاره‌ای باید
اندیشید یملیخا گفت از دقیانوس برگردیم و به طلب حق رویم بدین سخن اتفاق کردند یملیخا
چند درم برداشت و هر شش وزیر بر اسپان نشستند و از شهر بیرون شدند به بهانه شکار
و روی در بیابان نهادند و چون چند فرسنگ از شهر بیرون رفتند گفتند یا این اسپان

از اسپان

به رنج افتیم فرود آمدند و اسپان را جای بگذاشتند و پیاده می‌رفتند و گرسنگی و تشنگی بر
ایشان کار کرد و پای ایشان مجروح شد چنانکه خون از پای ایشان روان شد
در راه به شبانی رسیدند پیش وی شدند و آب از وی خواستند یا شیر شبان گفت
هرچه خواهید دارم اما شما مردمان مسافرید و روی‌های شما بر روی‌های ملکان می‌ماند
در دل من چنان می‌آید که شما وزیران دقیانوس اید و شما که از وی گریخته‌اید ایشان
گفتند راست گفتی چنین است ما وزیران دقیانوسیم و سالهاست که او دعوی خدایی می‌کند
و ما دانستیم که او دروغ می‌گوید زیرا که همچون ما عاجز است خوردن و خفتن و شهوت با ما یکیست شبان چون
این بشنید در پای ایشان افتاد و بوسه بر پای ایشان داد و گفت ای یاران در دل همین
می‌آید که من با شما همراه در روم یکساعت صبر کنید تا این گوسفندان را به خداوندان
دهم و من نیز با شما بیایم ایشان توقف کردند و شبان برفت و گوسفندان را به خداوندان
باز داد و باز آمد و جمله با همدیگر برفتند و سگ شبان بر دنبال ایشان افتاد و با ایشان
می‌رفت جهودی بر پای خواست و گفت یا علی سگ چه رنگ داشت و نامش چه بود امیر
المؤمنین علی فرمود که سگ ایشان سفید بود و نامش قطمیر بود و با ایشان به راه افتاد ایشان
گفتند اگر چنانچه سگ با ما باشد زود باشد که رسوا شویم جمله سنگها بر وی می‌انداختند و الله تعالی
وَيَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِالْغَيْبِ و سگ را ایشان پس خود می‌راندند

وسگ از بیم سنگ پاره برفت و هم باز امد ایشان خسته شدند و سگ اینجا بگذ
مجروح شد و از دنبال ایشان باز نمیگردید و الله تعالی زبان سگ را بر گشود و بسخن
امد و گفت مرا مرانید که من گواهی میدهم که خدا یکیست و بزبان فصیح میگوید لا اله الا
الله محمد رسول الله علیا ولی الله و بگذارید تا من نیز با شما بیایم و شما را پاسبانی
کنم و هر جا که شما فرود آمید نگهبانی رختهای شما باشم ایشان چون این سخن از سگ
شنیدند اعتقاد ایشان زیاده گشت و سگ را در کنار گرفتند و باهم می شدند و گرما
گرم و دو مانده شدند و بالمدیکرجی گفتند که ما را جایی بایستی تا یکدم بیاسوده تا جای که
مارا هیچکس ندید بریان شبان گفت که من درین کوه جایی میدانم خوش و آب روان و درختان
میوه دار و نیکو غاریست و دران غار شویم چنانکه هیچکس نداند مگر خدای عز و جل پس با تا
رویم و برآسایم گفتند بسم الله برویم ان شبان در پیش ایشان میرفت و ایشان از پس او می
تابدان جایگه رسیدند آب روان دیدند و درختان پر میوه و از آن آب بخوردند و از
میوه بخوردند پس گفتند در غار شویم و امشب درین جایگاه بخسپیم شبان با آن شش تن دیگر
با سگ در غار شدند و بخفتند الله تعالی عزرائیل را فرمان داد تا جان ایشان برداشت
و بعضی گفتند با در خوش ایشان فرستاد تا ایشان را در خواب گردانید تا شان ایشان نگاه
نتواند رسید پس چون دقیانوس از ان عیدگاه پرداخت طلب این وزیران کرد نشان ایشان نیافتند

وپیش او هیبت شد که ایشان گریختند و مردم از عقب ایشان براهها فرستاد و طلب کردند و نیافتند
عاقبت بدان غار رسیدند ایشان را مرده دیدند دقیانوس را معلوم شد غمگین گشت گفت درین غار
که ایشان را مرده یافتیم اگر زنده می یافتیم عقوبتی میکردم ایشان را که جهانیان را از و
عبرت بودی پس گفت که می باید در این غار حصنی محکم بکنیم تا خدای ایشان چگونه ایشان را
زنده گرداند و ایشان سیصد سال دران غار بماندند بعد از چند سال آن حصن خراب شد
وان چشمه آب خشک شد وان درختان میوه برطرف شد وان جایگاه خراب شد بعد از سیصد سال
الله سبحانه و تعالی امر فرمود تا زنده شدند مانند کسانی که از خواب بیدار شوند و از آن غار
بیرون امدند چشمه آب دیدند خشک گشته بایکدیگر گفتند سبحان الله یک شب که ما خفتیم
این درختان خشک شدند واین چشمه آب چگونه باز ایستاد گویا چند سال شد که ما خفته ایم گفتند
یا شبی یا شبی و روزی باشد عجب انست که این درخت و این چشمه چگونه خشک شدند
پنداری که اینجا که هرگز میوه نبوده و آب نرفته درین فکر بودند گرسنه شدند گفتند کسی باید
با شهر رفتی و ما را طعام آوردی چنانکه کسی او را ندیدی و نشناختی بسلامت بر ما باز آید
قوله تعالی فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما فلیاتکم برزق منه ولیتلطف ولا یشعرن بکم
یملیخا گفت من بطلب طعام روم شبان گفت تو درویش جامه مرا تا تر اشناسند جامه بر کند و یملیخا در
پوشید و بشهر رفت و در راه که میرفت مردم که می امدند هیچکس ویرا نمیشناخت وان براهها سال

۹۲

کشته بودند نه بدان صفت بود که ایشان دیده بودند یملیخا عجب بماند و با خود گفت که یک شب
این چنین تغیر و تبدیل گشته چون بدر شهر رسید علمی دید سبز و بزرگ و بر وی نوشته که لا اله
الا الله عیسی روح الله یملیخا در علم نگاه کرد و گفت این عجب کاریست که من می بینم
در شهر رفت و در دکان نانوا شد تا نان بخرد نانبا گفت چه کسی گفت غریبم
یملیخا پرسید که این شهر را چه خوانند گفت انوس یملیخا گفت نام ملک چیست گفت
عبدالرحمن یملیخا اندیشه کرد گفت گویی من هنوز خفته ام نانوا در وی نگه کرد یملیخا یک درم
بیرون کرد و گفت بدین درم نان فروش نانوا در درم دید عجب آمدش از گرانی و از آ
ان درم جهودی گفت یا علی درم بوزن چند بود امیرالمؤمنین علی علیه الصلوة والسلام
فرمود که هر درمی بوزن برابر درم بود و چهار دانگ نان بانه یملیخا گفت تو گنجی یافته یملیخا گفت
این سه درم سه روز است که از بهای خرما ستده ام و از شهر بیرون رفته ام چون
دقیانوس می رسید نانوا در خشم شد و گفت که تو گنجی یافته و اکنون حیله میکنی
و نام کافری میبری که بخدایی دعوی میکرد تا او مرده است سیصد سال است یملیخا
را بگرفت و بسرای ملک برد و گفت ای ملک این مرد گنجی یافته است و آن درم ملک
داد یملیخا را گفت ای جوان مترس و بگو که عیسی پیغمبر ما را فرموده است که اگر کسی گنجی یابد از آن
پنج یکی از برای بیت المال برگیریم و باقی وی را دهیم که یافته باشد از این گنج که تو یافتی پنج یکی ما را ده و با

ترا حلال است و بسلامت برو یملیخا گفت در کار من نظر کن و بهتر از من غور رسی فرمای که من
هیچ نیافته ام و من ازین شهرم ملک گفت درین شهر هیچ قرابات داری یملیخا گفت دارم
ملک گفت کیست یملیخا گفت فلان و فلان نام چند کس معروف یاد کرد ملک گفت ما
هیچکس را ندیده ایم و نمی شناسیم ملک گفت تو درین شهر خانه داری گفت بلی مرا درین شهر سرای
هست در فلان محله ملک با قوم خود برنشست و با یملیخا برفت چون بدر سرا رسیدند یملیخا گفت
این سرای من است در سرا بزدند مردی پیر بیرون آمد و او را گفتند این مرد را می شناسی
که میگوید این سرای من است آن پیر گفت ای جوانمرد نام تو چیست گفت نام من یملیخا است
پسر سطیطین پیر چون نام یملیخا شنید در پای وی افتاد و گفت ای ملک بخدای
آسمان و زمین که این جد منست و ایشان شش مرد بودند وزیران دقیانوس
بودند از کفر دقیانوس بگریختند و خدای عز و جل را بشناختند ملک از اسب فرود آمد و یملیخا
را در بر گرفت و بر اسب خویش نشاند و بخانه خود برد و مردم می آمدند و یملیخا را اسلام
میکردند ملک گفت آن پنج تن که با تو بودند حال ایشان چگونه است گفت ای ملک در غار
پنهان ماندند و در آن شهر انوس دو ملک بودند یکی کافر و یکی مسلمان هر دو برنشستند و با یملیخا
بیامدند چون بدر دهان کوه رسیدند یملیخا گفت ای ملک مرا دستوری ده تا از پیش بروم
و یاران را خبر کنم که ایشان را پندار باشد که دقیانوس هنوز زنده است و چون شما را ببینند بترسند

یملیخا پیشتر رفت و کفت ای یاران بدانید که سیصد سال است تا ما درین غار خفته ایم و دقیانوس
مرده است و آن قوم که با وی بودند جمله مرده اند و خدای عز و جل پیغمبری فرستاده است
نام او عیسی بن مریم و قوم دین او گرفته اند و او را باسمان برده اند و ملک این شهر
مومن است و با قوم خویش آمده است تا شما را ببیند ایشان چون این سخن شنیدند کفتند
ای یملیخا خواهی که ما را رسوا کنی همانجا کنعت اکنون تدبیر چیست کفتند دعا کنیم تا خدای عز و جل جان
ما بستاند دست دعا بر داشتند و کفتند بار خدایا بحق تو که ما را رسوا مکنی و از چشم این خلق بپوشانی
الله تعالی دعای ایشان را اجابت کرد و جان ایشان هم در آن غار برداشت و در آن
ناپدید شد بفرمان الله تعالی ملک با قوم ساعتی صبر کردند یملیخا نیامد در کوه رفتند و غار
طلب کردند و نیافتند اما اثری ظاهر بود روایت کنند که دنبال سگ چون غار فرود
آمده پیدا بود و ملک مسلمان کفت این قوم بر دین ما بودند من اینجا دیری بکنم نشان مر
حصومت افتاد و ملک کافر ملک مومن را نزاع افتاد و ملک مومن بر ملک کافر نصرت یافت
و او را بکشت و بر در آن غار مسجدی بساخت و بر درش نوشت که هذا اصحاب الکهف
جهودان چون از امیر المومنین علی علیه السلام این شنیدند جمله برپای خواستند و کفتند یا
امیر المومنین است پیغمبرهای که چنین است و دین شما بر حق است در ساعت جمله ایمان آوردند
و کفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله و اشهد ان علیا ولی الله و صلی الله
علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین

C